



جمهوری اسلامی ایران

وزارت آموزش پرورش

تعلیم و تعلم عبادت است

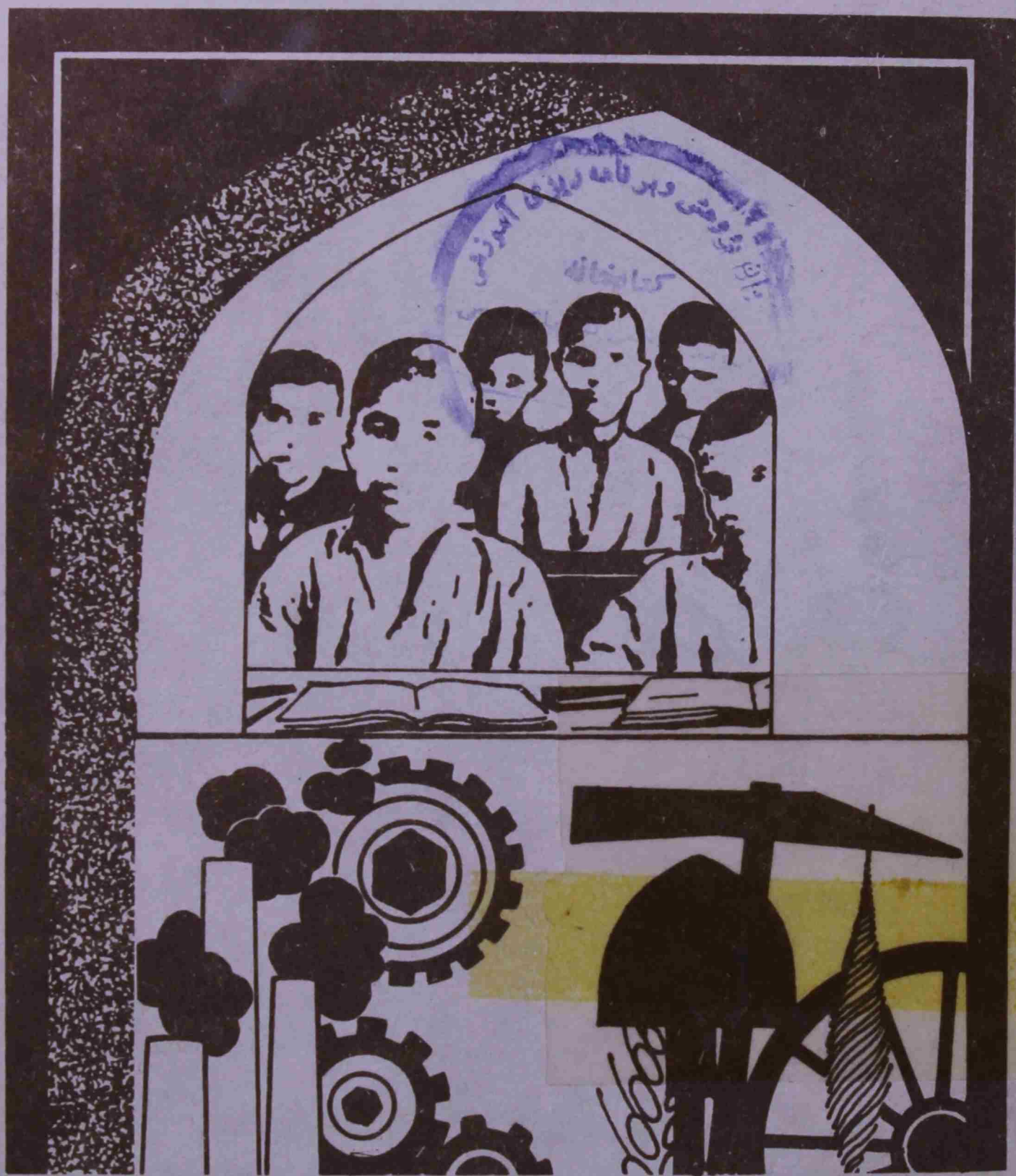


سال چهارم

آموزش متوسطه عمومی

اقتصاد اجتماعی

جامعه‌شناسی



12

122

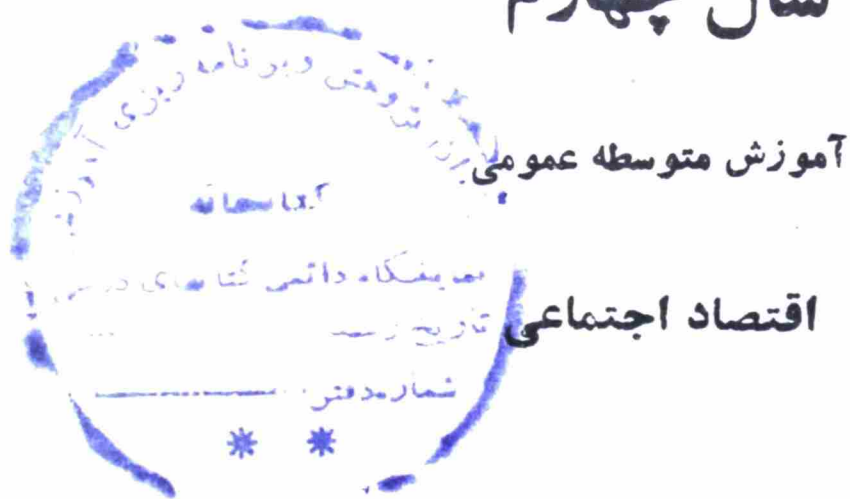
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سازمان پژوهش و انتشارات روزگار
مرکز اسناد و کتابخانه ملی
آرشیو کتابخانه ملی
شماره ثبت: ۷۰۷۳ تاریخ: ۱۳/۲/۱۳۶۳

۱۳۶۳

جامعه شناسی

سال چهارم



۱۳۶۳

۱۳۶۳
۳۰۱
/ ۴۵
۱۰۵

کتابخانه تخصصی
تاریخ و جغرافیه
وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی

۴۲۸۲

مؤلفان ◀ بخش اول : غلامعلی حدادعادل
بخشهای دوم و سوم : علی محمد حاضری

حقوق مادی این اثر متعلق به وزارت
آموزش و پرورش است

صفحهپرداز ◀ سوسن تاجبخش

چاپ از ◀ شرکت چاپ و نشر ایران

فهرست

۱-۵۸	بخش اول: آشنائی با جامعه‌شناسی آموزش و پرورش
۳-۲۳	مسائل عمومی آموزش و پرورش
۲۴-۳۴	نگاهی به مسائل آموزش و پرورش ایران
۳۵-۴۵	معایب اصلی نظام آموزش و پرورش تقلیدی ایران
۴۶-۵۸	انقلاب اسلامی و آموزش و پرورش
۵۹-۱۳۷	بخش دوم: گفتاری در زمینه جامعه‌شناسی صنعتی
۶۰-۹۹	مسائل عمومی جامعه‌شناسی صنعتی
۶۰-۶۲	مقدمه
۶۲-۷۲	خصوصیات جامعه صنعتی غرب
۷۲-۸۰	وضعیت جهان در رابطه با کشورهای صنعتی
۸۱-۹۶	استقلال صنعتی

۹۶ - ۹۹	خصوصیات کلی صنعت در جامعه اسلامی
۱۰۰ - ۱۳۷	تحلیلی از وضعیت صنعت در ایران و مسیر آینده آن
۱۰۰ - ۱۰۲	تاریخچه
۱۰۲ - ۱۱۳	خصوصیات صنعت در دوران طاغوت
۱۰۲ - ۱۰۷	الف: خصوصیات عمومی و مشترک بخشهای مختلف صنعت ایران
۱۰۷ - ۱۰۹	ب: ویژگیهای صنایع بخش خصوصی
۱۰۹ - ۱۱۳	ج: خصوصیات صنایع دولتی
۱۱۴ - ۱۱۹	مسائل و مشکلات صنایع در جریان انقلاب و پس از آن
۱۲۰ - ۱۳۷	اهداف صنعت در جمهوری اسلامی ایران
۱۲۰ - ۱۲۵	بخش اول: اهداف کلی صنعت در قانون اساسی
۱۲۵ - ۱۲۶	بخش دوم: اهداف و برنامه‌ها و اقدامات دولت جمهوری اسلامی
۱۲۶ - ۱۳۲	الف: برنامه‌ها و اقدامات فنی و تخصصی در جهت استقلال و رشد و توسعه صنعتی کشور
۱۳۲ - ۱۳۷	ب: برنامه‌ها و اقدامات برای هماهنگی ساختن نظام صنعتی کشور با فرهنگ و معیارهای اسلامی
۱۳۹ - ۲۰۰	بخش سوم: آشنائی با جامعه‌شناسی روستائی
۱۴۰ - ۱۴۳	تعاریف و کلیات
۱۴۰ - ۱۴۱	اهمیت و قلمرو مطالعات جامعه‌شناسی روستائی
۱۴۱ - ۱۴۳	تعریف روستا
۱۴۳ - ۱۴۶	ریخت‌شناسی روستا
۱۴۵ - ۱۴۶	عوامل مؤثر در شکل روستا
۱۴۶	ویژگی مساکن روستائی
۱۴۶ - ۱۴۹	خانواده در روستا
۱۴۷ - ۱۴۹	تقسیم کار در خانواده روستائی

۱۵۰ - ۱۶۱	آب و زمین در روستا
۱۵۰ - ۱۵۴	بررسی واحدهای زراعی سنتی
۱۵۴ - ۱۵۷	بُنه‌بندی
۱۵۷ - ۱۶۱	آبیاری سنتی

۱۶۱ - ۱۶۵	قشربندی اجتماعی و روابط و مناسبات اجتماعی در روستاهای ایران
-----------	---

۱۶۵ - ۱۶۶	سیاست‌های اقتصادی، اجتماعی مربوط به روستا قبل از انقلاب اسلامی
-----------	--

۱۶۶ - ۱۸۰	اصلاحات ارضی
۱۶۶ - ۱۶۹	اهداف اصلاحات ارضی
۱۶۹ - ۱۷۱	مراحل اصلاحات ارضی
۱۷۱ - ۱۸۰	اثرات اصلاحات ارضی در روستاهای ایران

۱۸۰ - ۱۹۱	مهاجرت به شهرها
۱۸۰ - ۱۸۱	مقدمه و تعریف
۱۸۱ - ۱۸۲	علل مهاجرت
۱۸۲ - ۱۸۵	دافعه‌های روستا
۱۸۶ - ۱۸۷	جاذبه‌های شهر
۱۸۷ - ۱۹۱	پیشنهادهای برای درمان بیماری مهاجرت

۱۹۱ - ۲۰۰	سیاست‌های توسعه روستائی
۱۹۱ - ۱۹۴	الف: روش بهبود و اصلاح
۱۹۴ - ۱۹۶	ب: روش دگرگون سازی
۱۹۶ - ۲۰۰	اهداف و اقدامات جمهوری اسلامی در زمینه توسعه روستایی

معلمان گرامی

دفتر تحقیقات و برنامه‌ریزی و تألیف کتب درسی همواره می‌کوشد با نظرخواهی از صاحب نظران و معلمان، کتابهای درسی را ارزشیابی کرده و از این طریق کتابهایی عرضه کند که هر چه بیشتر با مبانی و معارف اسلامی و نیازهای واقعی کشور ما انطباق داشته باشد. در کتاب حاضر، اظهار نظرهای اصلاحی که از مناطق ۲۷ گانه تهران و مراکز استانهای کشور در پاسخ به پرسشنامه‌های ارسالی در بهمن و اسفند ۱۳۶۱ از سوی دفتر تحقیقات به گروههای درسی واصل گردیده اعمال شده است. بدینوسیله از کلیه خواهران و برادران ارجمندی که با تکمیل پرسشنامه‌های مزبور دفتر تحقیقات سازمان پژوهش را در ایفای وظیفه خطیر خود یاری کرده‌اند سپاسگزاری می‌شود.

دفتر تحقیقات و برنامه‌ریزی و تألیف کتب درسی

بخش اوّل

آشنایی با

جامعه‌شناسی آموزش و پرورش

أَوَمَنْ كَانَ مِيتًا فَأَخْيَيْنَاهُ وَجَعَلْنَا لَهُ نُورًا يَمْشِي بِهِ فِي النَّاسِ، كَمَنْ مَثَلُهُ فِي الظُّلُمَاتِ لَيْسَ بِخَارِجٍ مِنْهَا....؟
 آیا آن کس که چون مردار بود و ما او را زنده ساختیم و به او نوری دادیم تا با آن در میان مردم به پیش رود، همانند آن کسی است که در ظلمات بسر می برد و راهی به خارج ندارد؟

قرآن کریم سوره انعام — آیه ۱۲۲

ورشکستگیها دست از توطئه علیه جمهوری اسلامی و شکستن این سد عظیم الهی بر نمی دارند. ملت عزیز ایران و سایر کشورهای مستضعف جهان اگر بخواهند از دامهای شیطنت آمیز قدرتهای بزرگ تا آخر نجات پیدا کنند، چاره ای جز اصلاح فرهنگ و استقلال آن ندارند و این میسر نیست جز با دست اساتید و معلمان متعهدی که در دبستانها تا دانشگاه ها راه یافته اند و با تعلیم و کوشش در رشته های مختلف علوم و تربیت صحیح و تهذیب مراکز تربیت و تعلیم از عناصر منحرف و کج اندیش، نوباوگان را که ذخایر کشور و مایه امید ملتند همدوش با تعلیم در همه رشته ها بحسب تعالیم اسلامی تربیت و تهذیب نمایند و علوم اسلامی را که مربی اخلاق و مهذب نفوس است بدست کارشناسان اسلامی داده تا نوباوگان و جوانان عزیز را بدین مکتب جامع روانبخش آشنا و از تعلیمات علمی و عملی آن برخوردار سازند و به یقین بدانند که اسلام مکتبی است که انسانها را بگونه ای می سازد که بجز حق و مبدأ خلق به هیچ مکتبی تسلیم نشوند و تحت تأثیر هیچ قدرتی واقع نگردند و مسأله کشور خود را با هیچ انگیزه ای از دست ندهند و از استقلال و آزادی خویش و سایر بندگان خدا بی هیچ طمع و خوفی دفاع کنند و از خودخواهیها و کوتاه بینیها که منشأ بدبختی و گرفتاری است اجتناب کنند.

قسمتی از پیام امام خمینی به مناسبت بازگشائی مراکز تربیت معلم — دیماه ۶۰

تردیدی نیست که جهانخواران برای بدست آوردن مقاصد شوم خود و تحت ستم کشیدن مستضعفان جهان راهی بهتر از هجوم به فرهنگ و ادب کشورهای ضعیف ندارند زیرا با تربیت غربی یا شرقی معلم و استاد است که دبستانها و دبیرستانها محللهائی میشوند مجهز برای تربیت غربی یا شرقی جوانهائی که دولتمردان و دست اندر کاران آتیه کشور هایند و با اینگونه تربیت است که جوانان، با گرایش به یکی از دو قطب قدرت، راه را برای مستکبران جهان در به دام کشیدن کشورهای مستضعف به صورتی شایسته و بدون زحمت و دست یازی به سلاحهای نظامی زنگ زده باز مینمایند. برای آنان چه راهی بهتر از آنکه با دست قشری از بومیهای هر کشور ملتها را بی سرو صدا بلکه با شوق و رغبت بسوی مقاصد آنان کشیده تا دسترنج ملتها و ذخائر کشورها را با عرض ارادت و ادب و قبول منت از اربابان، تقدیم آنان نمایند. ضربه های مهلکی که بر کشور مظلوم ما در این ۵۰ سال اخیر از دانشگاهها و اساتید منحرفی که با تربیت غربی بر مراکز علم و تربیت حکمفرما بودند وارد آمد از سرنیزه رضاخان و پسرش وارد نشد. البته اساتید و معلمان متعهدی بودند، لکن زمام امور در دست آنان نبود. ما از شر رضاخان و محمدرضا خلاص شدیم لکن از شر تربیت یافتگان غرب و شرق باین زودبها نجات نخواهیم یافت. اینان برپادارندگان سلطه ابرقدرتها هستند و سرسپردگانی میباشند که با هیچ منطقی خلع سلاح نمیشوند و هم اکنون با تمامی

مسائل عمومی آموزش و پرورش

تعریف آموزش و پرورش

به هر جامعه‌ای که نظر افکنیم می‌توانیم در آن به وضوح سه نسل را از یکدیگر باز شناسیم. نخست، نسلی که بالغ و ورزیده و تواناست و معمولاً سالهای عمر ۲۰ تا ۵۰ را می‌گذراند و دست اندر کار شئون مختلف جامعه است. دیگر نسلی که سالهای توانائی و جنب و جوش و فعالیت و خدمت را پشت سر نهاده و از صحنه کار و تصمیم‌گیری بیرون رفته و دوران پیری و بازنشستگی را می‌گذراند و بالاخره نسلی که در مرحله کودکی و نوجوانی است و هنوز توانائی جسمی و فکری و مهارت‌های ذهنی و عملی لازم را برای ورود به میدان اندیشه و عمل کسب نکرده است. این سه نسل در همه جامعه‌ها، به نحو طبیعی در کنار یکدیگرند و همواره نسل سوم، یعنی نسل کودک و نوجوان، به‌آهستگی و پیوستگی با گذشت زمان به نسل بالغ و فعال تبدیل می‌شود و نسل فعال امروز نیز در فردایی که فرا روی اوست صحنه عمل را خالی می‌کند و میدان را به نسل جوان می‌سپارد.

نسلی که امروز عهده‌دار اداره جامعه است در بخشهای گوناگون به کار و کوشش مشغول است. صنعت، کشاورزی، دولت و ارتش، خدمات اقتصادی و بهداشتی و نظائر آن بخشهایی است که هر یک از آنها گروهی از نیروی فعال جامعه را به کار گرفته است. در کنار فعالیتهای مختلفی که هر کدام، نیازی از نیازهای امروزی جامعه را بر می‌آورد و به رفع یکی از مشکلات جاری و فعلی جامعه می‌پردازد، بخش مهمی قرار دارد که وظیفه‌اش آماده ساختن نسل کودک و نوجوان جامعه برای آینده است. این بخش همان «آموزش و پرورش» است که بر خلاف بخشهای دیگر وظیفه‌اش تأمین غذا و آب و برق و بهداشت و امنیت و خلاصه چرخاندن چرخ کارهای جاری و بر آوردن احتیاجات فوری و روزمره نیست بلکه نسل کودک و نوجوان را برای ورود در صحنه جامعه آماده

می‌سازد. به‌طور کلی، آموزش و پرورش، «عبارت است از سرمایه‌گذاری انسانی و مادی و سازماندهی و برنامه‌ریزی نسل بالغ و فعال جامعه به‌منظور آماده ساختن نسل کودک و نوجوان برای اداره فردای جامعه».^۱

تأثیر بینشها و فرهنگها بر آموزش و پرورش

این تعریف کلی تقریباً همه انواع فعالیتهای آموزش و پرورش و نظامهای مختلف آموزشی را دربر می‌گیرد. اما بدیهی است که سازماندهی و برنامه‌ریزی آموزش و پرورش در جامعه‌ها و کشورهای مختلف جهان متفاوت است و راه و رسمهای گوناگون دارد. در هر جامعه و هر فرهنگی، تصویری از «انسان کامل» و «جامعه کامل» وجود دارد. الگویی به‌عنوان انسان نمونه و جامعه نمونه در دست است و هدف از آموزش و پرورش آن است که افراد و نیز کل جامعه به‌سوی آن الگوها هدایت و برای رسیدن به آن نمونه‌ها تربیت شوند. مهمترین علت تفاوت نظامهای آموزش و پرورش مختلف جهان، همین اختلاف بینشی است که در فرهنگهای مختلف نسبت به انسان ایده‌آل و جامعه ایده‌آل وجود دارد. هر جامعه‌ای نسل فردا را چنان تربیت می‌کند که خود دوست دارد آن چنان باشد و آن نسل را به‌گونه‌ای آماده می‌سازد که سعادت و بهروزی را، آن چنانکه مورد نظر اوست، تأمین کند. جامعه‌ای که رفاه مادی و اقتصادی را اساس سعادت می‌داند، نسل نوحاسته خود را برای تأمین هر چه بیشتر رفاه و بهره‌برداری هر چه بیشتر از آن رفاه، آماده می‌سازد. جامعه دیگری که فضیلت‌های معنوی و اخلاقی و رشد قابلیت‌های درونی انسان را ایده‌آل و کمال مطلوب می‌شمارد، آموزش و پرورش خود را در جهت رسیدن به این هدف سامان می‌دهد. به‌همین دلیل است که اگر جامعه‌ای که مدعی اعتقاد به مذهب و معنویت است بنای کار خود را در برنامه‌های پرورشی بر تقلید از جامعه‌های مادی بگذارد، بی‌تردید دچار تناقض خواهد شد و به‌بن‌بست خواهد رسید.

۱ - البته غیر از این تعریف، که تعریف آموزش و پرورش رسمی است، می‌توان آموزش و پرورش را به معنای وسیع نیز تعریف کرد و آن «انتقال سنتها و آداب و رفتار و مهارت و فرهنگ یک جامعه به‌افراد و اعضای جوانتر» است.

آموزش و پرورش به عنوان یک نهاد اجتماعی

هنگامی که از «آموزش و پرورش» در جامعه‌های امروزی سخن می‌گوئیم و از «جامعه‌شناسی آموزش و پرورش» بحث می‌کنیم، به «آموزش و پرورش» به عنوان یک نهاد اجتماعی و یک مجموعه برنامه‌ریزی شده و هدفدار که سر رشته آن به دست دولتهاست، نظر می‌کنیم. نهادی که با سایر نهادهای اجتماعی ارتباط دقیق و متقابل دارد و از وضع سایر نهادها اثر می‌پذیرد و در آنها تأثیر می‌گذارد. آموزش و پرورش بدین معنی که مورد نظر ماست با آنچه در روزگار گذشته وجود داشته تفاوتی بنیادی دارد، که مهمترین آنها عبارتند از:

۱ - در گذشته افراد غالباً علم را به منظور کسب کمالات و فضائل می‌آموختند و درجات علمی افراد معمولاً باعث بهبود وضع مالی و افزایش درآمد معیشتی آنان نبود، بلکه غالباً کسانی که به تحصیل علم روی می‌آوردند از بهره‌های دنیوی کم نصیب می‌شدند. در حالی که امروزه، بخش عمده‌ای از آموزش و پرورش در همه کشورها به افراد، آموزشها و مهارتهایی می‌دهد که مستقیماً در تأمین معاش آنان تأثیر دارد. علت این امر، رابطه مستقیم آموزش و پرورش با صنعت و کشاورزی و اقتصاد و فعالیتهای خدماتی در جامعه است. در گذشته، صنعت و کشاورزی بر پایه تجربیاتی استوار بود که نسل بالغ و فعال جامعه خود در کودکی در ضمن عمل از پدران خود آموخته بود و همان تجربیات و مهارتها را به نوبه خود و باز هم در ضمن عمل به نسل نوجوان می‌آموخت. اما امروزه نسل فعال فردا باید مهارتها و آموزشهای لازم را برای حضور در صحنه صنعت و کشاورزی و خدمات، از طریق نهاد «آموزش و پرورش» کسب کند.

۲ - از جمله فرقهای مهمی که نسبت به گذشته ایجاد شده، دخالت دولتهاست. در گذشته، اصولاً دخالت دولتها در امور مختلف جامعه کم بود. مثلاً برای آموزش اطفال، در هر محله مکتب‌خانه‌ای بود که مطابق سلیقه و تشخیص مکتب‌دار اداره می‌شد و کودکان در آنجا خواندن و نوشتن و حساب و قرآن می‌آموختند. البته در سطوح بالاتر، مدرسه‌ها زیر نظر مقامات روحانی و مراجع دینی قرار داشت و برنامه‌های آن مدارس بر پایه علوم اسلامی و نیازهای دینی مردم تنظیم می‌شد، اما در هر حال، حکومت بر فعالیتهای آموزشی کشور نظارت و مراقبت نداشت. اما امروزه به علت همان ارتباط دقیق و محکمی که میان آموزش و پرورش و سایر نهادهای جامعه وجود دارد، دولتها

خود را موظف و ناچار می‌دانند تا آموزش و پرورش را که سرنوشت نسل فعال جامعه فردا را معین می‌کند به دقت زیر نظر گیرند و برای آن برنامه‌ریزی کنند. در بسیاری از کشورهای جهان، امروزه اداره مدارس و تهیه برنامه و کتاب و تربیت معلم و تأمین وسائل و تجهیزات آموزشی و کارگاهی در ردیف گسترده‌ترین و مهمترین مسائل دولتهاست.

وظیفه جامعه‌شناسی آموزش و پرورش

آموزش و پرورش به عنوان یک امر اجتماعی، امروزه معنا و مفهومی بکلی متفاوت با گذشته دارد و جامعه‌شناسی آموزش و پرورش، این امر مهم اجتماعی را، به عنوان یک نهاد اجتماعی مورد تحقیق قرار می‌دهد و ارتباط آن را با سایر نهادها و شئون جامعه بررسی می‌کند و با کشف این ارتباط‌ها و بیان چگونگی تأثیر این روابط در طول زمان، هدایت نسل فردا را به سوی کمال مطلوب، میسر می‌سازد.

تفاوت «آموزش» و «پرورش»^۱

در نخستین نگاه به «آموزش و پرورش»، تفاوت دو کلمه «آموزش» و «پرورش»

۱ — رابطه آموزش را با پرورش و به تعبیر دیگر رابطه «علم» را با «ایمان»، استاد شهید مطهری، چه روشن و چه خوب بیان می‌کند، آنجا که می‌نویسد:

«علم به ما روشنائی و توانائی می‌بخشد و ایمان، عشق و امید و گرمی.

علم ابزار می‌سازد و ایمان، مقصد.

علم سرعت می‌دهد و ایمان، جهت.

علم توانستن است و ایمان، خوب خواستن.

علم می‌نماید که «چه هست» و ایمان، الهام می‌بخشد که «چه باید کرد؟»

علم انقلاب برون است و ایمان، انقلاب درون.

علم جهان را جهان آدمی می‌کند و ایمان، روان را روان آدمیت می‌سازد.

علم وجود انسان را به صورت افقی گسترش می‌دهد و ایمان به شکل عمودی بالا می‌برد.

علم طبیعت‌ساز است و ایمان، انسان‌ساز.

هم علم به انسان نیرو می‌دهد، هم ایمان، اما علم نیروی منفصل می‌دهد و ایمان نیروی متصل.

علم زیبایی است و ایمان هم زیبایی است، علم زیبایی عقل است و ایمان زیبایی روح.

علم زیبایی اندیشه است و ایمان زیبایی احساس.

هم علم به انسان امنیت می‌بخشد و هم ایمان، علم امنیت برونی می‌دهد و ایمان امنیت درونی.

جلب توجه می‌کند و این پرسش پیش می‌آید که تفاوت میان این دو که همان تفاوت میان «تعلیم» و «تربیت» است چیست؟ در پاسخ به این سؤال باید گفت که مراد از آموزش، «مجموعه اطلاعات و مهارتها و روشهای فکری و عملی است که به افراد جامعه آموخته می‌شود» و مراد از پرورش یا تربیت «ساختن انسان بر اساس مجموعه اعتقادات و ایمانها و ارزشهاست». آموزش به منزله حرکت است و پرورش به منزله جهت حرکت. آنچه در آموزش مطرح است، غالباً «چگونگی» و شیوه و روش و به اصطلاح فرنگی «تکنیک» انجام کارهاست و حال آنکه در پرورش، مسأله اصلی «چرایی» آن است یعنی انسان می‌خواهد بداند که «چرا» باید از میان انواع هدفهای گوناگون، یک هدف خاص را برگزیند.

انسان از طریق «آموزش» می‌کوشد تا به جهان و روابط میان بخشهای مختلف آن آگاه شود و برآن بخشها تسلط یابد. اما در پرورش و در تربیت، مسأله اصلی «خود» انسان است. در اینجا «خودشناسی» و «خودسازی» و تسلط بر خویشتن موردنظر است. به‌طور کلی باید گفت که از دو رکن «آموزش» و «پرورش»، آموزش، جهان را می‌سازد و پرورش، انسانی را می‌سازد که می‌خواهد جهان را بسازد. پرورش، «انسان‌سازی» و آموزش «جهان‌سازی» است. برنامه‌های پرورشی، راهی برای انتقال ارزشها و برنامه‌های آموزشی وسیله‌ای برای انتقال آگاهیها و روشها و مهارتهاست.

کدام مقدم است؟

انسانی که از راه آموزش، جهان را شناخته باشد و علم بدست آورده باشد اما خویشتن را نشناخته باشد و نداند که خود کیست و چه باید بکند و یا بداند که چه باید بکند و نکند، به رهروی می‌ماند که با امکانات و نیروی کافی، حرکت آغاز کرده، اما نمی‌داند که کجا باید برود. آموزش به انسان، «تخصص» و آگاهی می‌دهد و پرورش به او «تعهد» و ایمان و تقوا می‌بخشد. پیداست که پرورش بر آموزش مقدم است. چه چیز از



علم در مقابل هجوم بیماریها، سیلها، زلزله‌ها، طوفانها، ایمنی می‌دهد و ایمان در مقابل اضطرابها، تنهائیها، احساس بی‌پناهیها و پوچ انگاریها.

علم جهان را با انسان سازگار می‌کند و ایمان انسان را با خودش.
به نقل از: مقدمه‌ای بر جهان بینی اسلامی کتاب اول. انسان و ایمان.

خود انسان به انسان نزدیکتر است؟ چگونه انسان می‌تواند خود را شناسد و در پی شناخت خویش نباشد اما به شناخت جهان برخیزد. انسانی که خود را شناسد و بر خویش تسلط نداشته باشد، اگر به فرض همه جهان را هم بشناسد و بر کل عالم نیز تسلط پیدا کند، نه تنها از آن شناخت و تسلط سودی نمی‌برد، بلکه موجب هلاکت و بیچارگی خود و دیگران خواهد شد. انسان همه آموزشها را برای بهروزی و سعادت خود می‌خواهد و سؤال مهم این است که سعادت چیست؟ پاسخ به این سؤال جز با خویششن شناسی و شناخت نیروها و گرایشهای ذاتی و فطری آدمی و پرورش آنها میسر نیست. این است که باید همواره پرورش و تربیت را بر آموزش مقدم دانست. این تقدّم ضرورتاً به معنی تقدّم زمانی نیست و مقصود ما این نیست که نخست باید چند سالی فقط و فقط به پرورش کودک و نوجوان پرداخت و سپس به او آموزش داد، بلکه بدین معنی است که در هیچ حالی و در هیچ وضعی نباید از تربیت غفلت داشت و آن را تحت الشعاع آموزش قرار داد.

رابطه آموزش و پرورش با خصوصیات اجتماعی، اقتصادی و طبیعی جامعه

چنانکه گفتیم جهت حرکت آموزش و پرورش را بینشی که در هر جامعه نسبت به فرد و جامعه ایده‌آل وجود دارد تعیین می‌کند اما سرعت حرکت آموزش و پرورش در جهت تعیین شده بستگی به عوامل مختلفی دارد. آگاهی از وضع موجود و شناخت دقیق وضع مطلوب و آگاهی از نیازها و نیروها از جمله این عوامل است. هرچه این آگاهیها بیشتر باشد و قدرت برنامه‌ریزی و بکارگیری نیروها برای رسیدن به هدف بیشتر باشد سرعت حرکت بیشتر است.

آموزش و پرورش، در جامعه‌های کنونی، نهادی است اجتماعی، که با سایر نهادهای اجتماعی ارتباط متقابل دارد. اکنون به اختصار این رابطه دوجانبه را با بعضی از نهادهای مهم اجتماعی بیان می‌کنیم.

۱- «آموزش و پرورش» و حکومت

الف: تأثیر حکومت بر آموزش و پرورش: اولاً در هر جامعه، اگر حکومت، «استقلال»

داشته باشد می‌تواند آموزش و پرورشی مستقل بوجود آورد. در آموزش و پرورش مستقل، برنامه‌ریزیها با الهام از ارزشها و نیازهای واقعی خود جامعه خواهد بود و چنین آموزش و پرورشی طبیعتاً در خدمت مردم و به سود و مصلحت آنان خواهد بود. اما وابستگی حکومت به بیگانه، آموزش و پرورش را نیز وابسته خواهد کرد. وابستگی در آموزش و پرورش سر حلقه و سر آغاز سایر وابستگی‌هاست، زیرا از نسلی که بوسیله آموزش و پرورش وابسته به بیگانه تربیت شود، همان جامعه‌ای بوجود خواهد آمد که بیگانه می‌پسندد. به همین دلیل است که بیگانگان برای تسلط بر یک کشور همواره می‌کوشند تا بر آموزش و پرورش آن کشور تسلط پیدا کنند.

ثانیاً، از مسأله کلی و بسیار مهم «استقلال» که بگذریم، باید بگوئیم که آموزش و پرورش از آنجا که مستقیماً با بخش وسیعی از مردم جامعه سروکار دارد، آئینه‌ای است که جنبه‌های مختلف سیاست دولت در آن به روشنی آشکار می‌شود. مثلاً در ایران امروز، تعداد دانش‌آموزان کشور در حدود بیست و پنج درصد جمعیت کل کشور است و هیچ‌یک از مؤسسات و سازمانهای دولتی با چنین درصدی از کل جمعیت کشور، تماس مستقیم و مداوم ندارند. بنابراین سیاستهای گوناگون دولت از نظر اعتقادی و فرهنگی و اقتصادی بلافاصله در آموزش و پرورش تأثیر می‌گذارد. بطوری که اگر سیاست دولت واقعاً بر حمایت از مستضعفین جامعه استوار نباشد، آموزش و پرورش در خدمت قشرهای مرفه و پردرآمد قرار خواهد گرفت و فرزندان قشرهای فقیر و کم‌درآمد از تحصیل کافی محروم خواهند ماند، اما اگر سیاست دولت در جهت رفع موجبات فقر و کمک به محرومان باشد، طبعاً فرزندان خانواده‌های محروم نیز از امکانات آموزشی بهره‌مند خواهند شد.

ب: تأثیر آموزش و پرورش بر حکومت: آموزش و پرورش نیز به نوبه خود در سیاست و حکومت تأثیر دارد. این تأثیر به اندازه‌ای قوی است که می‌توان گفت سرنوشت و آینده هر حکومتی به آموزش و پرورش بستگی دارد. اگر حکومتها بتوانند از طریق آموزش و پرورش، نسل آینده را موافق و همگام با سیاستها و برنامه‌های خود تربیت کنند، دوام خواهند یافت و الا ناپایدار خواهند بود و حکومتها تنها در صورتی می‌توانند نسل آینده را هماهنگ و همراه و پشتیبان خود داشته باشند که خود از متن مردم برخاسته باشند و مردم در برنامه‌های آموزش و پرورش همان چیزی را پیدا کنند که خود در

جستجوی آن هستند. اگر ملتی، محتوا و جهت برنامه‌های آموزش و پرورش رسمی را منطبق بر جهان‌بینی و ایمان خویش نبیند، فرزندان خود را یکسره به دست دستگاه‌های آموزشی حکومت نخواهد سپرد و کوشش خواهد کرد تا نسل فردا را مطابق فرهنگ مورد قبول خویش تربیت کند و آموزش دهد. ملتها می‌توانند از این طریق بزرگترین تأثیر را در تغییر سیاست و حکومت ایجاد کنند و حتی می‌توانند با پرورش نسلی مصمم و مؤمن، انقلاب کنند و حکومت تحمیلی بر خود را یکباره براندازند.

۲ - «آموزش و پرورش» و اقتصاد

الف: تأثیر اقتصاد بر آموزش و پرورش: برای بیان تأثیر اقتصاد بر آموزش و پرورش باید به دو نکته توجه کرد. یکی تأثیری که وضعیت کلی اقتصاد جامعه و درآمد عمومی هر کشور بر آموزش و پرورش دارد؛ و دیگری تأثیری که روابط صحیح یا غلط اقتصادی حاکم بر جامعه بر آموزش و پرورش دارد. در این قسمت ابتدا به بیان تأثیر وضعیت عمومی اقتصاد جامعه بر آموزش و پرورش می‌پردازیم.

آموزش و پرورش برای دولتها، درحقیقت نوعی سرمایه‌گذاری است. این سرمایه‌گذاری، برخلاف بسیاری دیگر از فعالیتهای اقتصادی به صورتی است که بازده و سود آن دیر بدست می‌آید و نتیجه آن هنگامی معلوم می‌شود که نسل کودک و نوجوان، بالغ و فعال شود و امور جامعه را بدست گیرد. به همین دلیل اهمیت آن بر همه آشکار نیست و تنها دوراندیشان می‌توانند اهمیت سرمایه‌گذاری در آموزش و پرورش را درک کنند. جامعه‌ای که از نظر اقتصادی دچار فقر و پریشانی باشد، نمی‌تواند به حد کافی در آموزش و پرورش سرمایه‌گذاری کند و همین امر، آن جامعه را در آینده از داشتن نیروی انسانی لایق محروم خواهد کرد و مشکل اقتصادی نیز در اثر همین کمبود نیروی انسانی لایق، بیشتر خواهد شد.

یکی از مسائل اقتصادی مهم مربوط به آموزش و پرورش، مسأله توسعه تأسیسات و تجهیزات آموزشی است. در بسیاری از کشورهای فقیر، در اثر کثرت زادوولد، همه ساله تعداد زیادی بر اطفال مدرسه‌رو افزوده می‌شود و سرمایه زیادی برای ایجاد مدارس و امکانات آموزشی و تربیت معلم لازم است. مسأله توسعه آموزش و پرورش از مسائل مهم اقتصادی دولتهاست.

از جمله مسائل دیگری که در اقتصاد آموزش و پرورش باید مورد توجه قرار گیرد چگونگی سرمایه‌گذاری در بخشها و مقاطع مختلف آموزش و پرورش است. صرف اختصاص درصدی از بودجه کشور به آموزش و پرورش نمی‌تواند ما را از نتیجه کار مطمئن سازد بلکه کیفیت توزیع آن نیز باید مورد توجه قرار گیرد. مهم آن است که بدانیم چه مقدار از آن را در کدام قسمت باید صرف کرد. مثلاً باید دانست که توسعه آموزش و پرورش در کدام یک از شاخه‌های نظری یا فنی حرفه‌ای و کشاورزی و خدمات، لازم‌تر است و بازده بیشتری دارد.

سرمایه‌گذاری در امر آموزش و پرورش معمولاً ممکن است به سه طریق انجام گیرد. ۱ - سرمایه‌گذاری توسط دولت ۲ - سرمایه‌گذاری توسط بخش خصوصی ۳ - سرمایه‌گذاری مردمی.

سرمایه‌گذاری توسط دولت: همچنانکه قبلاً گفته شد هم‌اکنون در غالب کشورها بخش اعظم سرمایه‌گذاری در آموزش و پرورش توسط دولت‌ها انجام می‌گیرد ولی معمولاً اگر سرمایه‌گذاری در این امر به دولت منحصر شود کمبودها و نقص‌هایی در بر خواهد داشت.

سرمایه‌گذاری بخش خصوصی: بخش خصوصی نیز گاهی به سرمایه‌گذاری در آموزش و پرورش علاقه نشان می‌دهد. اما دخالت اقتصادی بخش خصوصی در آموزش و پرورش امر خطیری است؛ زیرا بیم آن می‌رود که سودجویی بر تربیت غلبه کند و سرمایه‌گذاران بیش از آن که در غم تربیت انسانها باشند، به فکر تقویت سود و سرمایه خویش باشند. در آموزش و پرورش ما با انسان و تربیت او و در نتیجه با سرنوشت جامعه سروکار داریم و اگر فعالیتهای اقتصادی بخش خصوصی در این رشته ناسالم باشد، انسان و جامعه تباه خواهند شد. همچنین بیم آن می‌رود که سرمایه‌گذاری بخش خصوصی در آموزش و پرورش بر نابرابریها و بی‌عدالیهای اقتصادی جامعه دامن زند. بخش خصوصی می‌تواند با جذب معلمان کارآمد و با تجربه و با متمرکز ساختن تجهیزات آموزشی در تعداد اندکی از مدارس خصوصی راه تحصیل و ترقی را برای قشر مرفه جامعه هموار سازد و در نتیجه از توزیع عادلانه نیروی انسانی و سایر امکانات جلوگیری کند. اینها همه مشکلاتی است که ممکن است از سرمایه‌گذاری بخش خصوصی در آموزش و پرورش بوجود آید.

سرمایه‌گذاری مردمی: شاید تنها سرمایه‌گذاری مکمل فعالیتهای دولت این باشد که مردم نه به قصد مال‌اندوزی و سودجویی، بلکه با الهام از ارزشهای معنوی و برای کمک به جامعه و دولت در آموزش و پرورش دخالت کنند. فقط در این صورت است که هم از بار سنگین دولت کاسته خواهد شد و هم نابرابریها تشدید نخواهد شد. یک سنت پسندیده که در جامعه ما از دیرباز بر اساس اعتقادات و ارزشهای اسلامی جاری بوده، سنت «وقف» است که نمونه جالبی از این سرمایه‌گذاری مردمی است. بسیاری از مدارس و حوزه‌های علمیه ما از این طریق بوجود آمده، است. حفظ این سنت و گسترش آن می‌تواند یکی از راههای دخالت سالم مردم برای تقویت بنیه اقتصادی آموزش و پرورش باشد.

ب: تأثیر ویرانگر روابط اقتصادی ناسالم بر آموزش و پرورش: یکی از بیماریهای جامعه که بر آموزش و پرورش تأثیر مستقیم بجای می‌گارد روابط غلط اقتصادی است. وقتی روابط و ضوابط اقتصادی ظالمانه و غلط باشد و افرادی بتوانند از راههای نامشروع در یک معامله زمین و یا در یک مناقصه دولتی و یا در ساختن یک قلم جنس از یک کشور خارجی، بیش از همه حقوقی که یک محقق و عالم و استاد دانشگاه در همه عمر بدست می‌آورد سود ببرند، چگونه می‌توان به گرمی بازار علم و تحقیق و اندیشه و هنر امیدوار بود؟ مسأله تنها این نیست که محققان و استادان در چنین وضعی وسوسه پول پیدا کردن و دست از علم شستن پیدا می‌کنند، بلکه مهمتر از آن این است که آن درآمدهای کلان که جمعی بدست می‌آورند چنان وضع اقتصادی جامعه را آشفته می‌کند و چنان بر نرخها و دستمزدها اثر می‌گذارد که حقوق ماهانه اهل علم دیگر به هیچ وجه برای تأمین معاش آنان کافی نخواهد بود. در چنین جامعه‌ای، استادان دانشگاه و خادمان علم و فرهنگ بجای آنکه در غم «آموزش» و «پرورش» باشند، در غم آب و نان و اجاره مسکن و پرداخت اقساط ماهانه لوازم منزل خود خواهند بود و پیدا است که در چنین جامعه‌ای مردم، عموماً فرزندان خود را برای تحصیل به سراغ رشته‌هایی می‌فرستند که امکان اتصال آنها به آن شبکه اقتصادی پردرآمد جامعه بیشتر باشد و بدین ترتیب است که آموزش و پرورش، تعادل منطقی و معقول خود را از دست می‌دهد. برنامه‌ریزی آموزش و پرورش نمی‌تواند بصورت مستقل و یکجانبه، تعیین‌کننده ارزش و جاذبه اجتماعی رشته‌های تحصیلی باشد. وضع اقتصادی جامعه و آینده‌ای که

در انتظار فارغ التحصیلان هر رشته هست در انتخاب رشته‌ها توسط دانش‌آموزان، و خلاصه در شکل بخشیدن به نهاد آموزش و پرورش، تأثیری بس مهم دارد.

ج: تأثیر آموزش و پرورش بر اقتصاد: آموزش و پرورش نیز به نوبه خود در اقتصاد تأثیر دارد. اقتصاد سالم و متعادل، محتاج نیروی انسانی کافی و کاردان است و تأمین این نیروی انسانی وظیفه آموزش و پرورش است. ذکر یک مثال، به فهم مقصود کمک خواهد کرد. رشد اقتصادی و مبارزه با فقر و محرومیت، محتاج توسعه کشاورزی و عمران و آبادانی روستاهاست. یکی از احتیاجات روستاها، به عنوان مثال، «برق» است. گسترش شبکه برق در سطح روستاها، نیازمند نیروی انسانی کافی است و محقق و مهندس و تکنسین و کارگر ماهر لازم دارد. اگر آموزش و پرورش نتوانسته باشد از قبل نیروی انسانی لازم را در این جهت تأمین کند، پیداست که به فرض فراهم بودن سایر شرائط، گسترش شبکه برق و در نتیجه عمران روستاها کند خواهد شد و این امر مستقیماً بر اقتصاد کشور تأثیر منفی خواهد گذاشت. آنچه گفتیم، تنها یک نمونه بود، از همین نمونه پیداست که آموزش و پرورش از طریق تأمین نیروی انسانی از قبیل محقق و مهندس و طبیب و کارگر ماهر و کشاورز کاردان چه تأثیری در اقتصاد جامعه بجا می‌گذارد.

۳ - «آموزش و پرورش» و صنعت

الف: نقش آموزش و پرورش در صنعت: صنعت امروز، فرزند علم است. چنانکه گفتیم، در گذشته صنعت با آموزشهای رسمی در کلاس و مدرسه رابطه‌ای نداشت و صنعتگران، تجربه‌های خود را در ضمن کار به شاگردان زیردست خود انتقال می‌دادند. اما تکنولوژی یا صنعت جدید با علم رابطه‌ای تنگاتنگ دارد. علوم تجربی و مهندسی هم در کشف منابع جدید انرژی و قوانین طبیعت به تکنولوژی و توسعه آن کمک می‌کنند و هم در تأمین نیروی انسانی ورزیده‌ای که بتواند از تکنولوژی و دستگاهها و ماشین آلات صنعتی جدید استفاده کند، نقش عمده و اساسی دارند. این است که آموزش و پرورش را، از آن جهت که راهی برای تربیت دانشمندان است، باید مادر صنعت نامید و از آن جهت که راهی برای تربیت متخصصان استفاده‌کننده از تکنولوژی است، باید در خدمت صنعت دانست.

ب: نقش صنعت در آموزش و پرورش: از سوی دیگر تکنولوژی نیز به آموزش و پرورش کمک می‌کند. اختراع انواع دستگاه‌های الکتریکی و الکترونیکی و ابزارها و وسایل صنعتی، آموزش را آسانتر و مؤثرتر ساخته است. استفاده از تکنولوژی در آموزش، به پیدایش رشته‌ای به نام «تکنولوژی آموزشی» منتهی شده است. بکارگرفتن دستگاه‌هایی از قبیل تلویزیون و رادیو و نیز فیلم و اسلاید و نظائر آن بازده فعالیت‌های آموزشی را افزایش داده است و این از جمله موارد تأثیر مستقیم صنعت در آموزش و پرورش است. تکنولوژی چاپ نیز بر آموزش و پرورش تأثیر مستقیم دارد، چرا که مهمترین ابزار کار آموزش و پرورش کتاب است و هرچه صنعت چاپ پیشرفت کند این پیشرفت در بهبود کیفیت کتاب و افزایش فراگیری کمک خواهد کرد. تکنولوژی وسایل آزمایشگاهی نیز با آموزش و پرورش رابطه مستقیم دارد و پیشرفت آن، آموزش را آسانتر و سریعتر خواهد ساخت.

۴ - «آموزش و پرورش» و ضوابط اداری و استخدامی

از جمله عواملی که مستقیماً بر آموزش و پرورش تأثیر داشته و می‌تواند در اصلاح یا خرابی آن سهمی داشته باشد، «نظام اداری و استخدامی» کشور است. اگر در نظام اداری، میزان حقوق فقط بر پایه مدرک تحصیلی تعیین شود و نه بر پایه توانایی‌های واقعی افراد و اگر تفاوت حقوق کارمندان بر حسب مدرک تحصیلی، عادلانه نباشد و مثلاً به یک لیسانسیه، دو برابر دیپلمه‌ای که سابقه کارش به اندازه اوست حقوق داده شود، در آن صورت همه حسرت کارمندان دیپلمه این خواهد بود که ای کاش می‌توانستند در یک دانشکده یا مدرسه عالی، شبانه، روزانه، هر چه باشد، قبول شوند و «لیسانسی» بگیرند و خود را، مثلاً از گروه چهار استخدامی به گروه شش منتقل کنند. در چنین جامعه‌ای، همان سلسله مراتب و نظام طبقاتی که قبلاً در روستاها و عشایر میان رعیت و کدخدا و ارباب و خان و... برقرار بود، میان دیپلمه و لیسانسیه و مهندس و دکتر و پروفیسور و... ایجاد می‌شود و جاذبه مدرک به اندازه‌ای قوی خواهد بود که آموزش و پرورش نخواهد توانست جوانان را متقاعد کند که جامعه به تکنسین معادل دیپلمه و فوق دیپلم نیاز بیشتری دارد تا به لیسانسیه و مهندس، چرا که تفاوت فاحش حقوق همه را به سوی مدرک به اصطلاح بالاتر می‌کشاند. در این جامعه، آنچه اصالت

پیدا می‌کند «مدرک» است و عمق و محتوای تحصیلات و تجربه‌ها و قابلیت‌های ذاتی افراد، همه در پای مدرک قربانی خواهد شد.

۵ - آموزش و پرورش رسمی و تعلیم و تربیت غیررسمی

باید اشاره کنیم که آموزش و پرورش رسمی هر جامعه عملاً تنها بخشی از تعلیم و تربیت هر جامعه را بعهده دارد و افراد جامعه شدیداً تحت تأثیر آموزشها و تربیتهایی غیررسمی هستند که از طریق خانواده، دوستان، وسایل ارتباط جمعی، نشریات مختلف، فیلمها و نظایر آن انجام می‌گیرد. بطور مثال، اگر بخواهیم از یک نهاد که تأثیر تربیتهای غیررسمی آن به مراتب بیشتر از آموزش و پرورش رسمی است، نام ببریم باید از خانواده یاد کنیم. اگر کودک و نوجوان در خانواده‌ای زندگی کند که بر آن اخلاق و روشهای صحیح حاکم نباشد، چه بسا که حاصل کوشش مربیان و نتیجه برنامه‌ها و آموزشهای سالم مدرسه نیز بی‌تأثیر، یا کم‌اثر شود.

همین جا باید گفت، کسانی که گمان می‌کنند برای اصلاح جامعه باید فقط و فقط به تنظیم برنامه‌های آموزشی پرداخت و نباید برای جلوگیری از فساد و انحراف در سایر بخشهای جامعه، قاطعیت به خرج داد، اشتباه می‌کنند. اشتباه آنان این است که از تأثیر تعلیم و تربیت غیررسمی در جامعه، غفلت می‌کنند و می‌پندارند، تنها با آموزش و پرورش رسمی است که جامعه اصلاح می‌شود و توجه ندارند که جامعه فاسد، اثر آموزش و پرورش صالح را نیز بر باد خواهد داد.

۶ - «آموزش و پرورش» و جمعیت

یکی از مسائل مهم جامعه‌شناسی آموزش و پرورش، مسائل مربوط به جمعیت است. ما بعضی از این مسائل را به تفکیک مورد بحث قرار می‌دهیم.

الف: رشد جمعیت: افزایش زاد و ولد و رشد جمعیت، در نخستین قدم بر آموزش و پرورش تأثیر می‌گذارد. اگر توسعه امکانات آموزشی، با رشد جمعیت هماهنگ نباشد و آموزش و پرورش نتواند برای همه اطفالی که همه‌ساله قدم به آستانه تحصیل می‌گذارند امکانات لازم را فراهم آورد پدیده اجتماعی خطرناکی به نام «بیسوادی» بروز می‌کند که در واقع یک بیماری اجتماعی است که خود منشأ بیماریهای دیگر است. در

کشورهای پرجمعیتی مانند چین و هندوستان، تعداد اطفالی که همه ساله بر اطفال مدرسه رو سال قبل افزوده می شود از کل جمعیت بعضی از کشورهای اروپائی بیشتر است. پیداست که در این کشورها، مسأله جمعیت چگونه بر همه برنامه ریزیهای آموزشی اثر می گذارد. رشد جمعیت، چنین اقتضای می کند که فضای آموزشی نیز متناسب با آن توسعه پیدا کند و فعالیتهای تربیت معلم نیز به همان نسبت گسترش یابد و وسایل آموزشی و کمک آموزشی از قبیل میز و نیمکت و کتاب و مجله و وسایل آزمایشگاهی مدارس نیز بیشتر تولید شود. افزایش جمعیت، در بعضی کشورها به اندازه ای است که سهم عظیمی از بودجه آموزش و پرورش را می بلعد و در این گونه موارد توسعه کمی چنان ضرورت پیدا می کند که جایی برای پیشرفت کیفی باقی نمی گذارد.

ب: توزیع سنی جمعیت: یکی دیگر از مسائل جمعیتی که با برنامه ریزیهای آموزشی ارتباط دارد، مسأله چگونگی توزیع سنی جمعیت است. هرگاه جمعیت دو جامعه باهم مساوی باشد، اما درصد کودکان و نوجوانان در یک جامعه بیشتر از جامعه دیگر باشد، مسائل آموزش و پرورش آن دو، متفاوت خواهد بود. امروزه در بیشتر کشورهای محروم، درصد جوانان، نسبت به کل جمعیت بیشتر از کشورهای صنعتی و به اصطلاح پیشرفته است. بالا بودن درصد کودکان و نوجوانان در یک کشور، به معنی آن است که بخش عظیمی از جامعه، بدون آنکه بتواند سهمی در تولید و خدمات داشته باشد، فقط و فقط مصرف کننده تولیدات و نیازمند به خدمات است و آموزش و پرورش نیز باید به این بخش مصرف کننده، خدمات آموزشی عرضه کند.

ج: توزیع جغرافیائی جمعیت: مسأله مهم دیگر در رابطه بین جمعیت یک جامعه و آموزش و پرورش، توجه به توزیع جغرافیائی جمعیت است. اگر در جامعه ای سی درصد کل جمعیت، روستائین و هفتاد درصد دیگر شهرنشین باشند و در یک جامعه دیگر برعکس هفتاد درصد جمعیت ساکن روستاها و سی درصد ساکن شهرها باشند، برنامه ریزی آموزش و پرورش در این دو جامعه نمی تواند یکسان باشد. جامعه دوم باید به مدارس روستایی و تربیت نیروی انسانی برای خدمات روستایی بیشتر توجه کند. همچنین اگر در جامعه ای درصد قابل توجهی از جمعیت، زندگی عشایری داشته باشند و کوچ نشین باشند، باید آموزش و پرورش به کیفیت خاص زندگی عشایری و ایجاد شاخه های مخصوص تعلیمات عشایر توجه کافی داشته باشد.

۷ - «آموزش و پرورش» و خصوصیات اقلیمی و منطقه‌ای

از آنجا که آموزش و پرورش به عنوان یک نهاد اجتماعی، با کل جامعه سروکار دارد، با خصوصیات مختلف فرهنگی، اجتماعی و اقلیمی مناطق مختلف نیز ارتباط نزدیک دارد. البته در برنامه‌ریزیهای مربوط به آموزش، در درجهٔ اول، باید به عوامل وحدت‌بخش جامعه توجه شود و برنامه‌ها و توسعه‌ها باید در جهت تقویت ارزشها و روشهایی باشد که کل جامعه را به یکدیگر پیوند می‌دهد و انسجام می‌بخشد، اما غفلت از خصوصیات که در جامعه، تنوع و تفاوت بوجود می‌آورد نیز زیان‌بار است. آب و هوا و خصوصیات اقلیمی مناطق مختلف یک کشور به هر منطقه استعداد طبیعی خاصی می‌بخشد و وضعیت خاصی را از نظر کشاورزی و صنعتی ایجاد می‌کند. این وضعیت، نیروی انسانی خاصی را طلب می‌کند و آموزش و پرورش باید با استفاده از امکانات طبیعی و منطقه‌ای، در جهت تأمین همان نیروی انسانی بخصوص برنامه‌ریزی کند. در توسعهٔ آموزش و پرورش، پیروی از الگوی واحد و یکسان در همهٔ مناطق و همهٔ شرائط یک کشور اشتباه بزرگی است. نه تنها خصوصیات طبیعی و جغرافیائی، بلکه خصوصیات فرهنگی و اجتماعی نیز باید در برنامه‌ریزیها مورد توجه قرار گیرد. آموزش و پرورش باید به آداب و رسوم و سنتهای هر منطقه و نیز مذهب و زبانهای محلی و قومی با حفظ اصول و سیاست‌های کل جامعه توجه داشته باشد. به طور کلی در برنامه‌ریزیها باید مراقب بود تا از یک سو رعایت خصوصیات منطقه‌ای سبب تزلزل عوامل وحدت‌بخش جامعه نشود و از سوی دیگر باید مراقب بود تا تعمیم یک الگوی واحد آموزشی و پرورشی، سبب نادیده گرفتن جنبه‌های مثبت تنوعی که میان مناطق مختلف و ساکنان آنها وجود دارد، نگردد.

استکبار جهانی و آموزش و پرورش کشورهای مستضعف

در میان نهادهای اجتماعی گوناگونی که در کشورهای محروم و مستضعف وجود دارد، هیچ‌یک به اندازه آموزش و پرورش مورد توجه قدرتهای استعمارگر جهان نیست. آموزش و پرورش هر کشور، کارخانهٔ بزرگ انسان‌سازی آن کشور است. نخست،

انسانها در این کارخانه ساخته می‌شوند و سپس آن‌طور که ساخته شده‌اند، کشور و جامعه خود را می‌سازند. اگر استعمارگران و مستکبران جهانی بتوانند کنترل این کارخانه را بدست گیرند و برنامه‌های آن را به دلخواه خود تنظیم کنند در حقیقت کنترل جامعه را بدست گرفته‌اند.

دشمن با تسلط بر آموزش و پرورش، جهان‌بینی و ایدئولوژی و آموزشهای مطلوب خود را به عموم مردم تعلیم می‌دهد و منش و بینش افراد را چنان می‌سازد تا به دلخواه او فکر کنند و به سود او عمل نمایند. اگر بیگانه در تسلط بر آموزش و پرورش موفق شود، افراد جامعه، غالباً، ناخودآگاه در مسیر خدمت به بیگانه قرار می‌گیرند. آنان چنان می‌اندیشند که بیگانه می‌خواهد، اما می‌پندارند که این، اندیشه خود آنان است. در حقیقت استعمارزدگان «از خود بیگانه» می‌شوند، هویت حقیقی و اصیل خود را از دست می‌دهند و بجای آن، با پذیرش جهان‌بینی و ایدئولوژی مطلوب دشمن، خود دیگری را که در واقع «خود» آنان نیست، خود می‌انگارند. خطر بزرگ این است که نمی‌دانند آنچه را که خود و اندیشه و آرمان خود پنداشته‌اند و از آن دفاع می‌کنند، در حقیقت خود آنان نیست. این است که استعمار فرهنگی که عمدتاً از طریق تسلط استعمارگر بر نظام آموزش و پرورش حاصل می‌شود خطرناکترین نوع استعمار است و وابستگی فکری و فرهنگی سخت‌ترین نوع وابستگی است.

تسلط بر آموزش و پرورش برای استعمارگران به اندازه‌ای مهم و اساسی است که می‌توان گفت این مرحله از استعمار در هر کشور، مرحله انتقال از استعمار کهن به استعمار نو است. مادام که نظام تربیتی و دستگاههای انسان‌سازی یک جامعه در اختیار استعمار قرار نگرفته باشد استعمارگر ناچار است منافع خود را به زور و از طریق لشکرکشی و گسیل کشتیهای توپدار و از راه جنگ و مقابله آشکار تأمین کند. در این شکل از استعمار، که همان شکل کلاسیک و کهن استعمار است، ملت محروم، از آنجا که فرهنگ استعمارگر را نپذیرفته، رودرروی استعمارگر می‌ایستد و استعمارگر برای حفظ سلطه خود بادشواریه‌های زیادی روبروست. اما وقتی تسلط بر آموزش و پرورش کامل شد و نسلی قدم به عرصه جامعه گذاشت که با تربیت استعماری و اندیشه استعماری بار آمده است دیگر نیازی به زور و جبر نیست. اکنون این نسل بجای آنکه رودرروی استعمارگر بایستد پشت سر او و حتی دوشادوش او براه می‌افتد. در این

حالت، دشمن توانسته است در نهانخانه ذهن او نفوذ کند و اندیشه او را صاحب شود و اکنون او، بدون آنکه بداند، آب به آسیاب دشمن می‌ریزد.

در این مرحله استعمار می‌تواند به سادگی خود را از صحنه بیرون کشد و به ظاهر دست از سلطه‌گری و زور و جبر بردارد و به کشور استعمار زده، استقلال عطا کند و اختیار کشور را به دست خود مردم، و یا به عبارت صحیح‌تر، به دست همان نسلی دهد که در آموزش و پرورش استعماری تربیت شده‌اند و این همان گذار از «استعمار کهن» به «استعمار نو» است. در استعمار نو، استعمارگر، مانند شیوه کهن استعمار، حضور صریح و آشکار ندارد، او در ذهن جوانان و تحصیلکرده‌ها و مدیران و هیأت حاکمه کشور، به نحوی پنهان، لانه کرده است و از همانجا همه چیز را به سود خود و به سوی خود هدایت می‌کند.

ویژگیهای آموزش و پرورش کشورهای تحت سلطه

آموزش و پرورش کشورهای زیر سلطه، دستگاهی است که به صورت خودکار، و بدون دخالت دست! مطابق برنامه‌ای که سلطه‌گر به آن داده است، انسانسازی می‌کند. چنین آموزش و پرورشی، نماینده دائمی و مستقر، اما نقابدار استعمار است. در پشت نقاب ملی که بر چهره این آموزش و پرورش است، صورت کریه و بی رحم همان استعمار کهن پنهان شده است. در اینجا به پاره‌ای از ویژگیهای مشترک آموزش و پرورش کشورهای تحت سلطه اشاره می‌شود.

۱ - آموزش و پرورش وابسته، تقلیدی است

در آموزش و پرورش وابسته، جامعه از فرهنگ اصیل و ریشه‌دار خود دور می‌ماند و پیوند طبیعی‌اش با ریشه‌های جهان‌بینی و مکتب خویش بریده می‌شود. چنین جامعه‌ای نه تنها با ارزشهای اصیل جامعه خود بیگانه می‌شود، بلکه به دشمنی با آن ارزشها برمی‌خیزد. استعمار می‌کوشد تا گذشته او را هرچه زشت‌تر و آینده تقلیدی او را هرچه زیباتر جلوه دهد. بزرگترین عیب آموزش و پرورش تحمیلی وابسته همین است که از دل مردم و متن توده‌های جامعه برنخاسته و میوه طبیعی فرهنگ ملت نیست، بلکه تقلیدی است از آموزش و پرورش کشورهای استعمارگر و این تقلید به اندازه‌ای ناشیانه

است که در مقایسه با اصل، در واقع کاریکاتور آن است. متفکرانی که در چنین نظامی پرورش می‌یابند، در حقیقت، مترجمان اندیشه‌ها و آثار فرهنگ استعمارگرانند و مهندسان، غالباً، تکنسین‌هایی هستند که راه را برای گسترش مصرف مصنوعات استعمارگران هموار می‌کنند. عیب چنین آموزش و پرورشی در ذات و ماهیت آن است، آنچه باید مورد سؤال قرار گیرد، کیفیت برنامه‌ها و محتوای آن‌هاست نه کمیت آن‌ها و نه تعداد دبستانها و دبیرستانها و آمار دانش‌آموزان و فارغ‌التحصیلان.

۲ - آموزش و پرورش وابسته، موجب فرار مغزها می‌شود

یکی از نشانه‌های آموزش و پرورش استعماری، پدیده‌ای اجتماعی است که اصطلاحاً به «فرار مغزها» موسوم شده است. فرار مغزها، به مهاجرت وسیع تحصیلکرده‌ها و متخصصان یک کشور به کشوری دیگر گفته می‌شود. این پدیده مخصوصاً در کشورهای محروم، شدت و وسعت دارد. ظاهراً آنچه اتفاق می‌افتد تعجب‌انگیز است. مردمی محروم، از گوشه و کنار مملکت زحمت می‌کشند و از دسترنج خود مالیات می‌پردازند تا دستگاه عریض و طویلی به نام آموزش و پرورش به کار افتد و بتواند به کار خود ادامه دهد. این مردم، امیدشان این است که فرزندانشان، پس از سالها آموزش و پس از کسب تخصص در خدمت جامعه و کشور آنها قرار گیرند و به رفع نیازهای آنها کمک کنند و به درمان دردهای آنان بکوشند و وابستگی آنان را به بیگانه کمتر کنند. اما میوه این باغ نصیب دیگران می‌شود و بسیاری از تحصیلکرده‌ها و متخصصان، درست هنگامی که تحصیلات عالی خود را به پایان می‌رسانند به کشورهای به اصطلاح پیشرفته مهاجرت می‌کنند و در آنجا مشغول کار می‌شوند.

علت فرار مغزها چیست؟ باید پرسید علت بروز پدیده‌ای به نام «فرار مغزها» چیست و چرا این عده از تحصیلکرده‌ها که محصولات عالی آموزش و پرورش کشورهای محروم هستند به خارج از کشور خود می‌گریزند؟ برای یافتن پاسخ این سؤال، باید به سه نکته مهم توجه کنیم.

نکته اول ماهیت نظام آموزش و پرورش آن کشورهاست. اگر بخاطر آوریم که آموزش و پرورش استعماری، تحمیلی و تقلیدی است و ریشه در عمق سنت و فرهنگ و ایمان و اعتقاد مردم ندارد، در آن صورت نه تنها از فرار مغزها، تعجب نمی‌کنیم، بلکه آن

را نتیجه طبیعی آن نظام خواهیم دانست. آموزش و پرورش تقلیدی، مثل پیوند عضوی است که بدن گیرنده، آن را دفع می‌کند و با آن جوش نمی‌خورد و مغزهایی که می‌گریزند مثل طوطیانی هستند که از هندوستان خود دور مانده‌اند و دل در هوای جای دیگر دارند. گریز این مغزها به کشورهای استکباری و استعماری جهان، در واقع رجوع آنان به اصل خود است. به این ترتیب علت اصلی فرار مغزها، همین تجانس و سنخیتی است که میان فرهنگ فراریان و فرهنگ جامعه‌ای که به آن فرار می‌کنند وجود دارد.

اما نکته دوم این است که در این میان، استعمارگران نیز زمینه را برای جذب هرچه بیشتر این نیروها فراهم می‌کنند. برای آنان چه چیزی بهتر از این است که با پول و نیروی مردم کشورهای محروم و از خود آن مردم و بدست خود آنان، متخصصانی تربیت کنند که بتوانند در خدمت کشورهای سلطه‌گر قرار گیرند. این است که کشورهای سلطه‌گر آغوش خود را به‌روی این فراریان می‌گشایند و برای مهاجرت آنان تسهیلات کافی ایجاد می‌کنند و پس از ورود، همه‌گونه وسائل تحقیقاتی و امکانات زندگی در اختیار آنان قرار می‌دهند.

بالاخره نکته سوم این است که جذب مغزها توسط قدرتها و ابرقدرتهای جهانی، گاهی ممکن است مستقیماً به دلیل سیاسی صورت گیرد، بدین معنی که این قدرتها، وقتی هیأت حاکمه کشوری را در مسیر موافق با خود نبینند، برای مبارزه با آن حکومت، نه تنها از فروش قطعات یدکی و اعزام کارشناس برای تعمیر و نگهداری صنایعی که خود به آن کشور فروخته‌اند خودداری می‌کنند، بلکه می‌کوشند تا با انواع نیرنگها، کارشناسان بومی را نیز به سوی خود جذب کنند تا بر مشکلات کشور مخالف بیفزایند.

۳ - اعزام بی‌رویه دانشجو به کشورهای استعمارگر

یکی دیگر از مسائل آموزش و پرورش کشورهای مستضعف، تحصیل دانشجویان این کشورها در کشورهای استعماری است. این مسأله دو دلیل عمده دارد. کمی ظرفیت دانشگاههای داخلی و افزایش روزافزون داوطلبان ورود به دانشگاه، یکی از دلایل این پدیده است. دلیل دیگر نیاز به متخصصان برای اداره و استفاده از تکنولوژی وارداتی است و غالباً دانشگاههای داخلی از تربیت این متخصصان ناتوانند. اما در بررسی این پدیده، پیامدهای فرهنگی، سیاسی و اقتصادی آن را نباید نادیده

گرفت. تحصیل دانشجویان کشورهای محروم در کشورهای استعمارگر، قبل از آنکه به نفع مستضعفان باشد به سود مستکبران است.

یک پیامد اقتصادی این پدیده آن است که دانشجویان خارجی در دانشگاههای غربی، همه ساله مبالغ هنگفتی پول به صورت ارز از کشور خود، وارد کشور به اصطلاح میزبان می کنند و این امر در وضع اقتصادی آن کشورها تأثیر می گذارد.

پیامد سیاسی، اقتصادی دیگر، این است که هر دانشجویی که در یک کشور خارجی تحصیل می کند، هنگامی که به کشور خود بازمی گردد، به دلیل آشنایی با زبان و فرهنگ و مراکز علمی و صنعتی و اقتصادی آن کشور خارجی، به آن کشور گرایش و علاقه خاصی خواهد داشت و اگر مسئولیتی را در کشور خود عهده دار شود در برقراری روابط فرهنگی و اقتصادی، طبعاً آن کشور را بر سایر کشورها مقدم خواهد داشت. در حقیقت اکثر دانشجویان خارجی که در یک کشور صنعتی و به اصطلاح پیشرفته تحصیل می کنند، وقتی به کشور خود بازمی گردند در حکم سفیر غیررسمی آن کشور صنعتی عمل خواهند کرد و خواه ناخواه مبلغ فرهنگ و مدافع سیاست و حامی اقتصاد آن خواهند بود. این است که گاهی دیده می شود کشورهای استعماری برای جذب دانشجو از کشورهای به اصطلاح «در حال رشد» مسابقه می گذارند و می کوشند تسهیلاتی برای پذیرش دانشجو فراهم کنند، زیرا خوب می دانند هر چه تعداد فارغ التحصیلان دانشگاههای خود را در میان تحصیل کرده های آن کشور در حال رشد افزایش دهند از نظر سیاسی و اقتصادی پشتمانی محکمتری خواهند داشت.

البته در اینجا باید از یکسو نگرانی و تعمیم مطلق نیز پرهیز کرد. چنانکه گفتیم این مسأله پیچیده تر از آن است که بتوان با ذکر یک علت و انگیزه، تمامی ابعاد آن را شناخت. مثلاً نمی توان به دلیل آنچه گفتیم، حکم کرد که بنابراین همه تحصیل کرده هایی که در خارج از کشور خود درس خوانده اند به فرهنگ ملی خود بی علاقه و بی اعتقادند و از فرهنگ و سیاست و اقتصاد بیگانه طرفداری می کنند. در اینکه یکی از انگیزه های بیگانگان در پذیرش دانشجو از کشورهای در حال رشد ترویج فرهنگ و سیاست و اقتصاد خود آنهاست تردیدی نیست. اما معلوم نیست همواره بتوانند بر ذهن هر دانشجویی که نزد آنها تحصیل می کند بدخواه خود تأثیر گذارند. چه بسیار دانشجویانی که از رهگذر اقامت و تحصیل چند ساله در یک کشور استعمارگر به فساد فرهنگی و

نیت‌ها و راه و رسم‌های استعماری آن کشور به‌خوبی پی برده و خود پس از بازگشت، با نفوذ آن کشور در کشور خود به مبارزه برخاسته‌اند. یکی از دلایل مهم این امر، قدرت و استواری فرهنگ ملی کشورهای مستضعف است.

بنابراین اگر دانشجو خود به فرهنگی مستقل و ریشه‌دار و اصیل تعلق داشته باشد و از اصالت و ارزش فرهنگ خود نیز آگاهی داشته باشد، می‌تواند در برابر اندیشه‌ها و ارزش‌های فرهنگ‌های استعماری مقاومت و مبارزه کند و تحت‌تأثیر قرار نگیرد.

راه‌حل: تا هنگامی که کشورهای مستضعف از اعزام دانشجو به خارج از کشور بی‌نیاز نباشند باید در این امر دقت کافی داشته باشند و موارد زیر را رعایت کنند:

- ۱ - نظارت بر شایستگی داوطلبان تحصیل در خارج کشور از نظر آگاهی و علاقه به اصالت و ارزش فرهنگ جامعه خود.
- ۲ - بررسی و مطالعه وضع کشورهای محل تحصیل، به‌طوری که اثرات نامطلوب سیاسی و فرهنگی کمتری داشته باشند.
- ۳ - برنامه‌ریزی دقیق در مورد رشته‌های تحصیلی مورد نیاز و جلوگیری از اعزام بی‌رویه و بی‌برنامه دانشجو به خارج.

رویه‌مرفته باید گفت اگر کشورها بتوانند با تغییر مسیر آموزش و پرورش خود، وضعی بوجود آورند که از نیاز آنها به اعزام دانشجو به خارج از کشور کاسته شود، این اقدام گامی در راه استقلال هرچه بیشتر آنها خواهد بود.

نگاهی به مسائل آموزش و پرورش ایران

با آنکه بیش از صد سال است ایجاد مدارس به شیوه مدرسه‌های غربی در کشور ما معمول شده و مخصوصاً از مشروطیت (۱۳۲۴ ه. ق) تا کنون نظام آموزش و پرورش غربی در ایران تقلید و ترویج گشته است، ما هنوز از نظر علمی و صنعتی ضعیف و از نظر اقتصادی محروم و وابسته و از نظر فرهنگی و اخلاقی گرفتار بدآموزیها و کجرویها و نابهنجاریهای فراوان هستیم. در یک کلام می‌توان گفت که آموزش و پرورش رسمی و جدید ایران نتوانسته است به ادعاها و آرزوهایش جامعه عمل بپوشاند و در امر پرورش انسانی سعادت‌مند و آموزش آموختنی‌های لازم به او، ناموفق بوده است. چرا چنین بوده است و چرا آموزش و پرورش نتوانسته وظیفه خود را بدرستی و خوبی انجام دهد؟

علت اصلی

چنانکه در بحث پیش اشاره کردیم میان آموزش و پرورش و نهاد سیاست و حکومت جامعه ارتباطی قوی وجود دارد. اکنون به عنوان مهمترین علت نابسامانی نظام آموزش و پرورش از خرابی حکومت‌های حاکم بر ایران در چند دهسال اخیر، یاد می‌کنیم. حکومت طاغوت که بر جامعه ایران تسلط داشت، نمی‌توانست آموزش و پرورش را در جهت صلاح و بهروزی ملت ایران داشته باشد، زیرا شرط اول داشتن یک نظام آموزش و پرورش مناسب و مفید به حال ملت، مستقل بودن حکومت است. حکومت وابسته به بیگانه، برده‌وار به دنبال بیگانه کشیده می‌شود. پیداست که سرشت و سرنوشت تعلیم و تربیت چنین حکومتی نیز بدست بیگانه خواهد بود. تسلط بیگانه بر آموزش و پرورش ما، که از راه تسلط بر حکومت ما حاصل شده بود، سبب شد تا رابطه آموزش و پرورش با فرهنگ توده‌های محروم و در نتیجه با تاریخ گذشته یکباره قطع شود. بنیانگذاران و دست اندرکاران آموزش و پرورش جدید، به هنگام حاکم ساختن نظام

غربی بر کشور ما، چنان عمل کردند که گویا از پیش هیچ سنت و سابقه‌ای در علم و ادب و فرهنگ و تعلیم و تربیت برای ایرانیان وجود ندارد و مردم ایران باید کلماتی از قبیل مدرسه و کتاب و استاد و شاگرد را نخستین بار از زبان غریبان و متجددین غربی مآب بشنوند. در صد سال اخیر دولتمردان و مسئولان فرهنگ ایران، نه تنها با گذشته اسلامی ما وداع کردند، بلکه با آن به دشمنی برخاستند و در محو آن کوشیدند.

مشروطیت و رواج رسمی آموزش و پرورش غربی در ایران

در انتقال و تحمیل فرهنگ غربی بر ایران، مشروطیت را باید به منزله نقطه عطف و سرآغاز تاریخ تازه‌ای محسوب کنیم. درست است که مردم از ظلم و ستم شاهان مستبد قاجار به ستوه آمدند و برای تأمین عدالت و مبارزه با دیکتاتوری، پشت سر روحانیون و مراجع بزرگ خویش براه افتادند و با قیام و جانفشانی خود، حکومت استبدادی را به حکومت مشروطه مبدل ساختند، اما توده مردم از مشروطه طرفی نبستند و روشنفکران غرب‌پسند و غرب‌پرست، سرنوشت نهضت مشروطیت را به دست گرفتند و با حذف اسلام از جوهر و روح مشروطه و حذف قید مشروعه از آن و با بدار کشیدن شیخ فضل الله نوری که پرچمدار جریانی بود که مشروطه مشروعه می‌خواست توانستند بر ارکان و اندام کشور مسلط شوند و راه را برای ورود فکر و فرهنگ و روش و منش غربی به ایران باز کنند. در حقیقت، حاصل مشروطیت این شد که راه برای نفوذ قانونی و منظم و حساب شده و وسیع غرب در ایران هموار گشت و تحصیلکردگان غربزده ناآشنا با اسلام و بی اعتقاد به آن به تقلید راه و رسم غریبان پرداختند و وزارتخانه‌ها و اداراتی به شیوه غربی تأسیس کردند و از همه مهمتر به تقلید آموزش و پرورش غربی پرداختند بی آنکه اسلام را نیز در امر «آموزش» یا «پرورش» دخالتی داده باشند.

هیأت‌های تبلیغی مسیحی و آموزش و پرورش ایران

یکی از راه‌های مهم نفوذ بیگانگان در آموزش و پرورش کشور ما، ایجاد مدرسه در ایران بود. بیشتر مدارس بیگانه در ایران توسط هیأت‌های تبلیغی و تبشیری مسیحی تأسیس شد.^۱ مبلغان این هیأت‌ها که از کشورهای استعمارگر غربی به سوی کشور ما و

۱ - باید توجه داشت که آنچه در این نوشته درباره هیأت‌های تبلیغی مسیحی آمده، به هموطنان مسیحی ما

این عکس که در حدود سال ۱۲۷۳ هجری شمسی (۱۸۹۴ م) در اصفهان برداشته شده یک معلم انگلیسی را در یک مدرسه در میان اطفال ایرانی نشان می دهد .



سایر کشورهای اسلامی و همه کشورهای محروم جهان سر‌ازیر می‌شدند اگر چه به ظاهر لباس مذهبی به تن داشتند عموماً در باطن به سیاست استعماری کشور خود کمک می‌کردند. مأموریت واقعی اکثر قریب به اتفاق این هیأتها این بود که با تعلیم اندیشه‌های دلخواه خود به نوجوانان، نسلی را تربیت کنند که در جهت تأمین منافع استعمارگران فکر کند و با پذیرش ارزشها و راه و رسمهای غریبان، بدست خود در را بروی آنان بگشاید. امام خمینی رهبر انقلاب اسلامی که آموزگار بزرگ ملت ما و همه مسلمانان جهان است و خود شاهد بسیاری از فعالیتهای دشمنان اسلام و ایران بوده است، در سال ۱۳۴۷ هـ. ش در نجف در ضمن درسهای «ولایت فقیه» می‌فرمایند:

«... تمام اینها نقشه‌هایی است که از چند سال پیش کشیده شده و به تدریج دارند اجرا می‌کنند و نتیجه می‌گیرند. ابتدا مدرسه‌ای در جایی تأسیس کردند و ما چیزی نگفتیم و غفلت کردیم. امثال ما هم غفلت کردند که جلوی آن را بگیرند و نگذارند اصلاً تأسیس شود. کم‌کم زیاد شد و حالا ملاحظه می‌فرمائید که مبلغین آنها به تمام دهات و قصبات رفته و بچه‌های ما را نصرانی یا بیدین می‌کنند»^۱.

برای آنکه معنی سخن امام خمینی را بهتر درک کنیم و به علاقه بیگانگان برای نفوذ در آموزش و پرورش ایران و اهمیت این نهاد اجتماعی برای آنان بهتر پی ببریم، به گفتار یکی از مبلغان که سالها در کشورهای اسلامی مأموریت داشته توجه می‌کنیم.

در ایران مربوط نمی‌شود. رابطه ما با مسیحیان هموطن ایرانی در طول تاریخ به طور کلی رابطه‌ای انسانی و عادلانه بوده است و حال آنکه مبلغان مسیحی در کشورهای خارجی غالباً زمینه‌ساز هجوم استعمارگران بوده‌اند. بیشتر این هیأت‌های تبلیغی همان مبلغانی هستند که در کتاب «نگاهی به تاریخ جهان» نوشته نهرو درباره آنها آمده است:

«ابتدا مبلغان مذهبی و به دنبال آنان کشتی‌های جنگی می‌آیند و بعد هم تصرف اراضی شروع می‌شود».

مأخذ: نگاهی به تاریخ جهان، چاپ ششم، ترجمه فارسی، صفحه ۸۶۱

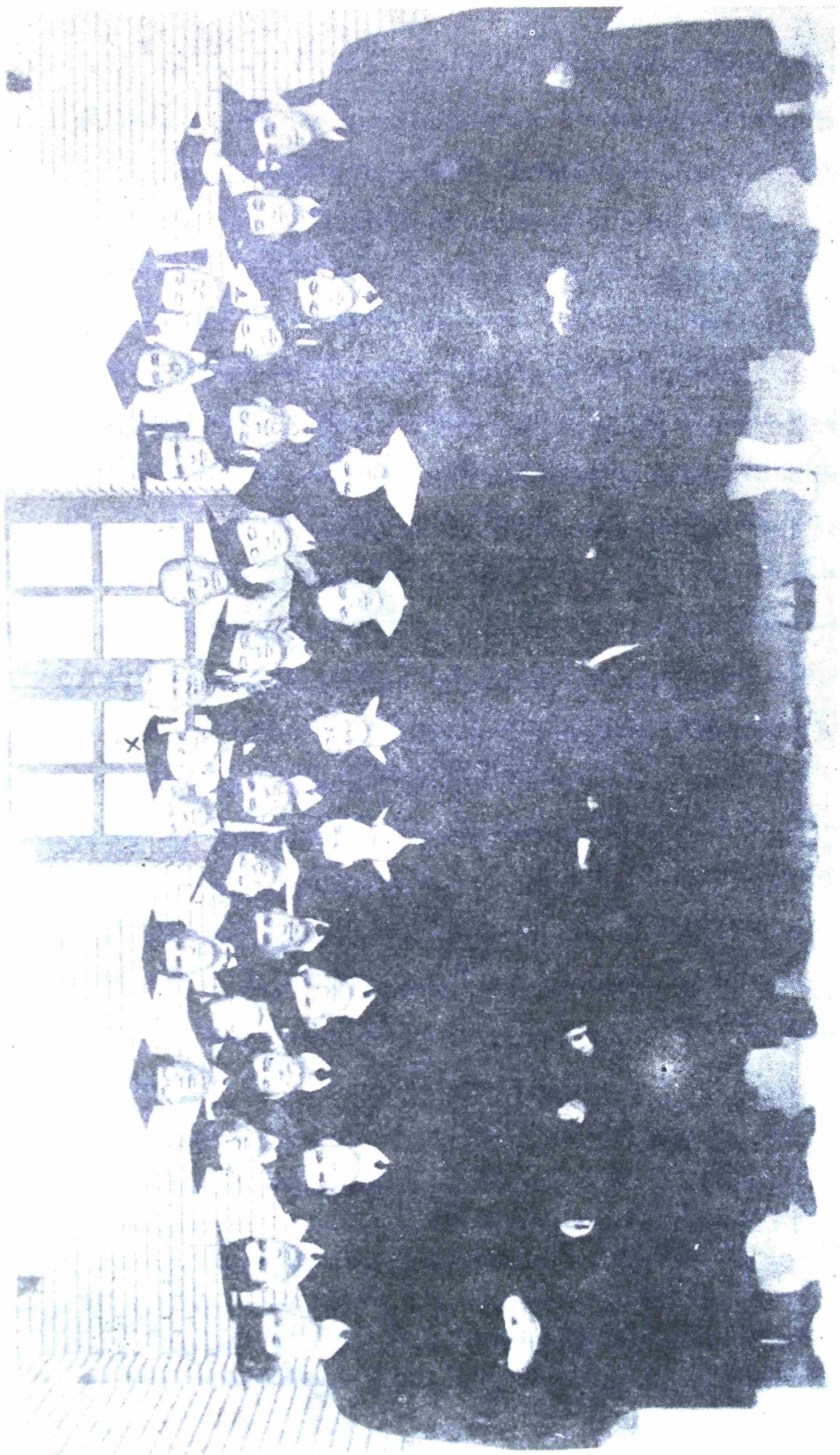
۱ - امام خمینی اندکی قبل از این مطلب، در ضمن همین بحث می‌فرمایند: قصدشان این نبود که مردم را از اسلام دور کنند تا نصرانیت نضجی بگیرد، چون اینها نه به نصرانیت اعتقاد داشتند نه به اسلام، لکن در طول این مدت و در اثنای جنگهای صلیبی احساس کردند آنچه سدی در مقابل منافع مادی آنهاست و منافع مادی و قدرت سیاسی آنها را به خطر می‌اندازد اسلام و احکام اسلام است و ایمانی که مردم به آن دارند. پس به وسائل مختلف بر ضد اسلام تبلیغ و دسیسه کردند.

کنث کراگ، (Kenneth Cragg) در کتابی که به نام «ندای گلدسته‌ها» نوشته است، با استفاده از تجربه‌های خویش، به منظور افزایش تأثیر مسیحیت در جامعه‌های اسلامی رهنمودهایی می‌دهد. از جمله، در خصوص اهمیت فعالیت‌های آموزشی در کشورهای اسلامی، برای اثبات ادعای خود، مثال بارزی از ایران ذکر می‌کند. وی می‌نویسد: «در سراسر عالم اسلام، در شهرهای معروف، همه جا نشانی از کالج‌های مسیحی یافت می‌شود... باید گفت که این کالج‌ها، به اضافه مدرسه‌هایی که برای آنها دانش‌آموز تربیت کرده‌اند، بر جوانان و در نتیجه بر ملت‌ها، تأثیری دائمی بجا نهاده‌اند. فارغ التحصیلان این کالج‌ها به صورت افراد برجسته و رهبران کشورهای خویش درآمده‌اند. در حال حاضر وظیفه ما این است که راهی پیدا کنیم که از طریق آن بتوانیم علیرغم هرگونه تحوّلی که در اوضاع و احوال روی می‌دهد، خدمات آموزشی ارزشمندی به نسل جوان عرضه کنیم....»

هنگامی که ساموئل مارتین جردن به سال ۱۸۹۸ م. (۱۲۷۷ ه. ش) به تهران رفت، سرنوشت او این بود که به صورت یکی از مؤثرترین خدمتگزاران جوانان ایرانی درآید. وی به کمک همکاران قابل خود، یک مدرسه پسرانه را در پایتخت ایران به یک کالج بزرگ مبدل ساخت. او و همسرش همه دانشجویان را فرزند خوانده خود محسوب می‌کردند. وی بر اخلاق و درستی و انضباط بسیار تأکید داشت. والدین مسلمان، با آنکه می‌دانستند که این مدرسه مرکز تعلیم و تربیت مسیحی است، با اطمینان کامل اطفال خود را به دست او می‌سپردند. یک ایرانی مقیم یکی از شهرهای ایران در توصیف این مدرسه، آن را «کارخانه آدم‌سازی در تهران» نامیده بود. در سهای انجیل به اندازه‌ای در زندگی زمینداران^۱ نقش مؤثر بجا نهاده است که آنان امروزه، آنچه را که در مدرسه فرا گرفته‌اند در میان رعیت‌های خود بکار می‌بندند. در هیچ مدرسه دیگری در جهان به اندازه این مدرسه در تهران، محصلان مسلمان به مسیحیت

۱ — منظور فرزندان فتودالها و خوانینی هستند که در این مدرسه تحصیل کرده‌اند.

در این عکس دکتر جردن (با علامت x مشخص شده است) در میان فارغ التحصیلان



گرایش پیدا نکرده‌اند. وقتی ساموئل جردن در سال ۱۹۵۲ درگذشت، خدمات فرهنگی طولانی او در ایران به نحو چشمگیری مورد تقدیر قرار گرفت.... ما «کالج البرز»^۱ ایران را از آن جهت به عنوان نمونه ذکر کرده‌ایم که وسعت کار را نشان دهیم...»^۲

کودتای رضاخان

پانزده سال از استقرار مشروطیت نگذشته بود (۱۲۹۹-۱۲۸۵ ه.ش) که رضاخان مستقیماً به دستور انگلیس کودتا کرد و پس از پنج سال مقدمه‌چینی و زمینه‌سازی در ۱۳۰۴ ه.ش رسماً به تخت سلطنت نشست. مأموریت رضاخان در ایران یک حلقه از سلسله برنامه‌های وسیعی بود که استعمار برای همه کشورهای اسلامی طرح کرده بود. هدف عمده این برنامه، نابود ساختن اسلام و جلوگیری از اتحاد مسلمین و ترویج راه و رسم غربی و نیز لاابالیگری و بی‌فکری و بی‌بند و باری، زیر نقاب تجدد و ترقی و ملی‌گرایی بود. با تغییر سلطنت، دربار نیز بطور کامل در خط همان دولتمردان پس از مشروطه قرار گرفت و با استخدام همه نیروها و اعمال زور و فشار، پیشقراول و سلسله جنیان غرب‌گرایان شد. رضاخان پس از آنکه مدت کوتاهی به تزویر جانب اسلام و شرع و شریعت را گرفت و جای پای خود را محکم ساخت، به مبارزه با اسلام پرداخت. بهتر است ماهیت و هویت رضاخان را از زبان کسانی بشنویم که رضاخان در بروی آنان گشوده و راه را برای آنان هموار ساخته است. «اریک، بتمان» (Erich W. Bethmann) یکی از مبلغان مسیحی که مدت بیست سال در خاورمیانه مأموریت تبلیغی به عهده داشته، در کتابی که به نام «پلی به سوی اسلام» نگاشته، درباره رضاخان و تحولی که در ایران بوجود آورد چنین می‌نویسد:

«با به قدرت رسیدن رضاخان، در اوضاع ایران، تحولی بنیادی پدید آمد. رضاخان که بعدها به رضاشاه پهلوی موسوم شد، افسری از فوج قزاق بود

۱ - البته در میان فارغ‌التحصیلان قدیم این مدرسه، مخصوصاً پس از قطع نظارت دکتر جردن، افرادی بوده‌اند که استثنائاً تحت تأثیر روش و حال و هوای حاکم بر مدرسه قرار نگرفته‌اند.

۲ - ترجمه از صفحات ۲۳۷ و ۲۳۹ و ۲۴۰ کتاب «The Call of The Minaret» تألیف Kenneth Cragg از انتشارات Oxford University Press, New York - چاپ ۱۹۶۷. (تأکیدها از مؤلف این مقاله است)

که در سال ۱۹۲۱ م. (۱۲۹۹ ه.ش) به قدرت رسید. او با دلاوری به وطن سامان بخشید و نه تنها در راه رهایی کشور از نفوذ سیاسی و اقتصادی بیگانه^۱، بلکه از نفوذ ارتجاعی روحانیت پر قدرت و خرافاتی و کهنه پرست، از هیچ اقدامی فروگذار نکرد. وی به تدریج، قانون شرع را منسوخ کرد و به این ترتیب قدرت روحانیون را از آنان سلب نمود. حجاب مردود اعلام شد و زنان، تا اندازه‌ای آزاد شدند... تعطیلات مذهبی به نحو چشمگیری کاهش پیدا کرد و دستجات عزاداری محرم که با شور و غوغای مذهبی همراه بود، ممنوع اعلام گردید.

رضاشاه نیز همانند کمال آتاتورک در ترکیه، کوشید تا در ایرانیان آگاهی ملی ایجاد کند و همه تلاش خود را بکار بست تا ایرانیان را به گذشته درخشان پیش از اسلام پیوند دهد و کاری کند که تا آنجا که ممکن است آثار تسلط طولانی اعراب را فراموش کنند. همان روشی که در ترکیه اعمال شده بود در ایران نیز بکار گرفته شد. لغات عربی از زبان رایج - یا فارسی بیرون رانده شد و واژه‌های فارسی باستان احیا گردید... شعرای ایران، از قدیم و جدید، شهرت و مقبولیت یافتند. اصلاحات بسیاری آغاز شد که به اسلام صدمه وارد می‌ساخت. یک روحیه ناسیونالیستی دنیوی ایجاد شد که مذهب را تحت الشعاع قرار می‌داد. البته نتیجه این جریان، این بوده است که بسیاری از مردم، مخصوصاً طبقات تحصیل کرده به طور کلی از دین رویگردان شده و به بی‌اعتقادی روی آوردند.»

۱ - البته فراموش نمی‌کنیم که آن نابسامانی و هرج و مرجی که قبل از رضاخان وجود داشت و پس از به قدرت رسیدن او از میان رفت، وضعی بود که عمدتاً، خود انگلیسیها ایجاد کرده بودند تا در مردم، زمینه را برای پذیرش یک دیکتاتوری فراهم سازند. انگلیسیها همزمان با روی کار آوردن رضاخان به مزدوران داخلی خود دستور دادند بجای بی‌نظمی، نظم ایجاد کنند، همچنین دست حمایت خود را از پشت سر اشرار و خوانینی که ناامنی ایجاد می‌کردند برداشتند تا رضاخان بتواند آنها را سرکوب کند و در نتیجه، ملت همه این نظم‌ها و آرامش‌ها را به حساب دیکتاتور از راه رسیده بگذارد. در مورد قطع نفوذ سیاسی و اقتصادی بیگانه نیز خود نویسنده، آنجا که در همین نوشته می‌گوید: «امروز ایران بیش از هر سرزمین اسلامی دیگر به روی مادر گشوده است» ما را از پاسخ‌گویی بی‌نیاز کرده است.

این نویسنده در ادامه سخن خود می‌نویسد:

«هیأت‌های تبلیغی مسیحی در ایران، در زمینه آموزش و پرورش، کاری بس طاقت‌فرسا و سنگین انجام داده‌اند.... امروزه ایران، بیش از هر سرزمین اسلامی دیگر به روی ما، در گشوده است. در ایران امروز، تعصب در امر دین، از هر کشور اسلامی دیگر کمتر است... اینک، در ایران، دری گشوده فرا روی ماست و تساهلی^۱ برقرار است که در طول تاریخ این کشور، هرگز سابقه نداشته است. مردم بیدار شده‌اند و در آرزوی چیزی بهتر از آنچه تاکنون داشته‌اند بسر می‌برند.... بیایید از کنار این دری گشوده بی‌اعتنا نگذریم»^۲

می‌بینیم که مبارزه با اسلام و روحانیت، چگونه بیگانه را که قصدی جز نابودی ما ندارد، خوشحال می‌سازد و نویسنده چگونه از این اقدامات رضاخان با تمجید و تحسین یاد می‌کند.

برنامه‌ریزی به دست بیگانگان

نباید پنداشت که دخالت دشمنان در آموزش و پرورش ایران، منحصرأ از راه فعالیت‌های این گونه هیأت‌های تبلیغی صورت گرفته است. حقیقت این است که با گذشت زمان، زنجیر تسلط بیگانه محکمتر شده و نفوذ آنان شکل علنی‌تر و رسمی‌تری به خود گرفته است. در سال ۱۳۲۸ هجری شمسی، سازمان برنامه رسماً از یک مؤسسه آمریکائی به نام «هیأت مشاوران ماوراء بحار»^۳ دعوت می‌کند تا برای تنظیم برنامه عمرانی کشور، به ایران کمک کند! این مشاوران، پس از تحقیق و بررسی، درباره آموزش و پرورش، چنین رهنمودی می‌دهند:

«بنابراین، چنین به نظر می‌رسد که نیاز ایران به فلسفه تعلیم و تربیتی که در دنیای دموکراسی مغرب زمین بوجود آمده و پایه تحولات و ترقیات اقتصادی و اجتماعی مردم آن سامان را بنیاد نهاده محرز می‌باشد. نمونه بارز فلسفه

۱ - تساهل، در ترجمه Tolerance به معنی مسامحه و آسان‌گیری در امر دین.

۲ - ترجمه از صفحات ۱۹۵ و ۱۹۶ و ۱۹۸ و ۱۹۹ کتاب «Bridge to Islam» تألیف Erich W.

Bethmann، چاپ ۱۹۵۳، انتشارات George allen & Unwin، لندن. (تأکیدها از مؤلف این مقاله است)

تربیتی دنیای غرب را که با آمال و هدفهای ایران امروز سازگاری دارد در ممالک متحده آمریکا شمالی می‌توان یافت»^۱

دیری نمی‌گذرد که با کودتای ۲۸ مرداد، آمریکائیه‌ها رسماً وارد عمل می‌شوند و خود اختیار کشور را بدست می‌گیرند. در اینجا نیز بهتر است دخالت بیگانگان را از زبان خود آنان بشنویم. ژوزف زیلیوویچ (Joseph Szyliowicz) استاد دانشگاه آمریکائی دنور (Denver)، در کتابی به نام «آموزش و پرورش و نوگرایی در خاورمیانه»، مقاله مفصلی درباره ایران دارد. در این کتاب وی با دقت به تشریح سابقه و سیاستها و مشکلات آموزش و پرورش ایران می‌پردازد. از جمله می‌نویسد:

«پس از سقوط مصدق، آمریکا به ایران کمکهای اقتصادی و فنی هنگفتی کرد و نفوذ آمریکائیه‌ها به سرعت گسترش یافت. مستشاران متعددی، به سرعت در وزارت آموزش و پرورش نفوذ کردند و تأثیر عمیق اندیشه‌های آمریکائی در همه جنبه‌های برنامه‌های آموزشی محسوس بود. بسیاری از دانشگاههای آمریکایی برای کمک به توسعه پروژه‌های خاصی، مبادرت به عقد قرارداد کردند، در تربیت معلم، «دانشگاه جوانان (برای هام)»^۲، در تعلیمات کشاورزی، «دانشگاه (یوتا)»^۳، در مدیریت عمومی، «دانشگاه کالیفرنای جنوبی»، قرارداد بستند. بنیادهای خصوصی نیز از قبیل «بنیاد خاور نزدیک» در بسیاری از زمینه‌ها به فعالیت پرداختند و علاوه بر آنان متخصصان بسیاری از مؤسسات بین‌المللی دست اندرکار بودند»^۴.

مبارزه با روحانیت

با نگاهی به آنچه از نوشته‌های بیگانگان نقل کردیم به خوبی معلوم می‌شود که چرا

۱ - نقل از جلد دوم «گزارش برنامه توسعه هفت ساله که به زبان انگلیسی تحت عنوان Report on Seven Year Development plan توسط مؤسسه مشاوران ماوراءبحار در سال ۱۹۴۹ در نیویورک به طبع رسیده است.»

۲ - Brigham

۳ - Utah

۴ - ترجمه از کتاب «Education and Modernization in The Middle East» تألیف Joseph S. Szyliowicz، فصل هفتم، صفحه ۳۹۱ از انتشارات Cornell University Press نیویورک ۱۹۷۳.

آموزش و پرورش نتوانسته است «آموزش» و «پرورش» مناسبی به فرزندان این ملت عرضه کند. پیداست که وقتی حکام و رؤسای بیگانه پرست کشور آغوش خود را بروی بیگانگان باز کنند و سرنوشت ملّتی را از طریق آموزش و پرورش به دست دشمنان ملت بسپارند، چه جای آن است که توقع اصلاح و رشد و تکامل داشته باشیم. برای دشمنان ایران، مهم‌ترین اقدام آن است که رابطه ما را با گذشته ما قطع کنند و از ما ملّتی بی‌ریشه بسازند تا برای تغذیه فرهنگی، به ناچار محتاج دیگران شویم. می‌بینیم که «بتمان» در کتاب «پلی به سوی اسلام» چگونه از رضاخان قهرمانی می‌سازد که در مبارزه با روحانیون و روحانیت از هیچ اقدامی فروگذار نکرد. او راست می‌گوید. رضاخان برای نابودی روحانیت هرچه توانست کرد. او، روحانیت را خرافاتی و کهنه‌پرست و ارتجاعی می‌نامید و بسیاری از همان نویسندگان و تحصیلکرده‌های غرب‌زده و به اصطلاح روشنفکران آن روز نیز او را در این راه همراهی می‌کردند. آنان، همه با اسلام دشمن بودند و روحانیت را از آن جهت که حافظ فرهنگ اسلامی بود دشمن می‌داشتند. گناه بزرگ روحانیت ایران این بود که تسلیم زر و زور و تزویر رضاخانی نشد. روحانیت استقلال خود را در برابر سلطه غرب‌گرایان و غرب‌پرستان حفظ کرد، چرا که توانست نظام آموزش و پرورش خود را نگهدارد و آن را از «دولتی شدن» و در نتیجه «نابود شدن» حفظ کند. طلاب جوان، سالهای سال در حجره‌های محقر با زندگی فقیرانه ساختند و دست طلب به سوی زر ضرابخانه رضاخانی و محمد رضاشاهی دراز نکردند. همچنین گول «تزویر» او را نخوردند و حوزه‌های علمیه را به بهانه «تجدد» و «اصلاح» و «نظم» به دست ماشین ویرانگر آموزش و پرورش دولتی نسپردند و مهمتر از همه، در برابر «زور» حکومت ایستادند و استقلال خود را در نظام آموزشی حفظ کردند و با حفظ همان استقلال، توانستند در کنار فرهنگ بی‌ریشه فرمایشی حاکم، چراغ فرهنگ اسلامی را در میانه توفان بلا، روشن نگاهدارند و رابطه خود را با قشرهای مختلف حفظ کنند و سرانجام نیز همین روحانیت و همین حوزه‌های علمیه بودند که با استقلال خویش — استقلالی که دقیقاً به دلیل برکنار ماندن از برنامه‌های آموزش و پرورش رسمی دولتی حفظ شده بود — توانستند بر پایه فرهنگ اسلامی، رهبری قشرهای مختلف مردم را در مقابل حکومت غرب‌زده طاغوت بدست گیرند و انقلابی اسلامی و «نه شرقی، نه غربی» ایجاد کنند.

معایب اصلی نظام آموزش و پرورش تقلیدی ایران

اینک انقلاب اسلامی توانسته است به حکومت کسانی که نه بر ملت خویش، بلکه بر دشمنان ملت تکیه می کردند، خاتمه دهد، اما آثار ویرانیهای گذشته هنوز بر جای مانده است. مردم راه استقلال را باز کرده اند و در این راه قدم نهاده اند و پیش می روند، اما هنوز به پایان راه نرسیده اند بلکه در آغاز راهند. ما برای دست یافتن به آموزش و پرورشی مستقل که ریشه در فرهنگ اسلامی ما داشته باشد راهی سخت و طولانی در پیش داریم. آنچه طی این راه را برای ما ممکن و آسان می سازد این است که در آن یک ملت پشت سر رهبر خویش، با هم همسفرند.

حقیقت امر این است که ما اکنون در مرحله انتقال از نظام آموزش و پرورش گذشته به آموزش و پرورش اسلامی بسر می بریم و اکنون هنگام آن است که به بررسی معایب اصلی نظام قبل بنشینیم تا بتوانیم با تشخیص بیماری و علائم آن، به درمان برخیزیم. قبل از بیان نارسائیهها و مشکلات، متذکر می شویم که برخی از این اشکالات ناشی از تقلید ارزشها و بینشهای غربی است و در نتیجه به تربیت و پرورش انسان مربوط می شود و برخی دیگر ناشی از روشهای آموزشی است و به تکنیک و فن آموزش ارتباط پیدا می کند.

الف - از دیدگاه پرورشی { ۱ - تصور غلط از معنی سعادت انسان
۲ - گسیختگی فرهنگی

مسائل و مشکلات آموزش و پرورش تقلیدی ایران { ۱ - تعمیم الگوی واحد تحصیلی { الف - تلف شدن نیروی انسانی کشور
ب - هجوم بمدانشگاهها
ج - گسترش بی رویه ادارات
د - تشدید مهاجرت
ب - از دیدگاه آموزشی

۲ - جدائی دانشگاه از مسائل جامعه

در بررسی نظام آموزش و پرورش بازمانده از گذشته در ایران، ما، یک بار معایب و مسائل آن را از «دیدگاه پرورشی» و بار دیگر از «دیدگاه آموزشی» مورد بحث قرار می‌دهیم. تقسیم‌بندی ما از مسائل و مشکلات آموزش و پرورش تقلیدی ایران بدین صورت است:

الف - از دیدگاه پرورشی

بر اساس آنچه گفته‌ایم باید تصریح کنیم که بزرگترین عیب نظام گذشته ما ناشی از معیارهای پرورشی آن بوده است نه در «تکنیک‌های آموزشی» آن. این سخن نه بدان معنی است که آن نظام از نظر «آموزشی» بی‌عیب و نقص بوده است، بلکه به معنی آن است که اگر به فرض در آن نظام همه برنامه‌ریزیهای آموزشی به بهترین وجه به نتیجه می‌رسید، باز هم نمی‌توانست برای ما، «انسان ایده‌آل» و «جامعه ایده‌آل» بسازد، چرا که الگوی تربیتی و نمونه کامل سعادت و بهروزی در نظر طراحان آن نظام، «انسان غربی» بود و ما نمی‌خواهیم چنان الگویی داشته باشیم و نمی‌خواهیم تکرار کننده غرب باشیم. در اینجا به دو اشکال عمده از اشکالات پرورشی آموزش و پرورش گذشته ایران اشاره می‌کنیم:

۱ - تصور غلط از معنی سعادت انسان: وقتی چشمها به سوی غرب خیره شده بود و غرب‌زدگان توصیه می‌کردند که «ایرانی باید از فرق سر تا ناخن پا فرنگی شود»، عالیت‌ترین محصول کارخانه آموزش و پرورش، در نظر مسئولان و طراحان یک انسان تمام عیار غربی بود. انسانی که سعادت را در رفاه هر چه بیشتر مادی می‌داند و نهایت درجه کمال خویش را در این که با استفاده از علم و تکنولوژی بر طبیعت چیره شود و بتواند همه نیروهای طبیعی و انسانی را در خدمت بهتر خوردن و نوشیدن و پوشیدن خویش درآورد. در مکتب معنوی اسلام، چنین انسانی، هر اندازه هم که در رسیدن به هدف خود توفیق داشته باشد انسانی گمراه و نگون‌بخت است. عیب اصلی آموزش و پرورش ما آن بوده است که هیچگاه ارزشهای معنوی را به نحوی جدی در شکل بخشیدن و جهت‌دادن به آموزش و پرورش بکار نگرفته است. بر پایه این بینش و نگرش غربی، در آموزش و پرورش ما همه چیز برخاسته از ارزشهای مادی و به تقلید از راه و رسم غربی بوده و آنگاه در حاشیه همه درسها، یکی دو ساعت هم درسی به نام

«تعلیمات دینی» وجود داشته است، بدون آنکه ارتباطی با سایر برنامه‌ها داشته باشد، درسی که غرض اصلی رژیم از گنجاندن آن در برنامه مدارس، جریحه دار نساختن احساسات مذهبی عوام و تظاهر به علاقه و اعتقاد به اسلام بوده است. همین ترتیب بر تحصیلات عالی نیز حاکم بوده است. در آنجا نیز در برنامه دانشگاه‌ها و دانشکده‌های مختلف خبری از اسلام و ارزشهای اسلامی نبوده، اما در حاشیه دانشکده‌ها، دانشکده‌ای نیز ظاهراً به الهیات و تعلیم دینی اختصاص داشته است. دین نه تنها از سیاست که از زندگی نیز جدا بوده و در زندان برنامه و ساعت و کلاس دانشکده الهیات زندانی شده و حق بیرون آمدن و رفتن به کلاسهای جامعه‌شناسی و روانشناسی و تاریخ و اقتصاد و هنر و.... را نداشته است. آن کلاسها و درسها و دانشکده‌ها از طرف تفکر مادی غربی قُرُق شده بوده و اسلام حق نداشته به آن «شکارگاه سلطنتی»! نزدیک شود.

آری، حاکم بودن بینشها و ارزشهای مادی و دنیوی غربی بر آموزش و پرورش ما، عیب اصلی آن بوده و بزرگترین تحوّل که باید در نظام تعلیم و تربیت ما صورت گیرد، تحوّل در الگوی زندگی و مفهوم سعادت است. غرب دیگر نمی‌تواند قبله ما باشد. ما رو به کعبه که مشرق آفتاب الهی است نماز می‌گزاریم و ارزشهای خویش را از اسلام می‌گیریم. برای ما دیگر رفاه مادی و افزایش تولید برای افزایش مصرف نمی‌تواند هدف نهائی باشد. هدف نهائی ما «خداگونه» شدن و رهایی از خودپرستی و رسیدن به خداپرستی است. هدف تأمین قسط و عدلی است که در آن همه انسانها، از آن نظر که بنده یکسان خدا هستند از امکانات عادلانه برخوردار شوند. هدف عبادت الله و خروج از بند بندگی طاغوت‌های زمانه است و این هدف نهائی باید تعیین‌کننده راه و رسم ما در آموزش و پرورش باشد.

۲ - گسیختگی فرهنگی: عیب بزرگ دیگر نظام آموزش و پرورش که تاکنون داشته‌ایم این بوده که از متن تاریخ و فرهنگ ما نجوشیده و چنان نبوده که مردم ما، خود در مسیر طبیعی تحولات فکری و اجتماعی خویش به آن رسیده باشند. آنچه عملاً اتفاق افتاده این بوده است که مردمی که قرن‌ها با نظام آموزشی خاص جامعه خود سروکار داشته‌اند ناگهان خود را با نظام دیگری مواجه دیده‌اند که به سرعت جایگزین نظام قبل شده است. نظام آموزش غربی، قطع نظر از درستی و نادرستی و خوبی و بدی آن، هر چه هست میوه طبیعی درخت تمدن غرب است. بیش از چهارصد سال است که غرب

به تدریج در جهت رسیدن به این نظام تحول پیدا کرده و به همین دلیل مردم با آن خو گرفته و آن را از آن خود می‌دانند و با آن پیوندی ذهنی و فرهنگی دارند. بسیاری از دانشگاه‌های امروز غرب همان مدرسه‌های قرون وسطاست و سنت آموزشی غرب، هرگز مانند سنت آموزشی ما، از هم گسیخته نشده است.

اموری از قبیل فرهنگ و روشهای آموزش و پرورش را نباید با دستگاهها و ماشین‌آلات و مصنوعات کارخانه‌ها اشتباه کرد. یک دستگاه ساخت یک کارخانه غربی را می‌توان خرید و به سرعت به یک کشور دوردست انتقال داد و نصب کرد، اما یک نهاد اجتماعی آن هم به وسعت آموزش و پرورش، چیزی نیست که بتوان آن را به سرعت از جایی به جایی انتقال داد. آنچه در کشور ما، در تأسیس و ترویج نظام آموزش و پرورش غربی روی داد، فرار از سنت‌های آموزشی کهن و ریشه‌دار اسلامی و اقتباس و تقلید عجولانه از غرب بود. این فرار از گذشته سبب گسیختگی میان تاریخ و تجربه گذشته و نظام جدید شد. نظام جدید، به علت آنکه از خارج وارد شده و از نظام جاری جامعه گسیخته بود اولاً در ذهن توده مردم جایگاه مناسب خود را نیافته بود و ثانیاً چون نتیجه رشد طبیعی خود جامعه نبود با سایر نهادهای اجتماعی و بخشهای مختلف جامعه، تناسب و هماهنگی لازم را نداشت. بار دیگر متذکر می‌شویم که آنچه در این بخش از سخن مورد نظر ماست عدم تناسب و ارتباط و پیوند نظام آموزشی جدید با فرهنگ مردم و زندگی اجتماعی آنان است و تکرار می‌کنیم که این تنها عیب نظام آموزشی جدید نیست. این نظام، با همه عیبهایی که در ذات خود دارد، نتیجه رشد و تحول طبیعی اروپائی است، اما در جامعه ما، به منزله میوه‌ای است که آن را بر شاخ درختی بسته باشند نه میوه‌ای که ثمره غنچه و شکوفه و گل درخت تمدن و فرهنگ اسلامی در طول تاریخ ما باشد.

ب - از دیدگاه آموزشی

اکنون که به اشکالات اصلی مربوط به بینشها و ارزشهای حاکم بر آموزش و پرورش تقلیدی از غرب و کجراهیهای ناشی از جهت آن اشاره کردیم، هنگام آن است که از دیدگاه آموزشی به طرح پاره‌ای از معایب و نارسائیهای ناشی از این نظام بپردازیم. در مقایسه با اشکالات قبلی، این دسته از اشکالات مربوط به «ساخت» و

ترتیب درونی نظام آموزش و پرورش ماست. در این بخش، نخست به تشریح اشکالاتی می‌پردازیم که از تعمیم الگوی واحد تحصیلی دبیرستان پدید آمده و سپس از مشکل «جدائی دانشگاه از مسائل جامعه» سخن خواهیم گفت.

۱ - تعمیم الگوی واحد تحصیلی: یک عیب بزرگ نظام آموزشی کشور که میراث گذشته ماست، این است که در آن یک الگوی آموزشی واحد، که همان الگوی «دبیرستان» باشد برای همه قشرهای جامعه و برای همه مناطق کشور، الگوی ایده‌آل و لازم و کافی دانسته شده است، یعنی چنین فرض شده است که همه کسانی که به سراغ آموزش و پرورش می‌آیند باید به «دبیرستان» بروند و به معنای رایج کلمه «دیپلمه» بشوند. دبیرستان اصولاً مرحله مقدماتی دانشگاه است و برنامه دوره دبیرستان، آموزش یک سلسله درسهای نظری است که غالباً مقدمه تحصیلات دانشگاهی است. بنابر این در دوره دبیرستان به نوجوانان مهارتهای عملی و فنی آموخته نمی‌شود و کسانی که دبیرستان را به پایان می‌رسانند، در حقیقت در نیمه راهند و اگر آن راه را به پایان نبرند به مقصد و مقصودی نرسیده‌اند.

هنر عظیم دستگاه آموزش و پرورش ما در پنجاه سال گذشته این بوده که ماشینی به نام «دبیرستان» اختراع کرده که از یک سو نوجوانان کشور را، که هزار شور و شوق و استعداد در سر داشته‌اند، می‌بلعیده و پس از چند سال دیگر، همان نوجوانان را به صورت «دیپلمه» بیرون می‌داده است و دیپلمه موجود سرگردانی است که نه راهی به پیش دارد و نه می‌تواند به گذشته باز گردد. بهتر است قدری دقیقتر به نتایج سوء اجتماعی این کارخانه «دیپلمه‌سازی» که به صورت یک بیماری همه‌گیر، همه جای ایران را فرا گرفته است، اشاره کنیم.

الف: تلف شدن نیروی انسانی کشور - تعمیم الگوی دبیرستان برای همه کس
و در همه جا و سپس رها کردن دیپلمه‌ها پشت درهای بسته دانشگاه، سبب شده است تا جوانان کشور که سرمایه واقعی جامعه هستند به جای آنکه به صورت نیروهای فعال و مفید برای تولید و خدمات لازم اجتماعی ساخته شوند به دیپلمه‌هایی مبدل شوند که نمی‌توانند سهمی و وظیفه‌ای در تولید اقتصادی بر عهده بگیرند و نیز نمی‌توانند به سنین دوازده و سیزده سالگی برگردند و آموختن کاری را آغاز کنند. بنابر این مهمترین ضربه و زیان ماشین «دبیرستان» به صورتی که تاکنون وجود داشته، تبدیل نوجوانان بالقوه فعال

کشور به جوانان بالفعل بیکار بوده است و این ضربه به تنهایی می‌تواند اقتصاد یک کشور را فلج کند.

نتیجه عملی این هجوم بی‌رویه به دبیرستانها، این است که در حالی که جامعه ایران محتاج جوانانی است که بتوانند در سراسر کشور کارهای تولیدی و صنعتی و کشاورزی و همچنین خدمات فنی و پزشکی انجام دهند و در حالی که ما به علت نداشتن نیروی انسانی ماهر و نیمه‌ماهر شدیداً در رنج هستیم، همه‌ساله شاهد «دیپلمه» شدن چند صد هزار جوان هستیم که برای هیچ‌یک از زمینه‌های مورد نیاز جامعه، آموزش ندیده و مهارت نیافته‌اند.

روستاهای و شهرهای دور افتاده مادر انتظار دستهای توانای جوانانی هستند که بتوانند آبادانی و روشنائی و زندگی را به مردم هدیه کنند و جوانان ما، پس از عبور از «ماشین دبیرستان» نمی‌توانند پاسخگوی هیچ‌یک از این انتظارات باشند و این به معنی نابود ساختن نیروی انسانی کشور است.

ب: هجوم به دانشگاهها - یکی دیگر از نتایج گسترش بی‌حساب الگوی آموزشی دبیرستانی، افزایش تقاضای ورود به دانشگاههاست. این افزایش و هجوم، نتیجه منطقی و طبیعی تحصیلات دبیرستانی است. وقتی ما به دانش‌آموزان چیزهایی می‌آموزیم که فقط در صورتی که بتوانند به دانشگاه وارد شوند به دردشان خواهد خورد طبیعتاً باید منتظر باشیم که مهمترین آرزو و انتظار هر جوان دیپلمه ورود به دانشگاه باشد. دانشگاهها، چنانکه گفتیم تاکنون نتوانسته‌اند بیش از ده درصد دیپلمه‌های هر سال را بپذیرند و آن تقاضا و این محدودیت ظرفیت موجب پیدایش یک پدیده اجتماعی به نام «کنکور» شده است که هر سال از سال پیش سخت‌تر و ترسناک‌تر می‌شود. کنکور، مخصوصاً در بیست‌ساله اخیر، همواره یکی از مسائل پیچیده و لاینحل جوانان ایران بوده و چه بسیار عوارض روانی و سرخوردگیها و دلمردگیهایی که در جوانان، به دنبال رد شدن در کنکور پدید می‌آمده است.

فشار بیش از حد داوطلبان برای ورود به دانشگاه، حکومت طاغوت را با یک مشکل اجتماعی روزافزون مواجه ساخته بود و برای تخفیف فشار، چاره را در آن دیده بودند که تا می‌توانند دانشگاه و مدرسه عالی تأسیس کنند. نتیجه این امر افزایش کمیت دانشگاهها و کاهش کیفیت برنامه‌ها بود.

همچنین برای تأسیس چندین دانشگاه بزرگ با دانشگاه‌های آمریکائی قرارداد بسته شده بود و دانشگاه‌ها و مدارس عالی دولتی و خصوصی مانند قارچ رشد می‌کرد و از زمین بیرون می‌آمد. اما همین گسترش سریع دانشگاه‌ها نیز نمی‌توانست پاسخگوی آن همه داوطلب باشد و به ناچار همه‌ساله چندده هزار نفر از دیپلمه‌ها راهی دانشگاه‌های خارج می‌شدند، چون دانشگاه تنها راهی بود که پس از تحصیلات دبیرستانی پیش پای آنان قرار داشت و دانشگاه سرنوشت و سعادت دیپلمه‌ها بود.

ج: گسترش بی‌رویه ادارات - افزایش تعداد کارمندان و بروز مشکل «دیوان‌سالاری» در مدیریت کشور، یکی دیگر از نتایج کارخانه دیپلمه‌سازی آموزش و پرورش ما بوده است. وقتی همه‌ساله صدها هزار دیپلمه راهی بجائی نداشته باشند و کاری بلد نباشند، ناچار برای تأمین معاش به ادارات روی می‌آورند تا میزی پیدا کنند و به اصطلاح «پشت میز نشین» شوند، زیرا این تنها کاری است که پس از سالها نشستن روی نیمکت‌های کلاس درس، در آن تمرین و مهارت دارند! نه تنها دیپلمه‌ها، بلکه لیسانسیه‌ها و فارغ‌التحصیلان دانشگاه‌های ما نیز، خود عامل گسترش شبکه کارمندی در کشور بوده‌اند. دانشگاهی که از روی حساب بوجود نیامده باشد ناچار فازغ‌التحصیلانی تربیت خواهد کرد که غالباً فرقتشان با دیپلمه‌ها این است که «لیسانسیه» هستند! اما باز هم کاری از دستشان بر نمی‌آید و بالاچار به ادارات هجوم خواهند آورد. در حقیقت چنین دانشگاهی که تنها برای تخفیف فشار داوطلبان کنکور بوجود آمده، ادامه همان دبیرستان است و فقط سرگردانی جوانان را چند سال به تأخیر می‌اندازد و دوباره پس از چند سال آنان را به نام «لیسانسیه» به سراغ ادارات می‌فرستد.

د: تشدید مهاجرت - آموزش و پرورش را باید عامل مهمی در مهاجرت روستائیان به شهرها دانست. ما برای خود کفائی در محصولات غذایی و تولیدات کشاورزی و برای حفظ استقلال اقتصادی و سیاسی خود ناگزیریم کشاورزی خود را سامان بخشیم و احیا کنیم. برای رونق کشاورزی، نخستین شرط، ماندن روستائی در روستا و شرط دوم افزایش آگاهی‌ها و مهارت‌های او در کشاورزی و صنایع روستائی است و دبیرستان به شکل کنونی و برنامه‌های فعلی آن، با این هر دو شرط منافات دارد.

اگر بگوئیم که نظام آموزش و پرورش ما تاکنون مانند یک ماشین مکنده عمل می‌کرده است که نیروی انسانی را از روستاها و بخشها و شهرها می‌مکیده و به شهرهای

بزرگ و به «پایتخت»! می آورده است سخنی به گزاف نگفته ایم. میان درس خواندن و نیازها و واقعیتهای محیط زندگی، معمولاً تناسب معکوس وجود داشته است. هر چه دانش آموز به کلاس بالاتر می رفته از مسائل و حقایق خارج از مدرسه دورتر می شده است. ارتباط میان آموزشهای دبیرستانی و حتی آموزشهای دوره راهنمایی، با نیازها و واقعیات محیطهای روستائی و کشاورزی ما به اندازه ای کم بوده و هست که برای یک نوجوان روستائی درس خواندن و قدم به سطح دبیرستان نهادن، به منزله وداع ابدی با کشاورزی و محیط روستاست.

طرز کار ماشین مکنده و مهاجرت آفرین آموزش و پرورش که به آن اشاره کردیم بدین ترتیب است که روستائی نخست فرزند خود را در ده خود یا در ده مجاور به دبستان می فرستد تا خواندن و نوشتن بیاموزد، سپس او را به مرکز بخش می فرستد تا به مدرسه راهنمایی برود. اگر فاصله ده تا مرکز بخش زیاد باشد، فرزند او دیگر شبها به ده باز نمی گردد و نزدیک به مدرسه اتاقی می گیرد و همانجا می ماند و این اولین قدم در راه مهاجرت روستازادگان از روستاهاست. وقتی هنگام رفتن به دبیرستان می شود، روستائی ناچار است فرزند را به شهر اعزام کند و برای او اتاقی اجاره کند و همه ماهه پولی بفرستد تا او از قافله تمدن و سعادت آینده عقب نماند. کشاورز محروم از صبح تا شام در مزرعه رنج می برد و زحمت می کشد و درآمد خود را به شهر می فرستد تا پسرش درس بخواند، درسی که به هیچ وجه با کشاورزی و دامداری و صنایع روستائی رابطه ای ندارد. بدیهی است که فرزند او پس از آنکه در شهر و یا در مرکز استان «دیپلمه» شد دیگر به ده باز نمی گردد. نه رغبتی برای بازگشت به روستا در خود احساس می کند و نه میان آنچه خوانده و از بر کرده با کاری که در روستا در انتظار اوست رابطه ای می بیند، پس او نیز به خیل دیپلمه هایی می پیوندد که در آرزوی ورود به دانشگاه و یا استخدام در ادارات هستند. به این ترتیب فرزندان روستائیان ما یا محکومند درس نخوانند و حداکثر به همان سواد ابتدائی اکتفا کنند و یا آنکه ماشین مکنده ما آنان را از روستاها خواهد مکید و در شهرهای بزرگ انباشته خواهد کرد. همان طور که قلب خون را از درون سلولها و مویرگها و سیاهرگها می مکد و در خود جمع می کند، نظام آموزش و پرورش ما نیز نیروی انسانی نوجوان و فعال را از روستاها و بخشها و شهرهای کوچک می مکد و به شهرهای بزرگ و مراکز استانها و مرکز کشور می آورد، با این تفاوت که قلب خون مکیده از بدن

را تصفیه می کند و دوباره به بدن پس می دهد و ماشین مکنده ما فقط می مکد و نیروی انسانی را باز پس نمی فرستد.

رویه مرفته باید گفت که نادیده گرفتن استعدادها و امکانات طبیعی و نیازهای مردم مناطق گوناگون کشور و تأسیس و گسترش یک نمونه دبیرستان در همه کشور، عامل مهمی در جدائی روستائی از روستا و خالی شدن روستاها از نیروی جوان و فعال و هجوم آنان به شهرهاست. این هجوم به شهر، به نوبه خود موجب بروز ناهنجاریها و نابسامانیهای اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی گوناگون در شهر خواهد شد.

تعمیم الگوی واحد دبیرستان برای سراسر کشور از جانب آنان که نمی دانسته اند چه می کنند اشتباهی بزرگ، و از جانب آنان که می دانسته اند چه می کنند، خیانتی عظیم بوده است. ریشه این اشتباه و خیانت را باید در درجه اول، همان وابستگی حکومت به بیگانگان دانست. اقتباس و تقلید کورکورانه از غرب و بی اعتمادی به خویشان در برنامه ریزی فرهنگی و بی توجهی به واقعیات و نیازهای جامعه، همه از اسباب بروز این فاجعه بوده است.

۲ - جدائی دانشگاه از مسائل جامعه: چنانکه گفتیم عیب اصلی دیگری که نظام آموزش و پرورش ما از دیدگاه آموزشی دارد، جدائی دانشگاه از مسائل جامعه است. آنچه تاکنون گفتیم بیشتر به دوره های عمومی آموزش و پرورش و تحصیلات پیش از دانشگاه مربوط بود. اما اشکالات برنامه های دانشگاهی نیز در آموزش و پرورش ایران کمتر از اشکالات دوره های عمومی نبوده است. یکی از معایب بزرگ دانشگاه در ایران این بوده است که از نیازها و امکانات و فرهنگ جامعه خویش دور بوده و نه از سینه مادر خویش که همان جامعه اسلامی ایران باشد، بلکه از سینه دایه های فرنگی شیر می خورده است. ستون فقرات دانشگاه های ما را تاکنون استادانی تشکیل می داده اند که تحصیلات عالی خود را در کشورهای اروپائی و آمریکائی به پایان رسانده و به ایران باز می گشته اند. این استادان، در دانشگاه های غربی، چه در صنعت و علوم تجربی و چه در علوم انسانی، درباره یکی از مسائل علم و صنعت و جامعه غربی تحقیق کرده و درجه دکترا گرفته اند و پس از بازگشت به ایران یا بکلی دست از تحقیق شسته اند و با تدریس تکراری یکی دو درس از همان درسها که در دانشگاه های خارج خوانده اند از خود رفع تکلیف کرده اند و یا آنکه دنباله همان تحقیقی را که در فرنگ داشته اند گرفته اند و سعی

کرده اند مسأله‌ای را که در آنجا مطرح بوده حل کنند و در آن موضوع پیشرفتی حاصل کنند. خلاصه آنکه دانشگاه‌های ما معمولاً برای یافتن مسأله و موضوع تحقیق، به‌متن جامعه خود مراجعه نمی‌کرده‌اند. مثلاً در صنعت، میان دانشگاه‌ها و کارخانه‌های ما رابطه‌ای مستمر و متقابل برقرار نبوده است. صنعت ما وابسته به بیگانه بوده و بسیاری از کارخانه‌های ما مواد خام و یا دستگاه‌های اصلی محصولات خود را از خارج وارد می‌کرده‌اند و با مونتاژ و سرهم کردن آنها در ایران، نام آن را صنعت داخلی می‌گذاشته‌اند. استادان دانشگاه‌های ما نیز، چون تحصیلات و تحقیقاتشان در دانشگاه‌های خارج بوده معمولاً با مشکلات و مسائل صنعت ایران تماس نزدیک نداشته‌اند و علم آنها نفعی به صنعت داخلی نمی‌رسانده است. مقدار زیادی از آنچه در دانشگاه‌ها به‌مهندسان و لیسانسیه‌های علوم تجربی می‌آموخته‌اند، هرگز در عمل مفید نبوده است و فارغ‌التحصیلان این رشته‌ها، معمولاً، برای اداره کردن همان کارخانه‌های مونتاژ و در واقع برای استفاده کردن از دستگاه‌های ساخت خارج، استخدام می‌شده‌اند. اکنون که با انقلاب اسلامی، ملت ما فرصت یافته است با مسائل و مشکلات واقعی جامعه خود از نزدیک تماس داشته باشد معلوم شده که میزان وابستگی صنایع ما به خارج به اندازه‌ای است که تقریباً می‌توان گفت در آغاز پیروزی انقلاب هیچ صنعتی نبوده که بتواند بدون ارتباط مستقیم یا غیرمستقیم با خارج از کشور روی پای خود بایستد و دشمنان ما نیز برای مبارزه با انقلاب اسلامی و ادامه تسلط خود، به‌همین وابستگی امید بسیار داشته و دارند و غرض آنها از محاصره اقتصادی و ایجاد جنگ نیز فلج کردن صنعت و اقتصاد وابسته ما بوده است. حیرت‌آور و تأسف‌آور است که با آنکه در کارخانه‌های ما، از جزئی‌ترین مواد و مصالح مثلاً از ورق آهن معمولی تا روغنهایی که برای حرکت دستگاه‌ها لازم است و از مواد خام و کاغذهای بسته‌بندی و حتی فرمولهای تهیه بعضی ترکیبات گرفته تا دستگاه‌های سنگین و بزرگ، همه و همه از خارج وارد می‌شده، کمتر تحقیقی در دانشگاه‌ها برای تأمین این دستگاه‌ها و مواد و در نتیجه برای قطع وابستگی ما به خارج در جریان بوده است. علت اصلی این بی‌ارتباطی صنعت و دانشگاه‌ها را باید در وابستگی هر دو دانست. هم صنعت و هم دانشگاه هر دو وابسته به خارج بوده‌اند و علم و تحقیق ما هرگز از درون مشکلات صنعتی ما شکفته نمی‌شده و کمتر اتفاق می‌افتاده که صنعت ما از نتایج تحقیقات استادان دانشگاه‌های ما بهره‌مند

شود.

در علوم انسانی نیز معمولاً استادان ما با تحصیل در دانشگاه‌های غربی، ارزشها و روشهای غربی را می‌پذیرفته‌اند و با تحقیق در مسائل جامعه‌های غربی به‌ایران بازمی‌گشته‌اند. بیشتر این استادان کمترین اطلاعی از اصول و ارزشهای فرهنگ اسلامی، که فرهنگ زنده و اصیل جامعه ما بوده است نداشته‌اند و از مسائل واقعی مردم یا بی‌خبر بوده‌اند و یا در صورت آگاهی از آن مسائل نیز می‌خواسته‌اند آنها را به‌همان شیوه‌های غربی خالی از معنویت که بر اساس نفی حقایق معنوی و نادیده گرفتن عالم درون انسان و انکار خداوند بنا شده است، حل کنند. ناآگاهی و بی‌اعتقادی و بی‌علاقگی بسیاری از استادان رشته‌های علوم انسانی به‌معارف اسلامی عامل مهم جدائی دانشگاه از توده مردم بوده است. اگر گاهی اتفاقاً در یکی از رشته‌های علوم انسانی، مثلاً در جامعه‌شناسی، تحقیق رسمی از سوی دانشگاهیان در میان توده مردم شهری و روستائی و یا ایلات و عشایر آغاز می‌شده، تفاوت فرهنگی و فکری تحقیق‌کنندگان با آن مردم به‌اندازه‌ای زیاد بوده که نمی‌توانسته‌اند با آنان تماس واقعی و نزدیک پیدا کنند و معنی دردها و رنجها و لذتها و شادیهای آنان را درک کنند و اصولاً سبک رفتار و گفتار و طرز لباس پوشیدن و غذا خوردن و به‌طور کلی زندگی کردن محققان دانشگاهی ما، غالباً به‌اندازه‌ای با زندگی توده مردم مغایر بوده است که مانع همدلی و همزبانی و همداستانی با مردم می‌شده است.

چنین بوده است که دانشگاه ما در جامعه قبل از انقلاب، غالباً یک شیء لوکس به‌حساب می‌آمده و دیپلمه‌ها عموماً برای تحصیل مدرک و یافتن عنوان به‌آن هجوم می‌آورده‌اند. تصور عموم مردم از دانشگاه این بوده که آنجا جایی است که کسانی که به‌آن وارد می‌شوند خوشبخت هستند زیرا درس می‌خوانند تا بعداً برای امرار معاش مجبور به کار کردن نباشند و بیچاره‌هایی که نمی‌توانند به‌دانشگاه وارد شوند کسانی هستند که ناچارند برای گذران زندگی خودکار کنند! در بسیاری از دانشگاه‌ها، هر کس که توانسته بود از سد کنکور عبور کند خیالش آسوده بود که بعد از چند سال سر کردن در آن محیط، به‌هر ترتیب و با هر کیفیت، بالاخره فارغ‌التحصیل خواهد شد، همه می‌دانستند که فارغ‌التحصیل شدن و بیرون رفتن از دانشگاه هرگز به‌اندازه داخل شدن به‌آن، مشکل نیست.

انقلاب اسلامی و آموزش و پرورش

از آنجا که آموزش و پرورش دستگاهی است که تربیت و تعلیم نسل آینده این کشور را برعهده دارد، سرنوشت انقلاب اسلامی ما از سرنوشت آموزش و پرورش آن نمی‌تواند جدا باشد. یک بار دیگر، تأکید می‌کنیم که اگر ما آموزش و پرورشی مستقل و آزاد و اسلامی نداشته باشیم به استقلال و آزادی و جمهوری اسلامی نخواهیم رسید.

انقلاب فرهنگی

اینک باید پرسید آیا پس از انقلابی که در آن ملت ایران برای رهایی خویش از تسلط بیگانه و برای دست یافتن به «استقلال و آزادی و جمهوری اسلامی» دهها هزار قربانی داده است، هنگام آن نرسیده است که آموزش و پرورش «مستقل و آزاد و اسلامی» داشته باشیم؟ آیا هنگام آن نرسیده است که به فرهنگ اسلامی خویش بازگردیم و ارزشها و روشهای اسلامی را بر آموزش و پرورش خویش حاکم کنیم؟ آیا وقت آن نرسیده که از یکصد سال تقلید بی‌حاصل از غرب عبرت بگیریم و راه دیگری آغاز کنیم؟ در پاسخ به این پرسشها بود که «انقلاب فرهنگی» در جامعه ما آغاز شد. انقلاب فرهنگی راه رسیدن به فرهنگ انقلابی است. ملتی که می‌خواهد آموزش و پرورش اصیل و مستقل و دانشگاهی در خدمت مستضعفین داشته باشد چاره‌ای جز انقلاب فرهنگی ندارد. انقلاب فرهنگی در نخستین قدم، حرکتی بود برای متوقف ساختن چرخشی که به سود ملت نمی‌چرخید. آموزش و پرورش و دانشگاههای ما، کارخانه‌ای بود که چون به دست بیگانگان و غریزدگان طراحی شده بود نمی‌توانست در خدمت ملت باشد. این کارخانه فرزندان این ملت را، همچون مواد خامی می‌بلعید و محصولی عرضه می‌کرد که از ملت و جهان‌بینی و مکتب ملت و از نیازها و مشکلات مردم دور بود. دانشجویانی که نخستین بار پرچم انقلاب فرهنگی را برافراشتند و مردمی که

حرکت آنان را تأیید کردند و به ندای آنان پاسخ مثبت دادند، خوب فهمیده بودند که تا زمانی که یک انقلاب اساسی در درسها و برنامه‌ها و راه و رسمها و خلاصه در کل نظام آموزشی ما بوجود نیاید، رهایی از سلطه بیگانه ممکن نیست. چگونه ممکن است «کارخانه آدم‌سازی به تقلید از غرب و بدلخواه غرب» در جامعه همچنان مشغول بکار باشد و ما بتوانیم از تسلط غرب نجات پیدا کنیم؟ اگر آموزش و پرورش ما و دانشگاههای ما، اسلامی نشود جمهوری ما «اسلامی» نخواهد شد. آموزش و پرورش تقلیدی از غرب، هیچ‌یک از کشورهای محروم و زیرسلطه را از شر جهانخواران نجات نداده است. با آنکه در آغاز ترویج نظام آموزشی و دانشگاهی جدید غربی، به همه ملتهای محروم نوید پیشرفت و رسیدن به خودکفائی صنعتی و اقتصادی داده شده، روز بروز وابستگی این ملتها، به غرب بیشتر شده است و همین واقعیت کافی است تا بپذیریم که برای نجات از غرب نخست باید از خودباختگی در برابر فرهنگ و ارزشهای غربی نجات پیدا کنیم و نخست باید ارزشها و روشهای خویش را بر نظام آموزشی خویش حاکم سازیم. انقلاب فرهنگی، جهاد مقدس در راه استقلال فرهنگی است.

اینک انقلاب فرهنگی، در آغاز راه دور و درازی است. ملت ما که نمی‌خواهد به هیچیک از مستکبران جهان تکیه کند و نمی‌خواهد «فرهنگ» را نیز مانند «ماشین آلات»! از خارج وارد کند، آماده است تا برای دست یافتن به یک نظام آموزشی و تربیتی مستقل و اسلامی سختیهای بسیاری تحمل کند. رهایی از یوغ غرب و مقاومت در برابر جاذبه‌ها و شعبده‌بازیهای آن، کاری نیست که به یک ماه و یک سال بسر آید، اسلامی کردن دانشگاهها و پیوند دادن آنها با توده‌های محروم و مستضعف سالها وقت می‌خواهد. ما که نخستین مسافر این راهیم می‌دانیم که راهی سنگلاخ و دشوار در پیش داریم. شک نیست که ما در این راه به کندی پیش می‌رویم اما یقین داریم که رو به مقصد و مقصود خویش حرکت می‌کنیم، دیرتر می‌رسیم، اما می‌رسیم. بیگانه ممکن است ما را با سرعت بیشتری حرکت دهد اما به سوی مقصدی می‌برد که خود می‌خواهد نه آنجا که ما را نجات می‌دهد، بلکه آنجا که ما را وابسته‌تر می‌سازد. برافروختن چراغی از نور الهی، در ظلمت توفانی و ظلم‌آلود جهان امروز، کار آسانی نیست، اما ملت ما، اراده کرده است که این چراغ را برافروزد و با نثار جان و مال خویش آن را روشن نگاه دارد و البته در این راه، خدا یار و

یاور ماست و مردم مسلمان ما را که با ایمان راسخ و ثبات قدم، برای خداپرستی و مبارزه با کفر و شرک و ظلم و دروغ پیا خاسته‌اند، یاری خواهد کرد.

مسائل اساسی آموزش و پرورش

اکنون که با بعضی از عیبهای اساسی نظام آموزش و پرورش بجا مانده از طاغوت آشنا شده‌ایم می‌خواهیم بدانیم که انقلاب اسلامی برای دستیابی به هدفهای مورد نظر خود در آموزش و پرورش با چه مسائلی روبروست. مسائل آموزش و پرورش ما بسیار است. ما این مسائل را برای سهولت فراگیری در سه بخش دسته‌بندی می‌کنیم و آنها را تحت عناوین زیر مورد بررسی قرار می‌دهیم:

۱ - پرورش انسان بر پایه ارزشهای اسلامی

۲ - هماهنگ ساختن آموزش با نیازها و واقعیت‌ها

اکنون به تحلیل هریک از این مسائل و توضیح راه‌حلهائی که برای هریک از آنها موردنظر است می‌پردازیم:

۱ - پرورش انسان بر پایه ارزشهای اسلامی

در انقلاب اسلامی ایران مهمترین مسأله در آموزش و پرورش، «اسلامی کردن» آن است. این تحوّل بیش از آنچه به «آموزش» مربوط باشد به «پرورش» مربوط است. مسأله اصلی این است که چگونه باید ارزشهای الهی و اسلامی را بر آموزش و پرورش حاکم ساخت؟ چگونه باید نسل آینده این کشور را تربیت کرد تا بفهمند و بپذیرند که سعادت انسان، در خداگونه شدن است و در آن است که «محمد» (ص) را الگو و اسوه زندگی خویش قرار دهند و علی‌وار و فاطمه‌گونه باشند. چگونه می‌توان زنگار یکصد سال تبلیغ و ترویج فرهنگ دنیاپرستی و بی‌بندوباری را از آئینه ذهن نوجوانان و جوانان این کشور زدود و خورشید درخشان فطرت الهی را که هر کس در سینه دارد، به آنان نشان داد. آری، مهمترین مسأله این است که آموزش و پرورش چگونه باید باشد تا دست‌آورد و دست‌پرورده آن انسانی باشد که شخصیت اسلامی و منش و روش و رفتار اسلامی داشته باشد. اگر این مقصود حاصل شود، شرط اصلی بقیه اصلاحات و تحولات فراهم شده است، چرا که همه اصلاحات باید بدست انسان انجام شود و تا

انسان به صورت صحیح ساخته نشود، هیچ چیز ساخته نخواهد شد.
پس از انقلاب برای رسیدن به این مقصود قدمهایی برداشته شده که بعضی از آنها عبارت است از:

الف: توجه به تربیت و معارف اسلامی — چنانکه گفتیم در اسلام، تربیت و پرورش انسان بر آموزش او مقدم است. بر اساس این اصل، بلافاصله پس از پیروزی انقلاب، در درون وزارت آموزش و پرورش، نهادی انقلابی به نام «امور تربیتی» بوجود آمد تا فعالیتهایی را که قبلاً «فوق برنامه» نامیده می شد — و به همین دلیل نیز هیچ گاه جدی گرفته نمی شد و دارای برنامه ای نبود — بر پایه فرهنگ اسلامی و متناسب با انقلاب اسلامی گسترش دهد و سامان بخشد.

وظیفه امور تربیتی این است که دانش آموزان را، مخصوصاً از طریق برنامه های خارج از کلاس درس، با تربیت و اخلاق اسلامی آشنا سازد و ذوق و استعداد ادبی و هنری آنان را پرورش دهد. اکنون مربیان تربیتی در مدارس، در اجرای مراسم صبحگاهی و نیز برگزاری نماز و مراسم روزهای تاریخی با دانش آموزان همکاری می کنند و آنان را در فعالیتهای فرهنگی از قبیل تهیه روزنامه دیواری و فعالیتهای هنری مانند تئاتر و خط و نقاشی و برگزاری مسابقات ورزشی و فرهنگی یاری می دهند. مسئولیت اداره کتابخانه های مدارس نیز بر عهده این مربیان است. دانش آموزان با کمک مربیان امور تربیتی در اردوهای گوناگون شرکت می کنند و آموزشهای نظامی فرا می گیرند و با نهادهای انقلابی مانند سپاه پاسداران و بسیج و جهاد سازندگی آشنا می شوند. به طور خلاصه باید گفت اکنون با تکیه بر ارزشهای معنوی و توجه به پرورش نیروهای جسمی و روحی دانش آموزان، سعی می شود تا با استفاده از ساعات خارج از کلاس درس، «پرورش» نیز لا اقل اهمیتی در حد آموزش پیدا کند و بلکه مقدم بر آن قرار گیرد.

درس دینی برای آشنایی دانش آموزان با فرهنگ و بینش اسلامی مورد توجه خاص قرار گرفته و تقریباً همه کتابهای این درسها از نو تألیف شده است. برخلاف گذشته که فرهنگ اسلامی به دلیل دشمنی حکومت طاغوت با اسلام، مورد اعتنا نبود و تدریس آن به صورت جدی انجام نمی شد، پس از انقلاب اسلامی، روز به روز اهمیت بیشتری به آن داده می شود. در کنار این درس، درس قرآن و زبان عربی نیز مورد توجه

قرار گرفته و هدف آن است که فرزندان این کشور اسلامی که مردمش از زن و مرد و جوان و دانش‌آموز تا پیر سالخورده برای احیای اسلام، بپا خاسته‌اند و جان فدا کرده‌اند، بتوانند با مکتب خویش آشنا شوند.

ب: بازسازی نیروی انسانی — شرط رسیدن به آموزش و پرورش اسلامی، داشتن معلمانی است که خود از دل و جان به اسلام ایمان داشته و با اندیشه‌ها و معارف اسلامی آشنا باشند. بسیاری از معلمان آموزش و پرورش از سالها قبل از پیروزی انقلاب اسلامی برای تحقق ارزشهای اسلامی کوشش می‌کردند و بسیاری دیگر نیز در جریان انقلاب و پس از پیروزی در این راه گام نهاده و کوشش می‌کنند. علاوه بر این پس از انقلاب، دهها هزار نفر از جوانان معتقد به اسلام و شیفته انقلاب، قدم در عرصه آموزش و پرورش نهاده‌اند تا در انقلابی که خود برپا کرده‌اند دین خود را به نسل جوانتر از خویش ادا کنند. همچنین برنامه‌ریزی‌های نوینی برای دوره‌های تربیت معلم صورت گرفته و با دقت در انتخاب داوطلبان خدمت معلمی، امید می‌رود که در آینده بسیاری از مشکلاتی که در اثر بی‌توجهی به این امر پدید آمده برطرف گردد. آموزش ضمن خدمت معلمان نیز کوشیده است تا با تشکیل کلاسهای مختلف، معلمان را با محتوای کتابهای جدید و روش تدریس آنها و همچنین با معارف اسلامی آشنا سازد. ملت ایران پس از انقلاب اجازه نمی‌داد که فرزندان این سرزمین، توسط کسانی آموزش ببینند و پرورش پیدا کنند که اندیشه و رفتار آنها نشانه بیگانگی و ضدیت آنها با اعتقادات و ارزشهای اسلامی است. برای نیروهای مکتبی و متعهد آموزش و پرورش آنچه مهم است هدایت و آموزش نسل نوجوان و جوان کشور است و به همین جهت بدون اصالت دادن به مزایای مادی، خود را وقف آموزش و پرورش ساخته‌اند و از دور افتاده‌ترین روستاها تا مراکز شهرها همه جا فقط برای کسب رضای خداوند خویش خدمت کرده و بسیاری از آنان جان بر سر ایمان و آرمان خویش نهاده و در سنگر مدارس به شهادت رسیده‌اند و با خون سرخ خویش آینده سبز و پر بار جمهوری اسلامی را تضمین کرده‌اند.

ج: توجه به علوم انسانی — از آنجا که هدف نهائی همه انبیاء الهی تربیت انسان بوده است، هدف نهائی انقلاب اسلامی نیز تربیت انسان است. پیداست که در چنین انقلابی، مسأله «شناخت انسان» بسیار مورد توجه قرار دارد و علوم مربوط به انسان که اصطلاحاً به «علوم انسانی» معروف شده باید دقیقاً بر اصول و ارزشهای اسلام باشد و

این نکته‌ای است که مخصوصاً در گذشته هرگز مورداعتنا نبوده و کتابهای علوم انسانی ما آکنده از مفاهیم و ارزشها و روشهای مادی غربی و شرقی بوده است. پس از انقلاب اسلامی در درسها و کتابهای علوم انسانی دگرگونی اساسی پدید آمده است. می‌توان گفت که تقریباً کلیه کتابهای علوم انسانی در علوم اجتماعی و جامعه‌شناسی و اقتصاد و تاریخ و فلسفه از نو تألیف شده و سعی شده است تا بینش اسلامی در همه این زمینه‌ها توضیح داده شود و چنان نباشد که همچون گذشته اگر اسمی از اسلام برده می‌شود فقط در کلاسهای تعلیمات دینی باشد و بس و در سایر دروس، مؤلفان به تقلید و ترجمه اندیشه‌های شرق و غرب پردازند و چنان وانمود شود که اسلام در علوم انسانی و اجتماعی اندیشه و طرح و رهنمودی ندارد. تأثیر مثبت این استقلال فرهنگی در مسائل انسانی این خواهد بود که رشته‌های علوم انسانی دبیرستانها از این پس عرصه آشنائی و بحث و بررسی فرهنگ مردم، یعنی اسلام و مسائل جاری جامعه خواهد شد. وقتی جوانان تجزیه و تحلیل مسائل مربوط به انسان و جامعه را در رشته‌های علوم انسانی یافتند، دیگر کسی این رشته‌ها را کم‌اعتبار نخواهد دانست. از این پس بهترین استعدادهای این سرزمین به سراغ علوم انسانی خواهند آمد زیرا آنچه بیشترین اهمیت را دارد انسان و شناخت اوست.

در ده سال گذشته، درصد دانش‌آموزانی که در دبیرستانها، رشته «اقتصاد اجتماعی» را که یکی از شاخه‌های علوم انسانی است، برای تحصیل انتخاب کرده‌اند، بیش از اندازه متعارف بوده و حتی گاهی تعداد دانش‌آموزان این رشته از مرز پنجاه درصد کل دانش‌آموزان دبیرستانها نیز تجاوز کرده است. وزارت آموزش و پرورش، برای متعادل ساختن توزیع دانش‌آموزان در رشته‌های مختلف دبیرستانی و تقلیل تعداد دانش‌آموزان رشته «اقتصاد اجتماعی»، اقداماتی انجام داده است، اما این امر هرگز نباید به معنی نادیده گرفتن اهمیت رشته‌های علوم انسانی و بی‌توجهی نسبت به کیفیت این رشته‌ها تلقی شود. جامعه آینده ایران اسلامی، به فقیهان، فیلسوفان، مورخان، روانشناسان، جامعه‌شناسان، اقتصاددانان، حقوقدانان، نویسندگان، خطیبان و شاعران بسیاری نیاز دارد؛ تا مدافع ارزشهای معنوی انقلاب اسلامی و رساننده پیام این انقلاب به مردم گیتی و نسلهای آینده باشند و این نیروها باید امروز در رشته‌های علوم انسانی دبیرستانها تربیت شوند.

د: تغییر و اصلاح کتابهای درسی - یکی از پایه‌های اصلی آموزش و پرورش، کتاب درسی است. کتاب درسی خوب می‌تواند دانش‌آموز را به تحصیل علاقمند سازد و معلم را بر سر شوق آورد و کتاب درسی نامناسب می‌تواند باعث خستگی و دل‌سردی هر دو شود. اگر کل آموزش و پرورش را به ظرفی تشبیه کنیم، آنچه در این ظرف جای می‌گیرد همان محتوای کتابهای درسی است. در حقیقت محتوای کتابهای درسی امروز، محتوای ذهنی نسلی است که فردا سرنوشت جامعه را بدست خواهد گرفت. این است که بازسازی و اصلاح و تغییر و تحول مداوم در کتابهای درسی از مهمترین مسائل آموزش و پرورش ماست. کتابهای درسی ما، باید هم از حیث ارزشها و بینشها، بر ارزشهای اسلامی منطبق شود و هم باید از نظر اصول و فنون آموزشی همواره کامل و کاملتر گردد و دستاوردهای نوین علوم و روشهای تازه تدریس و تفهیم در آنها درج شود. با توجه به تعداد زیاد کتابهای درسی، این وظیفه نیز در حد خود وظیفه سنگینی است و در ساختن آموزش و پرورش ما، نقش اساسی دارد. پس از پیروزی انقلاب اسلامی، فعالیت وسیعی برای تألیف کتابهای درسی مناسب صورت گرفته است. در صورت مقایسه کتابهای درسی پیش از انقلاب با کتابهایی که پس از انقلاب، چاپ و سال به سال اصلاح و تکمیل نیز شده‌اند، می‌توان به میزان این فعالیت پی برد.

ه: تعطیل مدارس خارجی - چنانکه گفتیم بیگانگان از دهها سال پیش در ایران مدارس متعددی داشتند. دولتهای استعمارگر می‌کوشیدند تا با توسعه مؤسسات آموزشی خود قلمرو وسیعتری از اذهان نسل جوان کشور ما را تصرف کنند. پیش از پیروزی انقلاب، مدارس خارجی هیچ‌گاه در ایران تعطیل نشد و حتی در آخرین سالهای عمر حکومت طاغوت، با آنکه به نیروهای مذهبی مسلمان اجازه تأسیس مدرسه ملی داده نمی‌شد، خارجیان در ایران برای کودکان و نوجوانان ایران مدرسه خصوصی داشتند، همچنین مدارس و وجود داشت که با آنکه صاحبان امتیاز آنها، ایرانی بودند، برنامه آنها خارجی بود و از برنامه عمومی و رسمی وزارت آموزش و پرورش ایران تبعیت نمی‌کردند. با توجه به آنچه درباره سابقه فعالیت خارجیان در آموزش و پرورش ایران گفتیم، پیداست که انگیزه تأسیس این مدارس چه بوده است. بیشتر دانش‌آموزانی که در این مدرسه‌ها درس می‌خواندند از کودکی توسط معلمان خارجی تعلیم می‌دیدند و هیچ نوع علاقه و ارتباطی با فرهنگ کشور خود که همان فرهنگ توده‌های مردم شهرها و

روستاهای ایران است، نداشتند. این مدرسه‌ها، اگرچه از نظر جغرافیائی و مکانی در ایران قرار داشت، از نظر فرهنگی و سیاسی تابع فرهنگ و مصالح و منافع مردم ایران نبود.

همزمان با پیروزی انقلاب، در ایران ۲۰ مدرسه و مجتمع فرهنگی، از این گونه که یاد کردیم، وجود داشت که بعضی از آنها چندین هزار دانش‌آموز را در خود جای داده بود. یکی از آثار انقلاب در آموزش و پرورش لغو امتیاز و تعطیل این مدارس بود. اکنون در ایران مدرسه‌ای وجود ندارد که فرزندان این کشور را با برنامه‌های خارجی تربیت کند.

۲ - هماهنگ ساختن آموزش با نیازها و واقعیت‌ها

دومین مسأله مهم آموزش و پرورش ما این است که با نیازها و واقعیت‌های جامعه ما هماهنگی و تناسب ندارد. برنامه و روش کار مدارس ما، نه از جامعه خود ما، بلکه از کشورهای بیگانه گرفته شده و به همین دلیل، مدرسه در جامعه، مانند جزیره‌ای تنها و جدا مانده در میانه دریاست. چگونه باید «آموزش» را با نیازها و واقعیت‌های جامعه هماهنگ ساخت. چه باید کرد تا آموزش و پرورش نیروهای انسانی جامعه را به افرادی عاطل و باطل مبدل نسازد و به آنان آموزشی دهد تا برای کشور مفید و لازم باشد. چه باید کرد تا آموزش و پرورش دیگر ماشین‌کننده نیروی انسانی از روستا به شهر و از شهر به مرکز استان و کشور و از مرکز کشور به آمریکا و اروپا (فرار مغزها) نباشد؟ چگونه باید بجای توسعه و تأسیس بی حساب دبیرستان‌هایی که فارغ‌التحصیلان «دیپلمه» به معنی معمول کلمه، تربیت می‌کند، به ایجاد مدارس کشاورزی و فنون روستائی پرداخت؟ چگونه می‌توان در آموزش و پرورش چنان تنوع و انعطافی بوجود آورد که در هر منطقه از ایران، نیازهای همان منطقه تأمین شود و از امکانات طبیعی و فرهنگی آن منطقه حداکثر استفاده بعمل آید؟ چگونه می‌توان مدارس فنی و حرفه‌ای را توسعه داد و رشته‌های فنی را با شرایط صنعتی و اقتصادی کشور هماهنگ ساخت؟

بحث مربوط به «هماهنگ ساختن آموزش با نیازها و واقعیت‌ها» را در سه بخش به ترتیب زیر ادامه می‌دهیم:

الف: شکستن مرز میان مدرسه و جامعه

ب: تحول و اصلاح در آموزشهای فنی... حرفه‌ای و کشاورزی

ج: توجه به آموزشهای لازم برای پسران و دختران

الف: شکستن مرز میان مدرسه و جامعه - این مسأله مهم که «چگونه می توان دیوار جداکننده مدرسه از جامعه را فرو ریخت» یکی از مهمترین مسائل آموزش و پرورش ماست. دانش آموزان ما نباید از جامعه و مشکلات و نیازهای آن جدا باشند و با گوشه نشینی در کلاس درس و خواندن و ازبر کردن و نوشتن، دنیا را به همان کلاس درس خویش منحصر بدانند. باید میان مدرسه و جامعه رابطه زنده آموزشی و پرورشی برقرار باشد. جامعه و تجربیات افراد و نهادهای آن باید در خدمت آموزش و پرورش قرار گیرد و این کار جز با شکستن مرز میان مدرسه و خارج از مدرسه ممکن نیست. در این زمینه اکنون یکی از مسائل این است که چرا نباید دانش آموزان در مدت تحصیل با حرفه های گوناگونی که در محیط آنها وجود دارد آشنا شوند و چرا نباید لااقل در یکی دو فن ورزیدگی پیدا کنند؟ چرا در روستاها از تجربه روستائیان با تجربه در فنون و رموز کاشت و داشت و برداشت محصول برای آموزش دانش آموزان استفاده نکنیم؟ چرا دانش آموزان را به مزرعه ببریم و آنها را در عمل با کشت و کار آشنا نکنیم؟ چرا در شهرها صنعتگران و کارگران کارگاههای شهری و عرضه کنندگان خدمات گوناگون شهری و استادکاران صنایع سنتی را به کلاسهای درس نیاوریم و کلاس درس دانش آموزان را در کارگاهها و مغازه های آنان تشکیل ندهیم؟ تا کی می خواهیم به صورتی که تاکنون بوده است میان روشنفکری و کارکردن، دیوار بکشیم؟

برای رفع این عیب طرحهای مختلفی در وزارت آموزش و پرورش مورد بررسی قرار گرفته است. به موجب یکی از این طرحها که با اشاره به مفاهیم «کار» و «دانش»، طرح «کاد»^۱ نام گرفته، برای برنامه درسی دبیرستانها تغییراتی در نظر گرفته شده تا دانش آموزان بتوانند لااقل در هفته یک روز در کارگاهها و مؤسسات و کارخانه های بخش خصوصی و دولتی حاضر شوند و کارآموزی کنند تا در پایان دوره دبیرستان علاوه بر آشنائی با درسهای نظری دبیرستانی، دست کم با یک فن یا هنر نیز آشنائی داشته باشند و آینده خود را یکسره در گرو ورود به دانشگاه و ادامه تحصیلات دانشگاهی ندانند. امید می رود با اجرای این طرح، پاره ای از مشکلاتی که در بحث

۱ - لفظ «کاد» در زبان عربی به معنی فرد کوشنده و تلاش کننده نیز هست.

«تعمیم الگوی واحد تحصیلی» از آنها یاد کردیم برطرف شود و نیروی جوان جامعه بتواند با کسب مهارت‌های فنی و عملی در فعالیتهای تولیدی شرکت مؤثر داشته باشد و همزمان با تحصیل دبیرستانی، با حضور در متن فعالیتهای اقتصادی، با واقعیت‌ها و روابط اجتماعی جامعه خویش آشنا شود.

به دنبال اجرای طرح «کاد» برای دانش‌آموزان پسر، از آغاز سال تحصیلی ۶۳-۶۲ در برنامه درسی دبیرستانهای دخترانه نیز هفته‌ای ۴ تا ۶ ساعت به آموزشهای عملی، اختصاص داده شد. دختران دانش‌آموز، در این آموزشها، با بهداشت و تغذیه، کمکهای اولیه، هنرهای دستی، خیاطی و بافندگی، کودکیاری و آشپزی و نیز با فنون معلّمی آشنا خواهند شد؛ تا علاوه بر تحصیل در رشته‌های مختلف، از مهارتهایی که برای هر زن به عنوان مادر و کدبانوی خانه لازم است، نیز بی بهره نمانند.

علاوه بر این، برای دوره راهنمایی نیز طرحی به نام «آشنایی با جامعه»، تصویب و از مهرماه ۱۳۶۲ به اجرا گذاشته شده است. دانش‌آموزان دوره راهنمایی، به موجب این طرح، در طول سال تحصیلی موظفند حداقل پنج و حداکثر هشت نوبت، از مؤسسات و سازمانهای فرهنگی، اقتصادی، نظامی، اداری، عمرانی، بهداشتی و نظایر آن، بازدید کنند. این بازدیدها بخشی از درس «شناخت حرفه و فن» دوره راهنمایی محسوب می‌شود و دانش‌آموزان با پاسخ به سؤالاتی که درباره هر بازدید برای آنها مطرح می‌شود، ارزیابی خواهند شد. طرح «آشنایی با جامعه»، دانش‌آموزان را با محیط زندگی و فعالیتهای جامعه آشنا خواهد ساخت و به آنان در تصمیم‌گیری برای انتخاب شغل و تحصیلات آینده، کمک خواهد کرد.

ب: تحول و اصلاح در آموزشهای فنی - حرفه‌ای و کشاورزی - حکومت طاغوت برای بالا بردن آمار مدارس فنی - حرفه‌ای در چند سال آخر عمر خود به صورت بی‌رویه‌ای مدارس فنی - حرفه‌ای را گسترش داد. نتیجه این گسترش، کاهش کیفیت فنی و آموزشی در هنرستانها بود. پس از انقلاب، واجب‌تر از ایجاد هنرستانهای جدید، اصلاح هنرستانهای موجود بود. وزارت آموزش و پرورش هم به بازآموزی و افزایش مهارت معلمان این هنرستانها و هم به تکمیل تجهیزات فنی آنها پرداخت. برای معلمان هنرستانها دوره‌های بازآموزی تشکیل شد و در محتوای کتابهای درسی و برنامه هنرستانها تغییراتی بوجود آمد. پس از انقلاب، برای سازمان بخشیدن به آموزش فنی

حرفه‌ای کشور شورائی به نام «شورای عالی هماهنگی آموزش فنی - حرفه‌ای کشور» بوجود آمد که در آن شش وزارتخانه عضویت دارند و برنامه‌ریزی و توسعه مراکز آموزشهای فنی - حرفه‌ای را هماهنگ می‌سازند. اقدام مهمی که در مورد مراکز آموزش فنی - حرفه‌ای انجام شد، تحول در رشته‌های درسی هنرستانها بود. در گذشته در هنرستانها، رشته‌های مصرفی مانند رشته اتومکانیک که مخصوص تعمیر اتومبیل است، بیشترین سهم را در هنرستانهای ما به خود اختصاص داده بود. پیداست که تربیت هنرآموز در این گونه رشته‌ها نمی‌تواند ما را از وابستگی صنعتی و اقتصادی نجات دهد. با نگاهی به جدول زیر می‌توان دریافت که تاکنون چه رشته‌هایی در هنرستانها بیشتر مورد توجه بوده است.

جدول شماره ۱ - تعداد و درصد دانش‌آموزان سال آخر رشته‌های مختلف هنرستانهای فنی در سال تحصیلی (۶۰-۶۱)^۱

تعداد کل	برق	اتومکانیک	ساختمان	مکانیک عمومی	نساجی، رنگریزی صنایع چوب و شیمی صنعتی	۳
۳۱۲۰۶	۱۰۰۹۰	۳۱/۴	۹۶۳۳	۳۰/۸	۷۰۸۵	۲۲/۴
				۳۸۲۸	۱۲/۲	۹۳۹

گرایش به سوی رشته‌هایی که در نجات از وابستگی صنعتی مؤثر است از برنامه‌های وزارت آموزش و پرورش بوده است. در بسیاری از هنرستانهای صنعتی رشته‌هایی مانند ریخته‌گری و تراشکاری و صنایع چوب بوجود آمده و رشته‌های جدیدی مانند صنایع دریایی نیز تأسیس شده است. برای جذب نیروهای با استعدادتر و بهتر، پذیرش داوطلبان ورود به هنرستانها پس از پایان دوره راهنمایی، از طریق کنکور انجام گرفته است. در حال حاضر نزدیک به ۱۸ درصد دانش‌آموزان دوره متوسطه در ایران در مدارس خدمات و هنرستانهای فنی و کشاورزی مشغول تحصیل اند. از این رقم در حدود ۸ تا ۱۰ درصد در رشته‌های فنی تحصیل می‌کنند و این رقم، با توجه به آنچه در بخش «تعمیم الگوی واحد تحصیلی» گفتیم بسیار پایین است. برنامه جدیدی نیز هم‌اکنون به صورت آزمایشی در بعضی از مناطق کشور در دست اجراست. در این برنامه آموزش و پرورش به کارگرانی که در کارگاهها و کارخانه‌ها مشغول کار باشند، در

۱ - مأخذ: قسمت آمار، دفتر هماهنگی برنامه‌های وزارت آموزش و پرورش

کلاسهای درس، تئوری‌های لازم را می‌آموزد و هنرآموز، هم درس می‌خواند و هم کار می‌کند و آنچه را در کلاس می‌آموزد، همزمان در کارخانه و کارگاه مشاهده می‌کند و بکار می‌بندد. با توجه به اینکه هزینه تأسیس یک هنرستان فنی هفت برابر یک دبیرستان معمولی است این طرح می‌تواند این هزینه سنگین را تا حدود زیادی کاهش دهد. در حال حاضر مراکز تربیت معلم فنی - حرفه‌ای متعددی برای مراکز آموزش فنی - حرفه‌ای مربی تربیت می‌کنند. در انستیتوهای تکنولوژی نیز در دوره‌های دو ساله، تکنسین تربیت می‌شود.

در زمینه آموزش کشاورزی نیز، وزارت آموزش و پرورش، با قبول مسئولیت بیشتر در آموزش کشاورزی فعالیت تازه‌ای را آغاز کرده است. در این زمینه هم توسعه کمی و هم تحول کیفی، هر دو لازم است. برنامه مدارس کشاورزی تغییر یافته و دانش‌آموزان در دو سال اول ورود به مدارس کشاورزی، آموزش کشاورزی عمومی می‌بینند و در نتیجه برای انجام کارهای مختلفی در زراعت و دامپروری و باغبانی و صنایع غذایی و ماشین آلات کشاورزی آماده می‌شوند.

حقیقت تأسفانگیز این است که در ایران پیش از پیروزی انقلاب، فقط ۲۵ مدرسه کشاورزی وجود داشته که این تعداد در مهرماه ۶۱ به ۳۲ مدرسه رسیده است. تعداد دانش‌آموزان مدارس کشاورزی در سال تحصیلی ۶۱ - ۶۰ فقط ۴۶۴۷ نفر بوده است! پیداست که ما در توسعه آموزش کشاورزی هنوز در آغاز راهیم و در این زمینه باید کوشش بسیار داشته باشیم.

ج: توجه به آموزشهای لازم برای پسران و دختران - یکی دیگر از نشانه‌های ناهماهنگی آموزش با واقعیت‌ها در جامعه ما، این است که در آن تقریباً هیچگونه تفاوت و تمایزی میان آموزشهای پسران و دختران در نظر گرفته نشده است. حکومت طاغوت می‌کوشید تا با یکسان ساختن برنامه‌های آموزشی دختران و پسران، چه قبل از دانشگاه و چه در دانشگاه، خود را هرچه بیشتر فرنگی‌مآب و پیشرفته نشان دهد. در آن زمان اگر کسی مسأله توجه به آموزشهای لازم برای پسران و دختران را مطرح می‌ساخت او را به عقب‌ماندگی و مخالفت با رشد و کمال زنان متهم می‌کردند. اما امروز که در جامعه ما زنان نقش اجتماعی خود را به خوبی به اثبات رسانده‌اند و جامعه در مقابل رشد و بینش و فداکاری زنان مبارز مسلمان سرتحسین فرود آورده است، پیداست که سخن گفتن از

«تفاوت» در آموزشهای پسران و دختران، به معنی ایجاد «تبعیض» و دور نگهداشتن دختران و زنان از علم و دانش نیست.

مسئله این است که چگونه می‌توان تحولی در برنامه‌های درسی بوجود آورد که به دختران و پسران دانش‌آموز، آموزش و پرورشی متناسب با جنسیت آنان داده شود؟ چرا باید، همچون زمان طاغوت، به تقلید از راه و رسم غربیان، زن و مرد را «مشابه» هم پنداریم و به نام «تساوی» واقعیتهای طبیعی و عاطفی و روانی و مسئولیتهائی را که خداوند در خلقت بدوش زن و مرد نهاده است نادیده انگاریم؟ آیا قابلیت «مادرشدن» و فرزند آوردن و وظیفه سنگین و خطیر تربیت فرزند، آموزشهای خاصی را برای دختران ضروری نمی‌سازد؟ آیا نباید نظام آموزشی ما مخصوصاً در مقاطع تحصیلی بالا، در رشته‌هایی که تناسب بیشتری با وظایف خاص زنان دارد، برای دانش‌آموزان دختر تسهیلات و امکانات بیشتری فراهم کند و به همین ترتیب در رشته‌هایی که برای زنان مناسب نیست بیشتر از داوطلبان پسر استفاده کند؟

از جمله تحولاتی که در کتابهای درسی حاصل شده، تفاوت دروس بعضی از کتابها برای دانش‌آموزان دختر و پسر است. در کتابهای «شناخت حرفه و فن» دوره سه ساله راهنمایی که پس از پیروزی انقلاب اسلامی تألیف شده، علاوه بر مباحث مشترک برای دانش‌آموزان دختر و پسر، بخشهای صنایع پوشاک، تغذیه و آشپزی و بعضی از مباحث پزشکی، مخصوص دختران، و بخشهای صنایع چوب، ماشینهای کشاورزی و مباحثی از راه و ساختمان، مخصوص پسران، قرار داده شده است.

بخش دوم

گفتاری در زمینه

جامعه‌شناسی صنعتی

مسائل عمومی جامعه‌شناسی صنعتی

مقدمه

در آغاز بحث مناسب بنظر می‌رسد تعریفی را که جامعه‌شناسان غربی از جامعه صنعتی کرده‌اند بدانیم. اکثر جامعه‌شناسان جریان صنعتی شدن را «دگرگونی جامعه از حالت اقتصاد متکی به کشاورزی به اقتصاد متکی به صنایع میدانند». جوامعی که در حال صنعتی شدن هستند یک جریان کلی را طی میکنند که در آن، مرکز ثقل نیروی کارگر از بخش کشاورزی به بخش تولیدات صنعتی و بعداً به بخش خدمات تغییر مکان میدهد. ریمون آرون جامعه‌شناس فرانسوی، جامعه صنعتی را اینچنین تعریف میکند: «جامعه‌ای که صنعت یا صنایع سنگین آن مهمترین شکل تولید آن باشد، یک جامعه صنعتی است.» پس از آشنائی با این چند تعریف مختصر باید گفت ارائه مطالبی در زمینه جامعه‌شناسی صنعتی از چند نظر با مشکلاتی همراه است. این مشکلات را فهرست‌وار چنین میتوان دانست.

۱ - بحث جامعه‌شناسی صنعتی در میان سایر مباحث تخصصی جامعه‌شناسی در غرب از عمر کمتری برخوردار است. در نتیجه در خود غرب هم از پختگی و انسجام و روشنی لازم برخوردار نبوده و در مقایسه با بسیاری از مباحث دیگر جامعه‌شناسی بحث در مورد آن کمتر انجام گرفته است.

۲ - به لحاظ اهمیت و نقش محوری صنعت و تکنیک در جامعه غربی و به لحاظ اینکه غرب پیشرفت در صنعت و تکنیک را سبب و نشانه پیشرفت و توسعه در جهان امروز معرفی میکند بیشتر بحث‌هایی که در این زمینه در غرب انجام گرفته دارای محتوای استعماری است. بگونه‌ای که سعی میشود از طریق این مباحث به ملل محروم و زیر سلطه جهان القاء شود که برای دستیابی به توسعه و پیشرفت راهی جز دنباله روی و تبعیت از غرب وجود ندارد.

۳ - همچنین اکثر مطالعات انجام شده در زمینه جامعه‌شناسی صنعتی در غرب در چارچوب نظام سرمایه‌داری و اصالت دادن به سود و ازدیاد سرمایه و راهها و روشهای

تداوم و گسترش آن می‌باشد، بطوری که سعی شده از طریق این مطالعات، موانع و مشکلات اجتماعی حرکت دنیای سرمایه‌داری شناخته شده و برای حل آن مشکلات چاره‌یابی شود.

در اینجا باید اضافه کنیم که مباحث جامعه‌شناسی صنعتی در غرب اکثرأ همراه است با یک سری مطالب بعنوان خصوصیات و شرایط جامعه صنعتی که در مقایسه با خصوصیات از سایر جوامع ارائه می‌شود. و این بحث را تحت عنوان مقایسه جوامع صنعتی و سنتی دنبال می‌کنند. همچنانکه اشاره شد از این طریق سعی می‌کنند خصوصیات جامعه صنعتی غربی را بعنوان الگوئی جهانی که همه بشریت باید آنرا دنبال کند معرفی کنند. بعکس تمام مظاهر تمدن و فرهنگ و مذهب و اخلاق سایر ملل را تحت عنوان خصوصیات جوامع سنتی یا زشت‌ترین کلمات و زنده‌ترین تعبیرات می‌کوبند و بدین شکل سعی در تخریب بنای عقیدتی، فکری و فرهنگی ملل محروم دارند و آنها را بعنوان مللی معرفی می‌کنند که در گذشته و تاریخ آنها هیچ چیزی که بدرد دنیای امروز بخورد وجود نداشته است. و چون اینچنین است، باید قید بندگی و اطاعت و دنباله روی از ارباب متمدن را با جان و دل بپذیرند. اگر چه در ظاهر ادعا می‌کنند که سایر ملل هم برای رهایی باید به همان راهی بروند که غرب رفته ولی در عمل حتی این را هم نمی‌خواهند و عملاً ملل محروم را تنها به صورت برده و نوکر خود می‌شناسند و اصولاً برای ملل محروم نیز نتیجه طبیعی دنباله روی و الگو قرار دادن تمدن غربی جز این نمیتواند باشد.

چار چوب مباحث: مجموعه این خصوصیات و مشکلات که به عنوان نمونه یاد شد باعث شده که بحث ما پیرامون جامعه‌شناسی صنعتی بکلی با بحث‌های مشابه آن که در کتابهای رسمی و کلاسیک این رشته وجود دارد، تفاوت داشته باشد و چار چوب مباحث مطرح شده در آن، تقریباً هیچ شباهتی با آنچه در غرب مطرح می‌شود، نداشته باشد. ما به جای پرداختن به مقایسه جزء به جزء خصوصیات جوامع صنعتی و سنتی که تقریباً چارچوب عمومی بحثهای جامعه‌شناسی صنعتی کلاسیک را تشکیل می‌دهد، سعی کرده‌ایم بصورت بسیار فشرده، تصویری از جامعه صنعتی غرب و مسائل آن ارائه دهیم. چرا که به نظر می‌رسد قبل از هر چیز باید ما تصویر روشن و واضحی نسبت به شرایط و اوضاع اجتماعی، سیاسی و اقتصادی کشورهایی که خود را صنعتی می‌دانند بدست آوریم و واقعاً بدانیم که بر دنیای صنعتی چه ضوابط و معیارهایی حاکم است، تا

با توجه به این شناخت، موضع خود را در پذیرش یا عدم پذیرش معیارهای آن جوامع، آگاهانه اعلام نمائیم. در این بحث همچنین سعی شده است به وابستگی‌ها و عقب‌افتادگی‌های ملل محروم، در ارتباط با دنیای صنعتی غرب، اشاراتی داشته باشیم و سپس به معرفی آرمانها و معیارهای کلی و اصولی جامعه اسلامی در زمینه صنعت پرداخته‌ایم. در انتها نیز برای آشنائی هر چه بیشتر با واقعیات مربوط به وضعیت صنعت موجود در ایران و سرگذشت و تحولات آن مباحثی طرح شده است.

خصوصیات جامعه صنعتی غرب^۱

«الف» وضعیت تکنیک و صنعت

یکی از نشانه‌های مشخصی که برای جامعه صنعتی میتوان ذکر کرد اینست که در چنین جوامعی در صد کمی از افراد شاغل در بخش کشاورزی فعالیت دارند و در صد بسیار زیادی از مردم در فعالیتهای صنعتی و امور مربوط به آن مشغولند. بطوری که مثلاً در بیشتر کشورهای اروپای غربی و امریکا کمتر از ۱۰٪ نیروی کار به کشاورزی مشغول است، در حالیکه در بسیاری از کشورهای آسیائی و افریقائی و امریکای لاتین بیش از ۵۰٪ مردم به امور کشاورزی و فعالیتهای مربوط به آن چون دامپروری مشغولند. به هر حال در جوامع صنعتی غرب روز بروز از دخالت نیروی بازوی انسان در امر

۱ - قبل از توضیح خصوصیات جامعه صنعتی غرب لازم است به دو نکته اساسی زیر توجه داشته باشیم. الف: در این بحث منظور ما از غرب، منحصرأ کشورهای وابسته به بلوک سرمایه‌داری غرب نیست، بلکه منظور ما از این عنوان، کلیه کشورهای صنعتی موجود در جهان فعلی است که خصوصیت مشترک آنها، دیدگاه مادی و اصالت دادن به سود و نفع اقتصادی است. هر چند در مواردی به خصوصیات اشاره کرده‌ایم که ارتباط بیشتری با بلوک سرمایه‌داری غرب دارد ولی در عین حال ما معتقدیم که همین خصوصیات با کمی اختلاف در شکل و ظاهر آن، جنبه عمومی و کلی دارد.

ب: نکته دیگر این است که ما هنگام طرح این خصوصیات خواسته‌ایم تنها، تصویر جامعه غرب را ارائه دهیم و به علل و انگیزه پیدایش این وضعیت‌ها کمتر اشاره کرده‌ایم. منظور ما از طرح این خصوصیات به هیچ وجه این نبوده است که تمام این ویژگیها و مسائل را ناشی از شکل و چگونگی مناسبات اقتصادی و صنعتی بدانیم و همچون بعضی مکاتب مادی، وضعیت و تحولات جوامع را از دریچه صرفاً اقتصادی و ابزاری توجیه کنیم بلکه ما معتقدیم که تمام این وضعیت‌ها و حتی خصوصیات صنعتی غرب نیز ناشی از نوع بینش مادی انسان غربی است، ولی پرداختن به این وجه از بحث را، خارج از حوصله و محدوده مباحث این کتاب می‌دانیم.

تولیدات کاسته میشود و به جای آن از انواع مختلف ماشین‌های پیشرفته و وسایل خودکار استفاده میشود. بطوری که هم اکنون کمتر کالا یا وسیله ساخته شده‌ای را میتوان مشاهده کرد که توسط دستگاه‌های عظیم و تا حدود زیادی خودکار ساخته شده باشد. ویژگی تولیدات صنعتی: تولیدات صنعتی در غرب از دو ویژگی کاملاً مشخص برخوردار است. اول آنکه اکثراً این تولیدات متکی به مواد خام و منابع معدنی کشورهای آسیائی و افریقائی است بطوری که اگر مواد اولیه از این کشورها به دنیای صنعتی نرسد قسمت اعظم این دستگاه صنعتی نمیتواند به حیات خود ادامه دهد و در حقیقت حیات دنیای صنعتی وابسته به ادامه غارت و چپاول ثروت‌های ملل محروم است. ویژگی دوم صنعت غرب وابستگی شدید آن به انگیزه‌های سود جویانه و زراندوزی صاحبان سهام و کارخانه‌داران غربی است که آنها را وادار میکند برای بدست آوردن سود و منفعت هر چه بیشتر دست به تولید انبوه بزنند و سیل آسا کالا به بازار جهانی عرضه نمایند و این خصلت ضرورتاً دست‌یابی به بازار فروش را ایجاب میکند و برای جلب نظر خریدار و فروش کالاهای تولیدی خود به انواع وسایل روی می‌آورند و ما در اینجا به دو مورد از آنها اشاره می‌کنیم.

الف - تبلیغات: کشورهای صنعتی غرب برای فروش کالاهای تولیدی خود به تبلیغات پردامنه و همه جانبه‌ای می‌پردازند و زمینه مصرف بیش از حد را بوجود می‌آورند. این تبلیغات تا بدانجا پردامنه و همه جانبه است که غرب امروز به اسکیموهای ساکن در محیط منجمد و یخ‌بسته قطبی فریزر و یخچال می‌فروشد، و در صحراهای سوزان و گرم عربستان و مناطق استوائی میتوان انواع وسایل گرم‌کن از قبیل بخاری برقی را بعنوان مظاهر تمدن و تجدّدگرایی در منازل مشاهده کرد.

ب - تغییر مدل: در کنار تبلیغات، مدل و شکل ظاهری کالاها نیز مرتب تغییر می‌یابد تا از این طریق خانواده‌ها را تحت عنوان تجدّدگرایی، وادار به خرید مجدد کالا و ترک مدل قبلی نمایند. همچنین بعّلت تغییر پی در پی مدل و شکل ظاهری کالاها، لوازم و وسایل آنها قابل استفاده برای مدل بعدی نیست، از این طریق نیز خرید مجدد کالا ضروری می‌شود. شاید در منازل ما، هم اکنون چندین نوع از همین وسایل و لوازم برقی و غیره وجود داشته باشد که به علت یک عیب مختصر، قابل استفاده نیست و بجای آن مجدداً از همان وسیله ولی با شکل و ظاهری تغییر یافته خریداری شده است.

تقسیم کار شدید و عوارض آن: از طرف دیگر این تکنیک پیچیده و این تولید انبوه، روابط خاصی در محیط کار و فضای صنعتی ایجاد کرده بطوری که بیشتر کالاها به شیوه «خط تولید» یا «مدار تکمیل» ساخته میشود و در طول خط تولید، هر یک از کارگران و متخصصان، انجام دهنده و کنترل کننده بخش بسیار ناچیزی از مجموع کارهای لازم برای تولید محصول آن کارخانه هستند. بدینوسیله آنها بعنوان تخصص و با یک تقسیم کار بسیار پیچیده از کلیت انسانی خویش خارج شده و نظیر یک پیچ یا مهره از یک دستگاه عظیم، نقش خود را بازی میکنند، بدون آنکه کمترین اطلاعی از کار سایرین و نتیجه عمل و سرگذشت کالای تولید شده داشته باشند.^۱ این بی خبری و ناآگاهی از امور و حوادث سیاسی، اجتماعی و اقتصادی بعنوان نتیجه حاصل از تقسیم کار و تخصص گرایی شدید در دنیای صنعتی غرب، امروز امری رایج و عمومی است. و هر کس تنها در محدوده تخصص و حوزه مأموریت شغلی و صنفی خود اطلاعاتی دارد و اطلاع از امور دیگر را نه تنها بر خود لازم نمی داند بلکه آن را نوعی دخالت در کار سایرین قلمداد میکند.^۲

۱- برای آشنائی بیشتر با مسئله از خودبیگانگی انسان در تمدن صنعتی غرب و همچنین ابتذال انسان در این نوع توسعه صنعتی می توانید به مقاله «از خود بیگانگی یا الیناسیون» اثر مرحوم دکتر علی شریعتی مراجعه نمایید.

۲- تذکر: وقتی می گوئیم تخصص و تقسیم کار در غرب موجب از خودبیگانگی انسان شده است، و از نظر سیاسی و اجتماعی انسانها را به صورت ابزاری تقریباً بی تشخیص در خدمت منافع گردانندگان احزاب سیاسی و صاحبان بنگاههای عظیم اقتصادی درآورده است، به معنی این نیست که ما اساساً با تقسیم کار و تخصص مخالفیم و یا هر نوع تقسیم کار را مستلزم از خودبیگانه شدن بدانیم، بلکه این سخن هنگامی صادق است که انسان بهیچ وجه نقش و ماهیتی جز همان شغل و حرفه اقتصادی را نداشته باشد. بطوری که شغل و تخصص حرفه ای، تقریباً تمامی ابعاد زندگی روحی و فکری و فعالیت جسمی افراد را دربر گرفته باشد. همچنانکه در عصر حاضر در دنیای صنعتی غرب تا حدود زیادی چنین است. در یک جامعه اسلامی، افراد هرگز به صورت یک بعدی، تمامی وقت و انرژی خود را صرفاً در جهت شغل خویش به کار نمی گیرند. بلکه تعالیم اسلام افراد را آنچنان در فعالیتهای عبادی، خانوادگی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی مشارکت می دهد که فعالیت شغلی و تخصص حرفه ای بهیچ وجه دربرگیرنده تمامی ابعاد زندگی افراد نمی شود. مثلاً یک فرد مسلمان در عین حالی که از نظر شغلی ممکن است در رشته شغلی خاصی متخصص باشد، موظف است ساعاتی از وقت خود را به خودسازی روحی و معنوی اختصاص دهد، ارتباط های اجتماعی و دیدوبازدیدهای

«ب» وضعیت آموزش و پرورش (تعلیم و تربیت)

از آنجائی که امروزه در غرب همه چیز در خدمت نظام سرمایه‌داری و استعمار جهانی است آموزش و پرورش هم از این قاعده مستثنی نیست و هدفها و برنامه‌ها و جهت‌گیری کلی آنها منافع سرمایه‌داری غرب تعیین میکند. آنچه به‌طور کلی میتوان گفت اینست که آموزش و پرورش وظیفه‌ای جز تربیت و آموزش افراد برای خدمت در نظام تولید و دستگاه عظیم صنعت سودآور غرب ندارد و این وظیفه را از دو طریق یا به دو شیوه ممکن انجام میدهد.

۱ - تربیت کادر متخصص در علوم تجربی و فنون مختلف صنعتی: اولین وظیفه آموزش و پرورش، تربیت متخصص علوم تجربی و فنون مختلف است بطوری که آنها بتوانند با دستگاههای مدرن و پیچیده کار کنند و نسبت به میزان اطلاعات و مهارتشان در درجات و سطوح متفاوت در مؤسسات و کارخانجات مختلف به کار مشغول شوند، قیمت کارشان نیز به تناسب نقشی که در تولید و ایجاد سود برای مؤسسه دارند معین میشود. از میان همین گروه نیز افراد مستعد و مبتکر با صرف هزینه‌های زیاد به مراکز مطالعاتی و تحقیقاتی وارد میشوند و وظیفه آنها اینست که هر روز دستگاه عظیم صنعت را مدرن‌تر و پر قدرت‌تر سازند. اینان در حقیقت همان مخترعان و مکتشفانی هستند که در مجهزترین آزمایشگاهها به کار مداوم و مطالعات پیگیر مشغولند و از طریق همین گروه است که هر روز نوع جدیدی از وسایل و ماشین‌های صنعتی و فنی کشف و اختراع میگردد. همچنین باید گفت که سیاست حاکم بر تحقیقات علمی دانشگاهی را نیز همین اهداف صنعتی خارج از دانشگاه معین میکند و دانشمندان در واقع هیچ‌گونه آزادی واقعی



خانوادگی و خویشاوندی داشته باشد. در مجالس شادی و عزا شرکت کند. در مراسم عبادی، سیاسی، چون نماز جمعه و اعیاد و عزاداری ماه محرم حضور داشته باشد. از طرفی در همه این مجالس و محافل به نحوی از انحاء مسائل کلی سیاسی و اجتماعی مطرح می‌شود و از طرف دیگر فرد مسلمان برای انجام وظیفه «امر به معروف و نهی از منکر» مجبور است با چشمانی باز و دقیق اوضاع عمومی جامعه را دقیقاً زیر نظر داشته باشد. این مجموعه وظایف به انسان اجازه نمی‌دهد تا سر در لاک تخصص خود فرو برده و از همه جا بی‌اطلاع بماند. بلکه او را در عین حالی که وظیفه شغلی معینی را بعهده دارد، به صورت کلی در جریان عمومی اوضاع سیاسی و اجتماعی جامعه قرار می‌دهد و لذا صاحب آگاهی و شعور و تشخیص می‌شود و می‌تواند نسبت به امور جامعه خویش موضع‌گیری صحیح داشته باشد.

ندارند، بلکه آنها با دریافت حقوق و مزایا، طبق میل صاحبان صنعت تحقیق میکنند و در حقیقت زر خرید آنان هستند. قسمت اعظم وقت و نیرو و فعالیت این متخصصین در مراکز مطالعاتی وابسته به سازمانهای نظامی صرف میشود و نتیجه و حاصل کارشان نیز تولید روز افزون مخربترین وسایل نظامی و انواع بسیار پیشرفته جنگ افزارها است که در خدمت ارتشهای جنایتکار کشورهای استعمارگر و جهانخوار قرار میگیرد.

۲- تربیت کادر متخصص در علوم انسانی و اجتماعی: وظیفه دوم دستگاه تعلیم و تربیت غرب تربیت کادر متخصص در زمینه علوم انسانی و اجتماعی است و از طریق همین گروه، زمینه اجتماعی و ذهنی مناسبی فراهم میشود تا دستگاههای حکومتی و گروههای صاحب نفوذ و قدرت در غرب بتوانند بدون دردسر و با نوعی مقبولیت از طرف مردم سلطه خود را بر جوامع غربی ادامه دهند و سایر نقاط عالم را نیز به زیر سلطه خود درآورند. این گروه که شامل جامعه‌شناسان، روانشناسان، اقتصاددانان، تاریخ‌دانان، ادیبان، شاعران، نمایشنامه‌نویسان، هنرمندان، روزنامه‌نگاران، سردبیران و مفسرین روزنامه‌ها و.... میشوند، با انواع گفته‌ها و نوشته‌ها و سخنرانی‌ها سعی میکنند اذهان عمومی را آنچنان بسازند که منافع و خواست طبقه حاکمه تأمین باشد. و تمام آنچه که تحت عنوان استعمار فرهنگی در سایر نقاط عالم شاهدیم از طریق و بوسیله همین گروه انجام میگیرد. اینان با استفاده از انواع وسایل تبلیغاتی و جوسازی نظیر روزنامه‌ها، مجلات، رادیو و تلویزیون، خبرگزاریها و همچنین از طریق مراکز آموزشی و دانشگاهی سعی میکنند الگوی مادی زندگی مصرفی غربی را الگوی جهانی معرفی نمایند.

«ج» وضعیت خانواده و روابط عاطفی مردم با یکدیگر

بینش مادی و انگیزه‌های سودجویانه تمدن مصرفی غرب اثرات بسیار عمیق و گسترده‌ای بر چگونگی وضعیت خانواده و روابط عاطفی مردم با یکدیگر گذاشته است. روابط زن و شوهر: هم‌اکنون تشکیل خانواده و مراسم ازدواج و همچنین گذراندن مراحل مختلف زندگی خانوادگی به شکل کاملاً غیر عاطفی است و همگام با تمایلات سودجویانه و خوشگذرانیهای زودگذر، انجام میگیرد. برای مرد و زن جوان غربی پیش از ازدواج، انواع روابط غیر مشروع وجود دارد و تقریباً این نوع ارتباط امری رایج و عمومی است. این روابط پیش از ازدواج، اثرات بسیار مخرب و ویرانگری بر پیکر

خانواده‌های غربی دارد و اجازه نمی‌دهد که کانونهای خانوادگی مرکز مهر و محبت و عاطفه‌هایی که لازمه دوام و بقای یک خانواده نوپا است، باشد. حتی این ارتباطات غیر مشروع تا بعد از ازدواج کمابیش ادامه دارد و یکی از دلایل بسیار عمده ناپایداری ازدواجها در غرب نیز همین نوع ارتباط‌هاست. بطوری که هم اکنون میزان طلاق و جدائی زن و شوهر در غرب تا حد بسیار زیادی بالاست و خانواده، آن قداست و معنویت خاصی را که قبلاً داشت از دست داده و تا حد یک همزیستی موقت با رابطه‌هایی خشک و بی‌روح تنزل نموده است.

روابط والدین و فرزندان: در جامعه صنعتی رابطه والدین با فرزندان نیز از محتوای معنوی و عاطفی خود خارج گشته است. بطوری که فرزندان به محض اینکه توانستند از نظر اقتصادی روی پای خود بایستند، ارتباط خود را با خانواده قطع کرده دیگر هرگز وابستگی و رابطه خاص خانوادگی با والدین نخواهند داشت. در واقع تنها ریسمانی که والدین را با فرزندان پیوند میدهد احتیاج اقتصادی است و لذا همینکه این احتیاج و ضرورت از بین رفت رابطه هم از بین میرود. در بسیاری از موارد تنها ارتباط فرزندان با والدین همان کارت تبریک سال نو است که برای والدین ارسال میشود. شاید بتوان گفت که دستگاه عظیم صنعت و لزوم کار منظم و بی‌وقفه در آن ایجاب کرده است که بین انسانها، روابط عاطفی به حداقل برسد. چرا که منافع نظام صنعتی و سودجویی صاحبان شرکتهای بزرگ صنعتی و تجاری موقعی تأمین است که انسانها نیز همچون پیچ و مهره یک دستگاه، در هر کجا که آنها را نصب کردند کار خود را خوب انجام دهند و لذا چون هر نوع وابستگی و علاقه خانوادگی و نظایر آن مانع جابجائی و نقل و انتقالات و تحرک لازمه صنعت غرب بوده، ضرورتاً آنچنان تبلیغ و توجیه شده است که همه این روابط بکلی قطع شده است و اینک فرزندان بسیاری از خانواده‌های غربی سالیان سال و با فاصله‌ای بسیار زیاد از خانواده و شهر و دیار زادگاه خود، مشغول کار و در خدمت نظام صنعتی است، بدون آنکه از این بابت احساس ناراحتی و رنجش خاطر داشته باشد.

وضعیت سالخوردگان: اینگونه روابط به خصوص به هنگام پیری و سالخوردگی وضعیت بسیار دشواری را برای افراد فراهم میکند. چرا که در آن سرزمین که حیثیت و اعتبار هر فرد بسته به میزان درآمد و توانائی کار سودآور اوست، افراد به هنگام پیری از این حیثیت اجتماعی محروم میشوند و از نظر خانوادگی نیز توانائی بهره‌مندی و

خوشگذرانیهای دوران جوانی را ندارند و همنشین و همدل مهربانی نیز برایشان نمانده است. فرزندان آنها را رها کرده و همکاران و دوستان و آشنایان شغلی و حرفه‌ای نیز دیگر وجود ندارند. لذا سخت‌ترین دوران زندگی برای هر فرد غربی همان دوران پیری است. دوران پیری برای هر کس همچون اتاق احتضاری است که بیمار را برای فرارسیدن لحظهٔ مرگ در آن قرار میدهند. پیران نیز بدون شغل، بدون داشتن نقش اجتماعی یا خانوادگی با پس‌انداز دوران جوانی یا کمک‌های مؤسسات تأمین اجتماعی و بیمه فرصت دارند تا در اماکنی نظیر «خانهٔ پیران»، «استراحتگاه سالمندان» و نظایر آن منتظر رسیدن مرگ باشند. افراد غربی بخصوص در این دوران دچار کمبود محبت و احساس نیاز عاطفی شدیدی هستند و بقدری از این لحاظ در رنج هستند که معمولاً برای جبران این کمبودها به نگهداری انواع حیوانات بخصوص سگ خانگی میپردازند. برای افراد سالخورده غربی یک سگ خانگی محبت و وفای به‌مراتب بیشتری از سایر انسانها از خود نشان میدهد.

روابط خانواده‌ها و همسایگان: وقتی رابطه اعضای یک خانواده با هم چنین باشد، تکلیف رابطه افراد خارج از خانواده با یکدیگر روشن است. در غرب اصولاً ارتباط نزدیک و رفت و آمدهای محبت‌آمیز و عاطفی خانواده‌ها و افراد با یکدیگر معنی ندارد. برای بیشتر افراد غربی غیر قابل تصور است که قسمتی از درآمد و پول خود را برای تهیه شام یا نهار افرادی غیر از خودشان بپردازند. ساکنان یک محل و یک کوچه و حتی یک واحد مسکونی از خصوصیات و احوال همسایگان خود بی‌اطلاعند. مجموعهٔ این خصوصیات یک شرایط کاملاً خشک و بی‌روح و محیطی بدون محبت و انسانهایی بدون احساس عاطفی بوجود آورده که در آن محیط هر کس فقط به فکر خویش و در صدد لذت‌جویی و آسایش خود بوده، نسبت به وضعیت و شرایط دیگران کاملاً بی‌تفاوت و حتی بی‌خبر است.

«د» وضعیت اخلاق و دین

۱ - اخلاق: همچنانکه به‌هنگام بررسی روابط بین انسانها متذکر شدیم، اخلاق حاکم در غرب اخلاق فردگرایی و توجه به‌خود بدون توجه به‌مسائل و مشکلات سایرین است. در غرب اخلاق عمومی حکم میکند که اگر هر کس نیازهای خود را خود برآورد

دیگر مشکلی برای جامعه نخواهد بود. براساس این اخلاق، ضعیفان یا باید تلاش کنند تا به هر وسیله ممکن، خود صاحب قدرت شوند یا باید بعنوان زیردست و از طریق انجام کار برای دیگران روزگار بگذرانند. همچنانکه در جنگل هر حیوان قدرتمندی از غذا و حتی بدن حیوانات ضعیف میخورد و تنها حیوانی باقی می ماند که در میدان تنارع، بتواند خود را حفظ کند و غذا بدست آورد، انسان نیز یا باید بتواند با شکار دیگران غذا تهیه کند و یا آماده باشد تا طعمه دیگران شود. درحقیقت غرب قانون جنگل را برای اجتماع پذیرفته است. حتی در رابطه با سایر ملتها نیز از همین قانون تبعیت می کند. هر ملتی که دارای آنچنان قدرتی باشد که بتواند در مقابلش بایستد سعی می کند با آن نوعی رابطه سازشکارانه همراه با تقسیم منافع ایجاد کند و درواقع تن به همزیستی مسالمت آمیز می دهد و هر ملتی که ضعیف و ناتوان باشد، زیر چکمه های خونین غرب له می شود.

۲- دین: وضعیت دین هم در جامعه غربی وضعیت خاصی است. در صحنه اجتماع و حیات اجتماعی و سیاسی جامعه تقریباً دین وجود و تظاهری ندارد. شاید کمتر عمل و رفتار اجتماعی و حرکت جمعی را بتوان مشاهده کرد که بر طبق دستور العمل دین یا با انگیزه های مذهبی باشد. حوزه عمل و محدوده فعالیت مذهب، رفتار فردی انسان است. به بیانی دیگر مذهب جز در رابطه با امور فردی و فضای محدود کلیسا و یک سری اعمال و رفتار مربوط به حالات و کیفیات زندگی شخصی بصورت دیگری وجود و حضور ندارد. در بعضی از امور غیر فردی هم که حضور مذهب ظاهراً دیده می شود. محتوای کاملاً مذهبی در آن امور وجود ندارد. بلکه ممکن است تنها شکل عمل و ظاهر مراسم از سنتهای مذهبی گذشته بجای مانده باشد و مراسمی که با تظاهری دینی در آن هنگام انجام میگیرد، جز تشریفات بی محتوا چیز دیگری نباشد. در واقع دین وضعیت و کیفیت رفتار و اعمال اجتماعی و سیاسی جامعه را معین نمی کند. بهترین تعبیر برای توصیف این وضعیت همین است که بگوئیم در دنیای صنعتی «دین از سیاست جداست». با این توضیح که در این تعبیر سیاست به همه امور و مسائلی گفته میشود که به نحوی در حیات اجتماعی جامعه حضور و دخالت دارد.

بدلیل همین وضعیت یعنی عدم وجود دین و معنویت و گسترش و حاکمیت اخلاق فردگرایی و خودمحوری، جامعه صنعتی غرب در یک منجلاب فساد و فحشا و تبهکاری دست و پا میزند و هر روز بر میزان از هم پاشیدگی خانواده ها، خودکشی های ناشی از

احساس پوچی و بیهودگی و انواع بیماریهای روانی و عصبی افزوده میشود.

«ه» رابطه مردم با حکومت

به هنگامی که وضعیت آموزش و پرورش را در جامعه صنعتی بررسی میکردیم اشاره شد که یکی از مشخصات جامعه صنعتی، تقسیم کار شدید و تخصصی شدن امور و مشاغل است. حال با توجه به این واقعیت باید گفته شود که رابطه مردم و حکومت نیز به شدت از این تقسیم کار متأثر است، بطوری که در نظر افراد جامعه صنعتی مسائل سیاسی و امور حکومتی مسائلی نیستند که هر کس در آن دخالت کرده و نظر بدهد. بلکه اینها اموری هستند که مربوط به متخصصان مسائل سیاسی است و لذا تنها سیاستمداران هستند که حق اظهار نظر و پرس و جو و تفحص در اینگونه مسائل را دارند. بنابراین همچنانکه عده ای مثلاً کار حمل و نقل عمومی شهر یا کشور را بعهده دارند، گروهی هم اجرای امور سیاسی و تصمیم گیری در این موضوع را بعهده دارند و همانطور که نیازی نیست تا دیگران در کار مسئولان حمل و نقل شهری دخالت کنند و قطعاً خود مسئولان، مسائل و مشکلات مربوطه را بهتر از دیگران میفهمند، کار سیاست کشور را هم باید به خود مسئولان مربوطه واگذار کرد و اصلاً نیازی به حضور و اظهار نظر و دخالت مردم در این امور نیست.

در مجموع باید گفت که دخالت مردم در امور سیاسی منحصر است به دادن رأی که آنهم هر چند سال یکبار انجام میگردد و این رأی و انتخاب هم براساس یک بینش و شعور سیاسی و از روی آگاهی عمیق انجام نمی گیرد. چرا که داشتن اطلاعات و بینش سیاسی در آن سرزمین تنها برای سیاستمداران و متخصصین مربوطه لازم و ضروری شناخته میشود. لذا مردم بدون آگاهی از عمق جریانات و مسائل سیاسی و فقط از طریق همان مبارزات تبلیغاتی، اطلاعاتی سطحی و ناچیز و احیاناً غیر واقعی از جریانات سیاسی بدست میآورند و آنگاه هر گروه و جریانی که خود را بیشتر مدافع حقوق و مزایای مادی آنها نشان دهد با رأی خود حمایت میکنند.

«و» وضعیت رفاهی و اقتصادی مردم

شاید یکی از وجوه تمایز جوامع صنعتی با جوامع غیر صنعتی میزان درآمد و

وضعیت رفاهی مردم آن جوامع باشد. چرا که در مقایسه با درآمد مردم کشورهای غیر صنعتی درآمد مردم جوامع صنعتی در حد بالائی قرار دارد و سطح حقوق و دستمزدها در اینگونه کشورها بسیار بالاتر از سطح آن در سایر کشورهای عالم است. بسیاری از افراد جوامع صنعتی از امکانات رفاهی نظیر مسکن، اتومبیل، بهداشت و تغذیه مناسب برخوردار هستند. گر چه میتوان در قلب صنعتی‌ترین کشورها نظیر امریکا، انگستان و آلمان موارد و نشانه‌هایی از زاعه‌نشینی و محرومیت را مشاهده کرد، بخصوص برای ساکنان غیر بومی این مناطق و مهاجرین و کارگران رنگین‌پوست و سیاه، فقر و تهیدستی تا حد بسیار زیادی وجود دارد.

ولی در مجموع باید گفت بسیاری از تیره‌روزیهای مردم جوامع غیر صنعتی نظیر گرسنگی شدید، عدم بهداشت، وجود بیماریهای مرگ‌زا، نبود مسکن مناسب و غیره در کشورهای صنعتی کمتر بچشم می‌خورد. در واقع مردم این کشورها در پناه غارت و چپاول منابع و ذخائر و ثروتهای ملل محروم از رفاهی نسبی برخوردارند. و سهم اندکی از غارت جهان سوّم بین اکثریت مردم توزیع میشود و در سایه همین سهم ناچیز است که آنها امکان تهیه و برخورداری از بعضی وسایل رفاهی را یافته‌اند. لازم به توضیح است که درآمد توده‌های مردم این کشورها در مقایسه با درآمد و ثروت طبقات بالا و صاحبان شرکتها و کارخانجات بسیار ناچیز است. سهم عمده و درصد بسیار زیادی از درآمد عمومی و ثروت بدست آمده از تولید داخلی و غارتهای جهان سوّم به جیب همان سرمایه‌داران بزرگ و ایادی و عوامل سیاسی و فرهنگی مدافع آنها وارد میشود.

همچنین باید گفت فرهنگ مصرفی و روحیه رفاه طلبی حاکم بر آن کشورها باعث میشود که حتی همین درآمد کم توده‌های مردم نیز از طرق مختلف به جیب سرمایه‌داران بزرگ سرازیر شود. چرا که بدلیل وجود تبلیغات فراوان و ایجاد روحیه مصرف‌گرایی، نیازهای کاذبی برای مردم بوجود آمده که تمام تلاش خود را به کار می‌برند تا بتوانند با درآمد خود هر چه بیشتر از کالاهای تجملی و مصرفی خریداری نمایند. از اینطریق درآمد عمده مردم صرف خرید کالاها و لوازم مصرفی و لوکس میشود که نتیجه این عمل وارد شدن سودهای کلان به جیب صاحبان سهام و کارخانه‌داران سازنده این وسایل است.

چه کسانی بیشتر بهره می‌برند؟ ناگفته نماند که در غرب انواع امکانات رفاهی،

بهداشتی، ورزشی، تفریحی و خدماتی وجود دارند ولی ویژگی عمده آنها خصوصی بودن آنها در یک نظام مادی است که نتیجه آن آمیختگی شدید آنها به انگیزه‌های تجاری و منفعت طلبی ایجاد کنندگان و صاحبان این نوع مؤسسات است. لذا در این زمینه هم تنها پول و قدرت اقتصادی است که تعیین کننده میزان استفاده هر کس از این امکانات است. هر کس پول بیشتری دارد امکانات بیشتری را هم میتواند در اختیار داشته باشد. همچنین منفعت طلبی و سودجوئی صاحبان این مؤسسات همراه با روحیه خوشگذرانی و لذت جوئی مردم باعث شده که استفاده از اکثر این امکانات در فضائی آمیخته با انواع فسادهای اخلاقی و بی بندوباری جنسی و سایر امور تباه کننده جسم و روح انجام گیرد.

وضعیت جهان در رابطه با کشورهای صنعتی

تا اینجا تصویری از چگونگی وضعیت کنونی جوامع صنعتی بدست آوردیم و خصوصیات سیاسی و اجتماعی و اقتصادی این جوامع را مختصراً بررسی نمودیم. حال بدنیست بدانیم وضعیت سایر نقاط عالم چگونه است و بطور کلی چه رابطه‌ای بین جوامع صنعتی با سایر نقاط عالم وجود دارد؟ برای توضیح این مطلب جهان را بطور کلی به دو بلوک عمده میتوان تقسیم کرد. یکی کشورهای تولید کننده مواد صنعتی و وسایل ساخته شده و دیگر کشورهای مصرف کننده مصنوعات غربی و عرضه کننده مواد اولیه. حال به توضیح هر یک میپردازیم:

۱ - دسته اول یعنی کشورهای تولید کننده مواد صنعتی همان کشورهای هستند که با استفاده از تکنولوژی پیشرفته و با در اختیار داشتن انواع ماشین آلات تولیدی و صنعتی از مواد خام، کالا و مصنوعات می‌سازند. در واقع این کشورها را میتوان کارگاههای بزرگی دانست که از یکطرف دریافت کننده مواد خام هستند و از طرف دیگر همین مواد خام را که به کالاها و وسایل ساخته شده تبدیل شده‌اند به بازار جهانی عرضه میدارند. جالب توجه اینست که اکثر مواد خام مصرفی این کارگاه عظیم در داخل کشورهای صنعتی یافت نمیشود و از اقصی نقاط عالم به آنجا سرازیر میشود.

۲ - دسته دوم شامل کشورهای است که خود دارای تکنولوژی و صنعت لازم

برای تولیدات صنعتی نبوده و همه مصرف کننده کالاها و مصنوعات ساخته شده توسط جوامع صنعتی هستند و در مقابل این مصرف، سیل مواد اولیه و منابع و ذخائر معدنی خود را به سوی کشورهای صنعتی روانه میکنند.

نتیجه حاصل از چنین وضعیتی وابستگی شدید کشورهای دسته دوم به کشورهای صنعتی در ابعاد مختلف است. ما برای آنکه بتوانیم این وابستگی و ابعاد مختلف آنرا بهتر بشناسیم آنرا در سه قسمت توضیح میدهیم. به عبارت دیگر وابستگی را در سه بعد مختلف آن بررسی میکنیم. این سه بعد عبارتند از:

۱ - وابستگی اقتصادی

۲ - وابستگی سیاسی

۳ - وابستگی فرهنگی

۱ - وابستگی اقتصادی

همچنانکه اشاره شد کشورهای صنعتی از مواد خام، کالا و لوازم مصرفی و صنعتی میسازند و مقدار تولید این کالاها هم به حدی است که به غیر از مصرف داخلی به سراسر عالم نیز صادر میشود. در نتیجه کشورهای غیر صنعتی در وضعی قرار میگیرند که خود صنعت و تکنولوژی ساخت آن کالاها را ندارند و از طرف دیگر با هجوم تبلیغات برای مصرف آن کالاها مواجه هستند. لذا این کشورها در حالی که بطور اصولی به مرحله استفاده از وسایل صنعتی و مصرفی نرسیده اند و وضعیت اقتصادی و تکنولوژی آنها، مصرف اینگونه کالاها را اقتضاء نمی کند ناگزیر از مصرف این کالاها میشوند. علت این امر اینست که غرب برای تولید این کالاها به مواد اولیه و منابع معدنی این کشورها شدیداً محتاج است و به حیل‌های مختلف آنها را استخراج کرده به غارت میبرد و بابت بهای آن نیز مبلغی هر چند ناچیز میپردازد. حال برای آنکه این پول که از بابت بهای مواد خام نصیب کشورهای جهان سوم شده، دوباره به غرب برگردد با تبلیغات فراوان شروع به فروش کالاهای ساخته شده خود به این کشورها میکنند و از این طریق هم روز بروز این کشورها را بیشتر محتاج به صدور مواد اولیه میکنند زیرا به پول برای خرید آن کالاها نیاز دارند و از طرف دیگر بهای پرداختی بابت مواد اولیه را دوباره به غرب برمیگردانند.

نتیجه چنین وضعیتی این شده که به تدریج صنایع بومی و دستی در این کشورها در مقابل هجوم واردات از غرب تاب مقاومت نیاورده از بین بروند و روز بروز وابستگی و احتیاج به مصرف کالاهای ساخته غرب بیشتر شود. این نیاز همراه با تبلیغاتی که برای مصرف کالاهای غربی در این کشورها انجام میگیرد یک روحیه مصرف گرایی شدیدی در مردم ایجاد کرده بطوری که اکثر منابع ارزی و مالی و درآمد مردم این کشورها به سوی غرب سرازیر میشود و به غیر از فروش مواد اولیه به بهای ارزان به غرب معمولاً گرفتن وامهای استعماری را نیز سبب میشود. ادامه این وضعیت بتدریج اقتصاد هر یک از کشورهای غیر صنعتی را به مرحله ای میرساند که تحت عنوان «اقتصاد تک محصولی» نامیده میشود.

خصوصیات اقتصاد تک محصولی: «اقتصاد تک محصولی به اقتصاد کشوری گفته میشود که در اثر فعالیتهای مخرب کشورهای استعماری، منابع گوناگون درآمد و تولیدات متنوع کشاورزی و معدنی و صنایع بومی آن از بین رفته و متناسب با خواست و نیاز کشورهای استعماری تولید یک محصول کشاورزی یا استخراج یک ماده معدنی بعنوان تنها منبع مهم درآمد آن کشور به حساب میآید.» این وضعیت باعث میشود که سر نوشت اقتصاد آن مملکت به بهاء و قیمت آن محصول متکی شود و چون خریدار آن محصول نیز اکثراً کشورهای استعماری هستند و قیمت و بهای آن را شرکت های تجاری و صنعتی بزرگ غرب معین میکنند، لذا هر نوع استقلال اقتصادی را از کشور تولید کننده آن محصول میگیرند و آن کشور مجبور میشود در هر زمینه تابع شرایطی باشد که از طرف استعمارگران برای آن کشور معین میشود. و چنانچه خواسته باشد نسبت به آن وضعیت اعتراضی بنماید بلافاصله از طریق نخردن محصول صادراتی یا پائین آوردن نرخ خرید محصولات در تنگنا و فشار اقتصادی قرار میگیرد.

نمونه های بارز و مشخص این عمل را در تحریم خرید نیشکر کوبا و انگور الجزایر پس از انقلاب مردم آن کشورها و تحریم خرید پنبه از مصر در زمان «جمال عبدالناصر» و امتناع از خریدن نفت ایران در دوران «مصدق» میتوان مشاهده کرد.

نوع جدیدتر وابستگی اقتصادی که هم اکنون در پاره ای از نقاط دنیا از طرف جامعه صنعتی غرب برای کشورهای غیر صنعتی بوجود میآید ایجاد صنایع

«مونتاز»^۱ است. غرب از طریق ایجاد این نوع صنایع در کشورهای زیر سلطه چند هدف اساسی را دنبال میکند.

«الف» صرفه اقتصادی در تولید و فروش کالا: هدف اول استفاده از نیروی کار ارزان و امکانات موجود در کشور زیر سلطه و نهایتاً تولید ارزانتر کالائی است که میخواهند به آن کشور بفروشند، در حالی که قیمت فروش محصول کارخانجات مونتاز همان قیمت بازار جهانی یعنی قیمت متناسب با تولید کالا در شرایط پرهزینه کشورهای صنعتی است. در واقع از طریق مونتاز، کالا را ارزانتر تهیه میکنند و بهمان قیمت جهانی میفروشند و سود اضافی به جیب سرمایه‌داران بزرگ دنیای صنعتی و وابستگان داخلی آن کشور وارد میشود.

«ب» سوءاستفاده سیاسی و تحکیم پایه حکومت‌های دست‌نشانده: از آنجائی که صنعتی‌شدن و داشتن مراکز صنعتی یک خواست عمومی برای مردم کشورهای زیر سلطه است، از طریق ایجاد صنایع مونتاز یک وسیله فریب و تبلیغات دروغین در زمینه رشد و توسعه کشور بدست حکومت‌های دست‌نشانده داده میشود و این حکومت‌ها با نشان دادن آثار و محصولات مونتاز شده، خود را قهرمان پیشبرد کشور به‌سوی رشد و توسعه و صنعتی‌شدن معرفی میکنند. از این طریق غرب سعی می‌کند حکومت‌های دست‌نشانده خود را در ذهن و قلب مردم جای دهد و در واقع از صنایع مونتاز در جهت تثبیت وضعیت

۱ - در مورد لفظ صنایع مونتاز باید بگوئیم که این لفظ یک معنی اصطلاحی و معمولی دارد که مادر این بحث، اهداف استعماری از ایجاد آنرا برمی‌شماریم ولی این مطلب به این معنی نیست که هر نوع مؤسسه صنعتی یا کارخانه‌ای که کارش «مونتاز» است، یک پدیده استعماری است، یا اصولاً نباید کارخانه یا مؤسسه مونتاز (به معنی مرکز ترکیب و بهم پیوستن قطعات و ساختن وسایل و لوازم از قطعات تولید شده در واحدهای مختلف تولیدی) داشته باشیم. قطعاً هنگامی که مادر داخل کشور برای هر یک از قطعات و لوازم مختلف دستگاه‌ها و ماشین‌آلات و کالاهای مصرفی گوناگون، مراکز تولیدی خاص آنها را ایجاد کنیم، ضرورتاً مراکزی نیز باید باشد تا با استفاده از محصول آن کارخانجات (که اکثراً کالاهای واسطه‌ای صنعت را تولید می‌کنند) و مونتاز آنها، لوازم ضروری و مورد نیاز کشورمان را عرضه کند. آنچه مورد نکوهش است، ایجاد کارخانجات و مؤسساتی است که هیچ یک از قطعات و وسایل مورد مصرف در تولیدات آنها از منابع داخلی تهیه نمی‌شود و همه از خارج وارد می‌شود و در واقع کارخانه داخلی، تنها محل باز کردن بسته‌بندی قطعات از خارج وارد شده و سرهم کردن آنها با عنوان تولید داخلی است.

سیاسی کشورهای زیر سلطه خود استفاده میکند.

«ج» - غارت روزافزون منابع و ذخائر کشور به بهانه نیاز به پول برای سرمایه گذاری در صنعت: در واقع حکومت‌های دست‌نشانده به بهانه اینکه برای صنعتی شدن کشور احتیاج به پول و سرمایه هر چه بیشتر دارند استخراج و فروش منابع معدنی و زیرزمینی را افزایش داده و به سرعت در جهت نابودی و از بین بردن این ذخائر که متعلق به نسل‌های آینده است گام برمیدارند. جالبتر اینجاست که بدانیم گاهی، واگذاری پایگاه و امکانات نظامی به ابرقدرتها نیز به بهانه نیاز به سرمایه جهت ایجاد صنایع مونتاژ انجام می‌گیرد. یعنی حکومت دست‌نشانده به بهانه اینکه برای ایجاد فلان صنعت مونتاژ احتیاج به پول دارد و دادن پول نیز منوط به واگذاری پایگاه شده است آن حکومت، پایگاه لازم را در اختیار آن ابرقدرت قرار میدهد تا با اصطلاح خللی در امر صنعتی شدن کشور پیش نیاید!

«د» - تشدید روحیه مصرف‌گرایی و تجمل‌پرستی: گرچه تا قبل از ایجاد صنایع مونتاژ همین شیوه و اخلاق مصرف‌گرایی تبلیغ میشد ولی با ایجاد صنایع مونتاژ این وضعیت تشدید میشود و تحت عنوان اینکه مردم را تشویق به خرید کالای وطنی و داخلی میکنند در حقیقت همان کالاهای مصرفی و غیر تولیدی را که در داخل مونتاژ شده وارد خانه‌ها میکنند. و از این طریق هم درآمد و پس‌اندازهای مردم را بابت خرید این کالاها به جیب میزنند و هم اخلاق مصرف‌گرایی و فسادهای ناشی از تجمل‌پرستی و رفاه‌طلبی را در جامعه گسترش میدهند.

نکته مهم دیگری که در بحث وابستگی اقتصادی باید به آن توجه داشت، این است که استعمارگران برای آنکه بتوانند کالاهای خود را در کشورهای جهان سوم بفروش برسانند، مجبورند پاره‌ای از شرایط مصرف این کالاها را به وجود آورند. مثلاً اگر در شهر یا روستایی اصلاً برق نباشد، مسلم است که فروش این همه وسایل مصرفی برقی ممکن نخواهد بود. به همین دلیل برق‌رسانی و ایجاد چند بزرگ‌راه و خیابان، راه را برای فروش انواع وسایل برقی و اتومبیل‌های سواری هموار می‌کند. این یکی از علل اظهار تمایلی است که استعمارگران به مدرنیزه کردن کشورهای جهان سوم، از خود نشان می‌دهند.

به هنگام توصیف کشورهای صنعتی متذکر شدیم که صنایع آن کشورها شدیداً به مواد خام و منابع معدنی سایر کشورها وابسته است، و در حقیقت ادامه حیات صنعت کشورهای صنعتی بستگی به رسیدن مواد اولیه از کشورهای افریقائی و آسیائی و امریکای لاتین به آن کشورها دارد. همچنین تولید کارخانجات صنعتی غرب نیز احتیاج به بازار فروش دارد و لاجرم کشورهای صنعتی باید به بازار پرمصرف کشورهای غیرصنعتی دسترسی داشته باشند تا بتوانند فرم فعلی تولید صنعتی را ادامه دهند.

وابستگی سیاسی لازمه غارت اقتصادی است: مجموعه این عوامل باعث شده که دنیای صنعتی از مدتها قبل به سراغ کشورهای غیرصنعتی بیاید و از آنها در جهت منافع و مطامع خود بهره برداری کند. لازمه چنین کاری داشتن حق حاکمیت و تسلط سیاسی بر این کشورها است که در گذشته نه چندان دور این عمل بطور کاملاً مستقیم انجام میگرفت و بسیاری از کشورهای افریقائی و آسیائی مستقیماً مستعمره کشورهای غربی به حساب میآمدند ولی بتدریج که مقاومت و بیداری مردم کشورهای زیر سلطه مانع از تسلط بی چون و چرا و مستقیم کشورهای استعماری بر اینگونه کشورها شد، این تسلط و حاکمیت نیز شکل مستقیم خود را در بسیاری از نقاط از دست داد و در واقع استعمار کهنه تبدیل به استعمار نو گردید. وضعیت جدید به صورتی است که کشور دست نشانده ظاهراً مستقل است و برای خود حکومت و هیئت حاکمه و احیاناً مجلس مستقلی دارد. ولی در باطن این حکومت همان راهی را دنبال میکند که استعمارگران میخواستند. نمونه این نوع حکومتها را هم اکنون در بسیاری از نقاط جهان میتوان مشاهده کرد. این حکومتها تمام امکانات اقتصادی و منابع معدنی کشور خود را در اختیار اربابان خارجی قرار میدهند و دروازه های کشور خود را به روی انواع کالاهای ساخته شده آنها باز میگذارند و حتی همچنانکه گفته شد پایگاه و امکانات نظامی نیز در اختیار بیگانگان قرار میدهند و در مجامع بین المللی نیز از هدفها و آرمانهای حکومتهای استکباری حمایت میکنند و اگر مردم کشوری خواستند از زیر بار سلطه ابرقدرتها بیرون بروند همراه با خود ابرقدرت مربوطه این کشورهای دست نشانده نیز وظایفی را در جهت مقابله با آن مردم به عهده میگیرند.

در مجموع باید گفت که لازمه صنعتی شدن کشورهای صنعتی و ادامه حیات

صنعت آنها با هدفها و آرمانهایی که فعلاً بر صنعت و بینش غرب حاکم است، تسلط همه‌جانبه آنها بر سایر کشورهای غیر صنعتی است و وابستگی سیاسی این کشورها به کشورهای صنعتی، شرط تحقق این تسلط است و از روشهای گوناگون اقتصادی و نظامی و فرهنگی، این وابستگی را ایجاد کرده و در ادامه آن میکوشند.

۳ - وابستگی فرهنگی

وابستگی فرهنگی، عامل تحقق و تداوم بدون دردسر و بلندمدت وابستگی اقتصادی و سیاسی است: همچنانکه گفته شد کشورهای صنعتی برای تهیه مواد خام لازم برای ماشین صنعت خود و همچنین فروش محصولات آن باید سایر کشورها را در اختیار خود داشته باشند. همچنین مشخص نمودیم که وابستگی اقتصادی یکی از شرایط عمده برای غارت کشورها توسط جوامع صنعتی است و وابستگی سیاسی را نیز بعنوان ابزاری که اجازه انجام غارتگری‌های اقتصادی را به کشور استعمارگر میدهد توضیح دادیم. حال بد نیست بدانیم که سلطه سیاسی و اقتصادی بر یک کشور همیشه به آسانی ممکن نیست. و کشور سلطه‌گر هر روز در معرض خطر خروش و انقلاب مردم تحت سلطه قرار دارد و لذا باید با کمک نیروهای نظامی سرکوبگر، مردم را وادار به تسلیم و بندگی نماید که این وضع هم چندان ساده و بی‌دردسر نیست و اطمینان‌چندانی نیز به موفقیت آن در درازمدت برای کشور سلطه‌گر وجود ندارد.

لذا کشور سلطه‌گر باید کاری کند که در تفکر و بینش مردم تغییر و تحولی ایجاد شود، بگونه‌ای که سلطه او را عین نجات و رستگاری بدانند و مرم به میل خود، راه و روشی را در زندگی انتخاب کنند که این راه و روش خودبخود متضمن منافع کشور استعمارگر باشد. این عمل انجام نمی‌گیرد مگر از طریق یک استعمار فرهنگی و نابود کردن یا تهی کردن جامعه از ارزشها و هویت‌های مستقل فرهنگ خود و جایگزینی ارزشها و معیارهای فرهنگ استعماری به جای آن. اگر کشور استعمارگر موفق به تحقق چنین وضعیتی بشود دیگر برای ادامه سلطه خودش هیچ احتیاجی به نیروی نظامی و وسایل فشار و سرکوب ندارد.

به عبارت دیگر اگر جامعه‌ای خود را از لحاظ فرهنگی تسلیم دشمن نکند دشمن برای تسلط کامل بر او در زحمت است. اما همینکه خود آن مردم چنان فکر کردند که

استعمار می‌خواهد، دیگر همه بدون آنکه خود بخواهند و بدانند به همان راهی می‌روند که دشمن پیش پایشان گذاشته است. و در چنین حالی جامعه دیگر خودش نیست ولی می‌پندارد که خودش است و خود را ظاهراً در بند استعمار سیاسی و اقتصادی حس نمی‌کند ولی در واقع خود را به بهترین وجه در اختیار بیگانه قرار داده است و آزادانه از او فرمان می‌برد!

راه‌های از وابستگی فرهنگی: رهائی از استعمار فرهنگی کار دشواری است چون در بسیاری از موارد رهائی از استعمار فرهنگی، رهائی از خود دروغین است. فرد و جامعه برای رهائی از استعمار فرهنگی باید هویت تازه‌ای کسب کند، با آنچه هست وداع کند و به سوی خویشتن خویش که زیر غبار بدآموزیها و تحریفها و تمسخرها پنهان شده برگردد و فطرت فراموش شده خود را بازیابد.

لذا برای نجات از این وابستگی هیچ راهی جز پشت پا زدن به ارزشهای دشمن نداریم. مادام که سعادت را همان چیزی بدانیم که دشمنان ما میدانند، مادام که ما بخواهیم زندگی خود را در این جامعه به همان شکلی در آوریم که دشمنان ما می‌خواهند، و روشهای ما همان روشهایی باشد که آنها دارند، همیشه وابسته خواهیم بود. چون دشمنان ما در تأمین آن ارزشها و در ایجاد آن روشها از ما جلوترند و ما هرگز به پای آنها نمی‌رسیم و وقتی دست‌گدائی به سوی آنها دراز کنیم ناچار وابسته خواهیم ماند. ما باید در

۱ - برای اینکه این واقعیت واضح‌تر شود مثالی می‌زنیم.

«داستانی نقل کرده‌اند بدین گونه که شخصی شیطان را در خواب دید در حالی که مجموعه‌ای از زنجیر، طناب و ریسمانهای گوناگون به همراه می‌برد. از شیطان پرسید این بندها چیست؟ شیطان گفت این طنابهایی است که اسیران خودم را با آنها مهار می‌کنم و دنبال خود میکشم و با این بندها محکم می‌بندم تا فرار نکنند. آن شخص پرسید آن زنجیر آهنین و سنگین برای چیست؟ شیطان گفت این زنجیر مال فلان عابد و زاهد مشهوری است که به سادگی تسلیم من نمیشود. من برای اسیر کردن او این زنجیر را بکار می‌برم. باز آن شخص پرسید این ریسمان برای چیست؟ آن طناب مال چیست؟ و خلاصه در مورد یکایک ریسمانها و طنابها و زنجیرها از شیطان سؤال کرد و شیطان یک به یک گفت این مال فلان کس است، آن مال فلان آدمی متقی است و آن دیگری مال آن شخص خداجو است. مرد بیچاره گفت پس ریسمان من کدام است؟ شیطان پوزخندی زد و گفت تو و امثال تو نیازی به ریسمان ندارید. شما خودتان به دنبال من میدوید، شما را چه به این حرفها. این طنابها مال کسانی است که در برابر من مقاومت میکنند. شما احتیاج به طناب ندارید شما خود با اشتیاق دنبال من میدوید.»

تصورمان از انسان و رسالت او، به اسلام و فطرت پاک انسانی برگردیم و از انسان مادی شده بی هدف که رسالتی جز خوردن و خوشگذرانی نمیشناسد به انسان خلیفه الهی برگردیم. به تصویری از انسان روی آوریم که او را جانشین خدا در زمین و متخلق به اخلاق الهی میخواهد. این دیدگاه معنوی و رسالت عظیم و بی انتهاست که میتواند ما را به استقلال در همه زمینه‌ها رهنمون سازد. در یک کلام باید گفت، برای رهایی از استعمار فرهنگی که عامل همه وابستگی‌هاست باید به انقلاب فرهنگی که اصلی‌ترین راه نجات است روی آوریم و انقلاب فرهنگی یعنی بازگشت به فطرت پاک انسانی و اسلام اصیل.

استقلال صنعتی

همچنانکه گفتیم تا زمانی که ارزشهای حاکم بر جامعه صنعتی در کشورهای جهان سوّم مقبولیت داشته باشد، انواع وابستگی این کشورها به جوامع صنعتی هم پایدار می ماند. لذا هر ملت و کشوری که بخواهد واقعاً مستقل زندگی کند باید خود را از چارچوب فرهنگ و ارزشهای جوامع صنعتی خارج کند تا زمینه استقلال فراهم شود. در زمینه صنعتی شدن و دسترسی به صنعت هم همین مطلب صادق است.

دنباله روی و تبعیت از الگوی صنعت غرب ما را به صنعت مستقل و مبتنی بر ارزشهای اسلامی رهنمون نمی سازد. بلکه باید خصوصیات صنعت مورد نظر خود و کیفیت دسترسی به آن را خودمان مطابق با ارزشها و معیارهای جامعه اسلامی تعیین نمائیم.

حال بد نیست به الگوها و روش های مختلفی که پیش روی ما قرار دارد توجه کنیم. بطور کلی وضعیت هر کشور اجباراً مطابق یکی از این الگوها یا تلفیقی از دو الگوی مختلف آن است. ما نیز به هر حال خارج از این چارچوب نمیتوانیم باشیم. یعنی باید وضعیت هر یک از این الگوها را مطالعه کنیم و آنگاه هر کدام را که متناسب یافتیم خود انتخاب کنیم. در حقیقت این الگوها که هم اکنون ارائه میشوند چیزی جز دسته بندی وضعیت مختلف کشورهای موجود و راههایی که پیش روی ما قرار دارند نخواهد بود. در اینجا ما از چهار الگو نام می بریم و سپس خصوصیات و ویژگیهای هر یک را توضیح میدهیم. این چهار الگو عبارتند از:

- ۱ - الگوی مصرفی (اتکاء به واردات)
- ۲ - الگوی ایجاد صنعت مصرفی (صنعت وابسته)
- ۳ - الگوی ایجاد صنایع سنگین به شیوه تقلید از غرب
- ۴ - نفی الگوهای موجود و بررسی معیارهای اسلامی در زمینه صنعت

۱ - الگوی مصرفی

این الگو که شیوه زندگی و سیاست فعلی تعدادی از کشورهای جهان سوم است بدین معنی است که آن کشورها سعی میکنند از طریق فروش منابع و ذخائر موجود پولی بدست بیاورند. آنگاه بدون دردسر و گرفتاری‌هایی که لازمه صنعتی شدن است مصنوعات ساخته شده توسط دیگران را خریداری میکنند. در حقیقت این کشورها مثل کسانی که دوران بازنشستگی را میگذرانند از پولی که طی میلیون‌ها سال در زیر زمین ذخیره شده استفاده میکنند.

نمونه‌های مشخص این الگو بسیاری از کشورهای نفت خیز عربی هستند. آنها با استخراج و فروش مقدار زیادی نفت، پولهای کلانی بدست می‌آورند. آنگاه لوکس‌ترین کالاها و گرانترین اسباب و لوازم را از غرب خریداری مینمایند. پشرفته‌ترین ابزار و وسایل الکتریکی و کامپیوتری و تجملی‌ترین لوازم را در اینگونه کشورها میتوان مشاهده کرد. در نگاه ظاهر شاید بسیاری از کالاها و وسایل که در صنعتی‌ترین کشورها هم کمتر میتوان دید، در اینگونه کشورها به وفور دیده میشود.

ذخائر و معادن هر کشور چیزی نیست که متعلق به یک نسل خاص و دوره معینی باشد. بلکه این ذخائر طی میلیون‌ها سال بصورت فعلی درآمده‌اند و بوجود آوردن دوباره و جایگزینی آنها هم تقریباً غیرمقدور است. حال کشوری که بخواهد با استخراج و فروش بی حساب این ذخائر، اینگونه به مصرف پردازد، دچار مسائل و مشکلاتی می‌شود که اهم آنها عبارتند از:

۱ - مصرف گرایی شدید خود عامل مهم پیدایش انواع فسادها و انحرافهای اخلاقی و ایجادکننده روحیه‌های راحت طلب و تن پرور است.

۲ - همراه با ورود کالا و اشیای ساخته شده، اصطلاحات و لغات و شیوه زندگی متناسب با آن اشیاء نیز وارد می‌شود که این امر خود باعث هجوم فرهنگ بیگانه و حاکمیت بیش از پیش ارزشهای وابسته به آن می‌شود.

۳ - اندیشه‌ها و مغزها و ابتکارات ملی از بین رفته و روحیه‌های خلاق و مبتکر، زمینه بروز و شکوفائی نمی‌یابند.

۴ - منابع و ذخایری که متعلق به نسلهای آینده نیز هست، به فوریت رو به نابودی می‌روند و نسل آینده، از یک طرف با انبوه مشکلات اقتصادی و اجتماعی ناشی از

مصرف‌زدگی روبروست و از طرف دیگر هیچ نوع ذخیره و ثروت مادی نیز برای مقابله با آن مشکلات در اختیار ندارد. لذا تصویر وضعیت نسل‌های آینده، بسیار تیره و مبهم است.

طبیعی است که این الگو و چنین روشی با این همه مسائل و مشکلاتی که به دنبال دارد، قطعاً مورد پذیرش ملت مسلمان و انقلابی ما نخواهد بود.

۲ - الگوی ایجاد صنعت مصرفی

در پاره‌ای از کشورهای جهان شاهد وضعی هستیم که میتوان نام آنرا وجود صنعت مصرفی نهاد. خصوصیات این کشورها اینست که خود دارای کارخانجات متعدد و تولیدات زیادی میباشند ولی اکثریت این کارخانجات تولیدکننده کالاهای مصرفی هستند و صناعی که تأمین‌کننده ماشین‌آلات و مواد لازم برای مصرف این کارخانجات باشد تقریباً وجود ندارد. اینان در حقیقت همان کشورهای دسته اول هستند، با این تفاوت که به جای خریدن کالای مصرفی ساخته‌شده، مواد و لوازم و ماشین‌آلات ساخت آنها را وارد میکنند و آنگاه خود با استفاده از این مجموعه، کالای مورد نظر را میسازند.

کار این گروه را بیشتر میتوان به کار خیاطی تشبیه کرد که از نخ و سوزن و پارچه و دکمه، لباس تهیه میکند و ابزار مورد استفاده خود چون چرخ خیاطی و اطو و قیچی و نظایر آن را نیز خریده است نه آنکه خود ساخته باشد. شاید گفته شود که این خصوصیات همان خصوصیات صنایع مونتاژ است. در جواب میگوئیم بله. بسیاری از صنایع اینگونه کشورها را میتوان صنایع مونتاژ نامید. ولی نباید فراموش کرد که ممکن است صنایع متعددی هم در زمینه ساخت کالاهای کوچک مصرفی وجود داشته باشد که نتوان نام آنرا صنایع مونتاژ گذاشت. یعنی کارخانه، تنها محل سرهم کردن و سواز کردن قطعات از قبل ساخته شده و وارداتی نباشد بلکه بسیاری از قطعات و لوازم مورد استفاده در ساخت تولیدات کارخانه، در همان کارخانه یا لااقل در داخل همان کشور ساخته شده باشد. ولی قدر مسلم اینست که در این کشورها صنایع اصلی و پایه و بقول معروف صنایع مادر وجود ندارد. لذا ماشین‌آلات و وسایل و لوازم اصلی و اولیه مورد نیاز برای ساخت تمام تولیدات آن کشور باید از کشورهای خارج تأمین شود.

برای نمونه بعضی از کشورهای جهان سوّم که ظاهری صنعتی دارند و هم‌اکنون

بسیاری از محصولات کوچک و مصرفی آنها را در کشورمان شاهدیم میتوان در زمره این نوع کشورها به حساب آورد. همچنین ایران قبل از انقلاب و بخصوص دورنمای تمدن بزرگ شاهنشاهی را هم میتوان تلفیقی از دو الگوی گذشته یعنی اتکاء به واردات کالاهای ساخته شده و ایجاد صنایع مصرفی به حساب آورد. در کشورهایی که مطابق این الگو ساخته شده اند، کارخانجات متعدد سازنده کالاهائی چون یخچال، کولر، پنکه، رادیو، تلویزیون، لوازم آشپزخانه و حتی مونتاز اتومبیل را میتوان مشاهده کرد، ولی تولیدات همه این کارخانجات از نوعی هستند که خود مستقیماً مورد مصرف قرار میگیرند و برای ساخت و تولید آنها نیز وابستگی شدیدی موجود است. مثلاً ممکن است حتی موتور یخچال نیز در کارخانه های این نوع کشورها ساخته شود ولی مواد لازم برای ساخت آن نظیر مفتول مسی، ورق آهن، آلیاژهای مختلف فلزی، مواد شیمیائی و تکنولوژی تبدیل این مواد به شکل قابل مصرف، همه از خارج وارد میشود.

ارزیابی این الگو: تکلیف این نوع صنعت هم معلوم است. چرا که به هیچ وجه نمیتواند روی پای خودش بایستد و حیات و دوام آن بستگی به رسیدن لوازم و وسایل آن از خارج دارد، و کشورهایی که این لوازم و وسایل را به آن کشور میدهند حق اعمال نظر و دخالت در همه امور کشور را دارند. زیرا به محض آنکه از نظر سیاسی اندک خطری در منافع خود احساس کنند بلافاصله میتوانند با قطع ارسال لوازم و وسایل، اقتصاد آن مملکت را دچار اشکال و حتی فلج نمایند. در واقع اینگونه کشورها باید تابع بی چون و چرا و مجری اوامر و خواسته های کشورهای صنعتی مادر باشند و گرنه با انواع کارشکنیها و مخالفت های آنها روبرو شده تا جائی که دوام و بقای آنها را به خطر میاندازند. نمونه مشخص و بسیار گویای این مشکلات را میتوان در مورد صنایع مونتاز و مصرفی کشور خودمان پس از انقلاب مشاهده کرد، محاصره اقتصادی و ندادن لوازم یدکی و مواد اولیه و نظایر آن همه بیانگر ضعف ها و نارسائی های این نوع صنعت است.

در واقع میتوان گفت که این شیوه به هیچ وجه متناسب با خواست ملت و کشوری که میخواهد مستقل از ابر قدرتها زندگی کند و در مقابل ظلم و تجاوزات آنها در سراسر گیتی ایستادگی نماید نیست.

۳ - الگوی ایجاد صنایع سنگین به شیوه تقلید از غرب

برای توضیح این الگو باید بگوئیم که یکی از شیوه‌های صنعتی شدن اینست که برویم و ریشه‌ها و عوامل و شرایط صنعتی شدن غرب را جستجو کنیم و صنایع اساسی و پایه‌ای را که هم‌اکنون غرب برای تولید انواع محصولات خود از آن استفاده می‌کند بشناسیم. آنگاه سعی کنیم درست پا جای پای غرب گذاشته از همان طریق و به همان روشها که غرب حرکت کرده حرکت کنیم و همان هدفها و خواستهائی که غرب از صنعت داشته و دارد ما هم دنبال کنیم. آنگاه با استفاده از تجربیات غرب و استفاده از علوم و فنون پیشرفته امروزی راهی را که غرب طی قرنهای متمادی پیموده تا امروز به اینجا رسیده ما سریعاً طی کنیم و به همانجائی برسیم که امروز غرب رسیده و در واقع به شکل یک رقیب و با تعقیب همان هدفها راه غرب را دنبال کنیم.

شاید بتوان وضعیت ژاپن را به عنوان مثال ذکر کرد. ژاپن برای عقب‌نماندن از قافله تمدن صنعتی درست پا جای پای غرب گذاشت و با ایجاد صنایع سنگین و پرداختن به سرمایه‌گذاریهای زیاد روی تکنولوژی مادر، درست به همان شیوه غرب حرکت کرد (البته این حرکت به کمک خود غرب و به دلایل متعددی انجام گرفت که مورد بحث ما نیست) و امروزه ژاپن یکی از پیشرفته‌ترین کشورهای صنعتی با همان معیارها و ارزشهای غربی است. ژاپن در واقع غرب دیگری است در منتهی‌الیه شرق. لازم به یادآوری است که سرمایه‌گذاریهای امریکا در ژاپن نیز در ایجاد این وضعیت تأثیر مستقیم داشته است.

ژاپن آنچنان معیارها و ارزشهای صنعتی غرب را دنبال کرده است که اکنون دیگر غرب و ژاپن را نمیتوان دو فرهنگ و دو تمدن مختلف دانست، بلکه هر دو پیکر واحدی هستند که مجموعه خصوصیات غرب را در ژاپن میتوان یافت و در ژاپن چیزی جدای از ارزشهای جامعه صنعتی غرب نمیتوان یافت. البته شاید بعضی آداب و رسوم و سنتها باشد که از فرهنگ خاص ژاپنی باقی مانده باشد ولی آنچه مانده از روح و حیات و محتوای قبلی خود خارج گشته و محتوائی همرنگ و همگام با تمدن صنعتی غرب بخود گرفته است. چنانکه میبینیم ژاپن حتی در موضع‌گیری سیاسی نیز یکسره از کشورهای غربی تبعیت میکند.

نمونه دیگر این وضعیت را میتوان کشور ایالات متحده امریکا دانست. گرچه ما

امروزه ایالات متحده را تحت عنوان غرب می‌شناسیم و یا حتی آن کشور را سردمدار تمدن صنعتی غرب به حساب می‌آوریم ولی واقعیت اینست که کشور امریکا «اروپای دومی» است که به تقلید و به تبع اروپای صنعتی بوجود آمده. در واقع، امریکا فرزند خلفی است از اروپا، که هم‌اکنون تازه نفس‌تر در همان خط پدر گام بر میدارد و از پدر نسبتاً پیر خود به مراتب جلو افتاده است. بطوری که هم‌اکنون مجموعه اروپا و امریکا و ژاپن مظهر تمدن صنعتی و نمایشگر فرهنگ واحدی هستند که همان فرهنگ اروپای صنعتی است.

ارزیابی این الگو

از مباحث قبلی به این نتیجه می‌رسیم که پا جای پای اروپا گذاشتن و تقلید همه جانبه از صنعت و تکنیک و علوم و فنون اروپائی و قبول ارزشها و معیارهائی که اروپا را به وضعیت کنونی آن مبدل ساخته است در صورت موفقیت می‌تواند از ما، «اروپای چهارمی» بسازد. حال بد نیست بدانیم این «اروپای چهارم» شدن تا چه حد ممکن است و در صورت امکان با چه مسائل و مشکلاتی همراه است و این روش تا چه پایه با معیارهای قابل قبول ما، یعنی معیارهای اسلامی هماهنگ است.

۱ - مخالفت دنیای صنعتی با این تقلید: اولین مسئله‌ای را که در این رابطه باید به آن توجه داشت اینست که ژاپن و امریکا در شرایطی این تقلید را انجام دادند که با شرایط فعلی ما بسیار متفاوت است، چرا که امریکا در واقع خود فرزند اروپاست و اصولاً هسته اصلی تمدن صنعتی امریکای فعلی، مهاجرین اروپائی هستند و امریکا خانه دوم اروپائیان به حساب می‌آید. ژاپن نیز در شرایط خاص دوران جنگهای جهانی اول و دوم و هنگامی که قدرتهای صنعتی، سخت درگیر مسائل جنگ و قطب بندی‌های مختلف سیاسی و نظامی بودند، از یک موقعیت ویژه استفاده کرد و حتی سرمایه‌گذاری‌های خود امریکا در آن کشور در جهش صنعتی این کشور نقش تعیین کننده داشته و دارد، به هر حال در وضعیت کنونی دنیا که همه کشورهای صنعتی سخت متوجه حرکت‌های فنی و صنعتی سایر ملل هستند و هر حرکتی در این زمینه بدلیل روشن شدن مسائل مربوط به محدودیت منابع اولیه مورد نیاز صنایع، حساسیت زیادی را در آنها ایجاد می‌کند و همچنین بدلیل تسلط و توانائی و یکپارچگی که در دنیای صنعتی برای مقابله با استقلال صنعتی ملتها بوجود آمده، در چنین شرایطی بسیار بعید به نظر می‌رسد که آنها به میل خود

اصلاً اجازه چنین تقلیدی! را نیز به ما بدهند.

۲- محدودیت منابع و ذخائر جهانی: دومین مسئله قابل تأمل در این زمینه، عدم امکان جهانی شدن تمدن صنعتی غرب از نظر منابع زیر زمینی و مواد اولیه است. به این معنی که تمدن صنعتی غرب به شکل فعلی و بامعیارها و ضوابطی که بر آن حاکم است قابل جهانی شدن نیست و منابع و مواد اولیه‌ای را که این صنعت می‌بلعد، تنها به اندازه استفاده یک اقلیت متمدن! موجود است و اگر همه ملتها بخواهند به این شیوه صنعتی

جدول شماره ۱: منابع طبیعی غیر قابل تجدید^۱

منبع	اندوخته معلوم جهانی	مدت دوام طبق مصرف فعلی (به سال)	مدت دوام اگر مصرف با ضریب رشد فعلی افزایش یابد (به سال)
آلومینیوم	1.17×10^9 تن	۱۰۰	۳۱
کروم	7.75×10^8 تن	۴۲۰	۹۵
زغال سنگ	5×10^{12} تن	۲۳۰۰	۱۱۱
کوبالت	4.8×10^9 پاوند	۱۱۰	۶۰
مس	3.08×10^6 تن	۳۶	۲۱
طلا	353×10^6 اونس	۱۱	۹
آهن	1×10^{11} تن	۲۴۰	۹۳
سرب	91×10^6 تن	۲۶	۲۱
منگنز	8×10^8 تن	۹۷	۲۶
جیوه	3.34×10^6 فلاسک	۱۳	۱۳
مولیبدنوم	10.8×10^9 پاوند	۷۹	۳۴
گاز طبیعی	1.14×10^{15} پای مکعب	۳۸	۲۲
نیکل	147×10^9 پاوند	۱۵۰	۵۳
نفت	455×10^9 بشکه	۳۱	۲۰
گروه پلاتین	429×10^6 اونس	۱۳۰	۴۷
نقره	5.5×10^9 اونس	۱۶	۱۳
قلع	4.3×10^6 لانگ تن	۱۷	۱۵
تنگستن	2.9×10^9 پاوند	۴۰	۲۸
روی	123×10^6 تن	۲۳	۱۸

۱ - نقل از کتاب محدودیت‌های رشد - انتشارات جیبی صفحه ۴۰

جدول شماره ۲: میزان مصرف نفت هر یک از کشورها (واحد - هزار بشکه در روز)^۱

محل مصرف	میزان مصرف	درصد به (کل جهان)
امریکا	۱۸,۳۶۵	۲۹
کانادا	۱,۸۳۵	۲/۹
سایر (قاره امریکا)	۴,۱۸۰	۶/۶
جمع قاره امریکا	۲۴,۳۸۰	۳۸/۵
فرانسه	۲,۴۴۵	۳/۹
ایتالیا	۲,۰۱۵	۳/۲
انگلستان	۱,۹۳۰	۳/۱
آلمان غربی	۲,۹۶۰	۴/۷
سایر	۵,۲۸۰	۸/۳
جمع اروپای غربی	۱۴,۶۳۰	۲۳/۲
خاورمیانه	۱,۶۵۵	۲/۶
افریقا	۱,۲۶۵	۲/۱
ژاپن	۵,۴۲۰	۸/۶
شوروی	۸,۴۸۰	۱۳/۴
اروپای شرقی	۲,۰۸۵	۳/۳
چین	۱,۷۰۵	۲/۷
سایر	۳,۶۶۵	۵/۷
جمع آسیا، آفریقا، اقیانوسیه - اروپای شرقی	۲۴,۲۳۰	۳۸/۳
جمع همه کشورها	۶۳,۲۴۰	۱۰۰

شوند، ذخائر موجود به هیچ وجه کافی نخواهد بود. بلکه بهتر است بدانیم همین اقلیت متمدن! نیز هم اکنون برای ادامه راهی که آغاز نموده، سخت دچار مشکلات شده است. بطوری که اگر کل منابع جهان را نیز در اختیار کامل این اقلیت بدانیم، باز تصویر ۳۰ الی ۵۰ سال آینده آنها از نظر تأمین مواد اولیه، بشدت تیره و تاریک است. برای آنکه این مطالب بهتر مفهوم شود به جدولهای شماره ۱ و ۲ مراجعه می کنیم. جدول شماره ۱

۱ - مأخذ: نشریه آماری (B-P سال ۱۹۷۸) نقل از نشریه بررسی تحولات اقتصادی کشور بعد از انقلاب از انتشارات اداره بررسیهای اقتصادی بانک مرکزی دیماه ۱۳۶۰

نشان می‌دهد که هر یک از مواد مورد نیاز صنایع اگر روند مصرف فعلی آنها ادامه یابد، تا چند سال موجودی آنها دوام خواهد آورد. (میزان کل موجودی هر یک از این مواد با توجه به منابع کشف شده و محاسبه منابع احتمالی کشف نشده معین شده است).

جدول شماره ۲ میزان نفت مصرفی روزانه هر یک از کشورها را نشان می‌دهد. چنانکه جدول شماره ۱ نشان می‌دهد بسیاری از مواد فلزی و منابع اولیه تمدن صنعتی غرب اگر مصرفشان به روند فعلی ادامه پیدا کند تا چند سال دیگر تمام خواهند شد. این در حالی است که اکثریت مردم محروم جهان نیز از این مواد، مصرف چندانی ندارند. حال اگر به جدول شماره ۲ توجه کنیم، این واقعیت آشکارتر می‌شود. بطوری که از کل ۶۴ میلیون بشکه نفت مصرف روزانه دنیا، ۱۸ میلیون بشکه آن را کشور ۲۰۰ میلیون نفری امریکا مصرف می‌کند و یک میلیارد جمعیت چین کمتر از ۲ میلیون بشکه به مصرف می‌رساند. اگر فرض کنیم کشور چین نیز طبق همان معیارهای امریکائی صنعتی شود، مصرف نفت روزانه چین ۵ برابر امریکا، یعنی ۹۰ میلیون بشکه می‌شود، که این رقم ۱/۵ برابر کل مصرف فعلی دنیا است. یعنی چین برای اینکه متمدن باشد، باید اجازه ندهد که دیگران حتی امریکا یک قطره نفت مصرف کنند تا آن کشور بتواند فقط برای ۲۰ سال آینده نفت داشته باشد. شبیه این مقایسه در مورد بسیاری از اقلام و مواد دیگر نیز صادق است، آنچنانکه مثلاً اگر مصرف سرانه مس مردم امریکا را چینی‌ها نیز خواسته باشند، کل منابع مس دنیا نمی‌تواند جوابگوی آنها باشد.

این آمار و ارقام بیانگر این حقیقت‌اند که تمدن صنعتی غرب، در ذات خود محرومیت اکثریت مردم جهان را ایجاد می‌کند، لذا برخلاف آنچه که غرب ادعا می‌کند پیمودن راه غرب توسط سایر ملتها مقدور نمی‌باشد و بشریت را به خوشبختی نمی‌رساند.

۳ - مخالفت تعالیم الهی و اسلامی با معیارهای صنعت غربی: سومین و اصلی‌ترین دلیلی که باعث می‌شود جامعه اسلامی دنباله روی و تقلید از غرب (الگوی سوّم) را مناسب ندانسته و آنرا راه نجات و رستگاری خود و سایر ملتها نداند، مخالفت اصول و معیارهای مورد قبول اسلام با معیارها و ضوابط حاکم بر الگوی صنعت غرب است. چرا که صنعتی شدن به شیوه و شکل دنیای صنعتی غرب مستلزم آنست که همه آنچه را که حیات صنعت غرب وابسته آن است و آنها برای ادامه حیات خود به آن متوسل می‌شوند، جامعه اسلامی نیز انجام دهد، مثلاً برای تهیه مواد اولیه و بدست آوردن بازار فروش

محصولات خود، به استعمار سایر ملل پردازد و انواع تجاوزها و قتل و غارتها و سلطه‌گریها را مجاز بداند. بدیهی است که تعالیم الهی و انسانساز اسلام که ملت ما خود را مقید به تبعیت از آن میداند هرگز اجازه چنین جنایاتی نمی‌دهد. در این مورد یعنی معیارها و ضوابط و اصول حاکم بر صنعت غرب و تفاوت آن با معیارها و اصول اسلامی در قسمت بعد مشروحاً توضیح می‌دهیم.

۴ - نفی الگوهای موجود و بررسی معیارهای اسلامی در زمینه صنعت

شک نیست که ما در همه چیز علی‌الاصول باید بنا را بر این بگذاریم که با غرب فرق داریم. برای اینکه اصولاً نگرش ما در معنی انسان و معنی سعادت انسان با نگرش غرب فرق می‌کند. انسان در یک بینش مادی تعریفی دارد و در بینش معنوی تعریف دیگری دارد. سعادت انسان نیز در هر یک از این دو جهان‌بینی معنی خاصی دارد. در استفاده از طبیعت و داشتن صنعت و شیوه صنعتی شدن هم ما باید به جهان‌بینی خودمان و به اسلام رجوع کنیم و ببینیم مبانی فکری ما چه نوع صنعتی را اقتضا میکند. خلاصه اینکه صنعت برای ما هدف نیست، بلکه وسیله‌ایست در خدمت آن هدف نهائی و سعادت‌ی که برای نوع انسان تصور میکنیم. باید ببینیم صنعت تا چه اندازه ما را در رسیدن به آن هدف و دستیابی به آن سعادت کمک میکند. جامعه اسلامی با اتکاء به بینش اسلامی، ارزشها و معیارهایی را بر صنعت حاکم می‌داند، که با ارزشها و معیارهای حاکم بر صنعت، در جوامع مادی غرب، تفاوت بنیادین دارد. این تفاوتها باعث می‌شود که راه و مسیر و اهداف صنعت در جامعه اسلامی تا حدود زیادی با مسیر و اهداف صنعت غرب، اختلاف داشته باشد. با توجه به این مقدمه، بدیهی است که ما نمی‌خواهیم تکرار کننده غرب باشیم ولی این سخن به معنی این نیست که ما می‌خواهیم به عصر حجر برگردیم و یا زندگی انسانهای هزاران سال قبل را طالبیم، بلکه منظور این است که ما توسعه صنعتی و استفاده از تکنولوژی را صرفاً در قالب ارزشها و معیارهای اسلامی خواهانیم. به همین دلیل در این قسمت از بحث، نظرگاههای جامعه اسلامی را در مورد چند بخش از صنعت مطرح می‌کنیم تا نمونه‌ای باشد برای روشن شدن نوع برخورد جامعه اسلامی با ابعاد مختلف صنعت.

۱ - صنایع نظامی

ما می‌گوئیم جامعه اسلامی ناچار است بماند. برای اینکه هر انسانی، هر جامعه‌ای خواهان بقای خود است و بخصوص جامعه اسلامی در خود وظیفه‌ای احساس میکند که باید بماند تا آن وظیفه را به‌انجام رساند. آن وظیفه عبارت است از تزکیه و تصفیه خویش و نیز نجات جهان از ظلمات و تنگناهای ناشی از مادیگری و بی‌خدائی و ایجاد شرایط بازگشت انسانها به فطرت پاک و خدائی خویش. حال این جامعه که می‌خواهد بماند، مسلماً دشمنانی دارد و اصولاً این هدفها که بر شمردیم به‌شدت مورد کینه و دشمنی جهان‌خواران کنونی است. این دشمنان نیز به‌انواع سلاحها مجهزند. آیا جامعه اسلامی میتواند در مقابل آنها با تیر و کمان و شمشیر و نظایر آن بجنگد؟ یا باید از نظر سلاحهای جنگی آمادگی مقابله با آنها را داشته باشد؟ مسلماً این آمادگی ضروری است. لذا باید صنایع نظامی داشته باشد و این صنایع باید بتواند در مقابل صنایع غرب ایستادگی کند. البته اگر ما در جهانی زندگی می‌کردیم که غیر از ما جامعه دیگری نبود و یا جوامع دیگر قصد بلعیدن ما را نداشتند، شاید ما بر اساس بینش اسلامی خود به‌سراغ ساختن جنگ‌افزارهای مدرن نمی‌رفتیم چنانکه امام امت نیز فرمودند که^۱ «ما میل داریم همه عالم در صلح و صفا باشند. ما اگر قدرت داشتیم اصلاً باروت را از بین می‌بردیم، قوای منفجره را از بین می‌بردیم...» ولی چون وضع فعلی جهان آنچنان که ما می‌خواهیم نیست ضرورتاً باید به‌تکنولوژی نظامی خود اهمیت دهیم و به مصداق آیه^۲ «وَأَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ» عمل کنیم.

ویژگی خط مشی نظامی جامعه اسلامی: البته نباید فراموش شود که جهت‌گیری کلی و خط مشی نظامی جامعه اسلامی در درجه اول بر پایه سلاح ایمان و بسیج توده‌های میلیونی مردم است. لذا حتی، در مقابله نظامی با دنیای استکباری هم، دچار آنچنان مسابقه تسلیحاتی با صنایع نظامی غرب نخواهد شد. توسعه صنایع نظامی ما نیز مبتنی بر خط مشی خاصی است، که بکلی با خط مشی تسلیحاتی دشمنان که بدون پشتوانه ایمانی

۱ - قسمتی از بیانات امام خمینی که در تاریخ ۱۳۶۰/۵/۲۷ در جمع فرماندهان و اعضای شورای عالی سپاه پاسداران و گروهی از دبیران ایراد فرمودند.

۲ - سورة انفال آیه ۶۰ - برای مقابله با دشمن تا آنجا که در توان دارید اسباب و لوازم و توانائی فراهم کنید....

و بی حضور و تأیید مردم و با تکیه بر اسلحه عمل می کنند، متفاوت است. جامعه اسلامی در مبارزه با دشمنان و دفاع از خود، در کنار توانائی نظامی، کوشش می کند از طریق فرهنگی و با تبلیغ پیام رهایی بخش اسلام و نفوذ در فطرت پاک انسانها دشمن را از نیروی انسانی خلع سلاح کند و توده های پاک انسانی را در سراسر جهان برای مقابله با او به میدان آورد. ولی به هر حال جامعه اسلامی ناچار است در حد توان و تا آن مقدار که به وابستگی کشانده نشود، برای همین توده های انسانی وسیله دفاع مناسب فراهم آورد و این مسئله خود مستلزم نوعی صنعتی شدن و داشتن صنایع نظامی است.

۲ - صنایع داروئی و بهداشتی

دومین مسئله ای که باز در ارتباط با حفظ و دوام و بقای جامعه، در زمینه تکنیک و صنعت، میتوانیم بگوئیم، مسئله بهداشت است. هر جامعه ای که میخواهد بماند باید به بهداشت و سلامت جسمی افراد خود توجه داشته باشد. هیچگاه آن ناتوانیهای بشر در مقابله با بیماریها و آفات را نمیتوان یک ارزش معنوی دانست. جامعه اسلامی هرگز بیماری و عدم بهداشت عمومی را بر سلامت اجتماع ترجیح نمیدهد. ما هرگز مرگ و میر اطفال معصوم و بیگناه و ناتوانیهای جسمی معلولین و بیماران را بعنوان سنت اسلامی نمیپذیریم. جامعه اسلامی طاعونهای مرگ آفرین و وبای همه گیر را که چون بادی خزان مردم جوامع را درو می کرد ارج نمیگذارد. بلکه آنچه در اسلام به آن سفارش شده رعایت بهداشت و تندرستی است تا جائی که نظافت از نشانه های مؤمن قلمداد شده است.

بنابراین رعایت بهداشت و پرداختن به تکنولژی و صنعت مربوط به آن از اهم وظایف حکومت اسلامی است. لذا آن صنعت و تکنولژی که وسایل و لوازم بهداشتی و داروئی تهیه میکند و ابزار و لوازمی که در بهبودی بیماران مورد استفاده قرار میگیرد و تأسیسات و تجهیزاتی که فضای مناسب برای درمان و بهداشت جامعه فراهم میکند همه مورد قبول و خواست جامعه اسلامی است. ولی در این زمینه هم جامعه اسلامی باید رعایت مصالح اقتصادی و سیاسی خودش را بنماید و مصرف کننده و یا تقلید کننده صرف روش ها و تکنیک دیگران نباشد و در تولید و مصرف انواع وسایل داروئی و بیمارستانی اصل خودکفائی و تکیه بر منابع داخلی را رعایت بنماید. در همین زمینه

است که مثلاً استفاده از گیاهان طبی موجود در جامعه و روش‌های بکارگیری آنها باید مورد توجه قرار گیرد، تا جایی که بتواند حتی الامکان جای مواد دارویی که از خارج وارد می‌شود و وابستگی را بدنبال دارد، بگیرد.

۳ - صنایع غذایی - کشاورزی مکانیزه

در ادامه این بحث به عامل دیگری میرسیم که در حفظ و دوام و بقای جامعه نقش داشته و برای بهداشت جامعه هم ضروری است و آن مسئله تغذیه مناسب و تهیه مواد و امکانات خوراکی سالم و کافی است. بخصوص اگر توجه کنیم که در حال حاضر بعلت وجود بهداشت نسبی، جلو بسیاری از مرگ و میرها گرفته شده و افزایش جمعیت یا حداقل، انبوهی فعلی جمعیت، خودبخود مسائلی را در رابطه با تهیه غذا و مواد خوراکی برای این جمعیت بوجود آورده است. بر این اساس جامعه اسلامی برای ادامه حرکت خود احتیاج به کشاورزی و صنعت غذایی مناسبی دارد که بتواند تکافوی نیازهای غذایی اجتماع را بنماید. آن نوع کشاورزی که بازده محصولش با رعایت مصالح دراز مدت زمین زیاد باشد و کشور را از وابستگی به خارج برهاند. در ادامه همین جریان، مسئله استفاده از سموم و آفت کشها در حد مناسب و ضروری پیش می‌آید و همچنین نیاز به ماشین آلات و ابزاری که بهره‌وری و بازده را بهنگام استفاده از زمین حتی المقدور بیشتر کند و دسترسی به آبها را تا حد ممکن افزایش دهد مطرح میشود. لذا جامعه اسلامی در این زمینه هم از صنعت و تکنولوژی باید بهره گیرد و شرایط رشد و توسعه آنرا فراهم نماید.

۴ - صنایع حمل و نقل

همگام با بهبود بهداشت و افزایش جمعیت و لزوم استفاده از زمینها و منابع جدید برای تغذیه سالم و کافی، مسئله دور بودن مسافت‌ها و لزوم استفاده از وسایل حمل و نقل انسان و کالا پیش می‌آید. چرا که فراوانی جمعیت خود بخود سبب میشود که مردم از نقاط دور و نزدیک زمین برای تهیه مسکن و خوراک استفاده کنند و چون آب و هوای هر منطقه، تنها محصولات معینی را می‌پروراند، ناچار باید یک نظام سریع حمل و نقل در جهان پر جمعیت موجود باشد تا بتواند نیازها و مازادهای محصولات هر منطقه را جا

به جا نماید و نیروی انسانی لازم را در سریعترین حد ممکن به هر منطقه برساند. لذا در این زمینه هم قطعاً جامعه اسلامی باید بتواند تسهیلات هر چه بیشتر و بهتری را در اختیار داشته باشد و متناسب با امکانات و با رعایت مصالح نسلهای آینده در میزان بهره‌برداری از ذخائر و منابع، دست به تولید این وسایل بزند. در واقع صنایع حمل و نقل از ضروریات یک جامعه اسلامی است، ولی کیفیت و کمیت این وسایل را ارزشهای اسلامی و اولویتهای متناسب با عدل و قسط الهی تعیین میکند.

۵ - صنایع سنگین (تکنولوژی مادر)

برای تولید و تهیه وسایل و لوازم مختلفی که تاکنون از آن یاد کردیم و بطور کلی برای اینکه زمینه مناسب جهت تولید مستقل و خودکفا برای کلیه صنایع مملکت اسلامی فراهم شود، استفاده از تکنولوژی‌های «مادر» نظیر صنایع ذوب آهن و ذوب سایر فلزات و ایجاد کارخانجاتی برای تهیه انواع آلیاژها و ماشین‌آلات صنعتی لازم میشود. بطوری که بدون داشتن صنایع سنگین استقلال صنعتی و در نتیجه استقلال اقتصادی غیرممکن است و قطعاً جامعه‌ای که از نظر اقتصادی نتواند در بلند مدت مستقل باشد، امیدی به حفظ استقلال سیاسی آن نیز نمی‌رود.

بر این اساس صنایع سنگین بعنوان تغذیه‌کننده صنایع مصرفی و خدماتی، عامل مهمی است که در رویارویی با استکبار جهانی در جبهه اقتصادی، می‌توان بر آن تکیه زد و هجومهای دشمن را دفع کرد و مانع نفوذ و تسلط آنها بر اقتصاد کشور شد. بخصوص اگر رسالت جمهوری اسلامی در کمک و یاری مستضعفان جهان در مقابله با مستکبران را در نظر داشته باشیم، لزوم توجه همه جانبه به این سنگ زیرین بنای صنعتی، بیشتر حس می‌شود. زیرا برای همه ملت‌های بپاخاسته و آنها که بعد از مبارزات پیگیر و خونبار خود به ابتدای جاده استقلال میرسند، عبور از تنگه پر پیچ و خم و کمینگاه فشار اقتصادی، سخت دشوار است و چه بسا نهضت‌ها و انقلاب‌هایی که در دوران اخیر با وجود میل شدیدی که به استقلال داشتند، سرانجام پس از پیروزی بر دشمن در مرحله سازندگی، برای کسب امتیازات اقتصادی و صنعتی مجدداً به روی ابرقدرتها آغوش گشودند، چرا که راه دیگری نمی‌شناختند. اکنون جمهوری اسلامی باید با تکیه بر رشد و گسترش صنایع سنگین و تکنولوژی مادر، علاوه بر آنکه استقلال فنی و صنعتی خود را

محقق می‌سازد، نقطه‌امیدی برای همه مستضعفان و آزادیخواهان جهانی باشد و آنها مطمئن باشند که تجربیات و امکانات صنعتی ایران توانائی جوابگوئی به‌احتیاجات اولیه آنها را دارد و بدینگونه یکی از مهمترین شرایط حفظ استقلال و عدم وابستگی آنها را به‌برق‌درتها فراهم آورد.

۶ - صنایع سبک و دستی

تأکید روی تکنولوژی جدید و روی‌آوری به‌صنایعی که قبلاً از آن یاد کردیم هرگز نباید موجب پیدایش این تصور شود که ما باید صنایع بومی و محلی خود را فراموش کرده و بکلی از نظام تولید سنتی خودمان فاصله بگیریم چرا که استفاده از صنایع سبک و بومی دارای یک سری مزایای ویژه می‌باشد، که چشم‌پوشی از آنها به‌هیچ وجه به‌سود سیستم اقتصادی و صنعتی کشور نخواهد بود. این صنایع، زمینه مناسبی برای حرکت ملایم و مداوم بخشی از صنعت که محصولات سبک و مصرفی جامعه را تولید می‌کند، می‌باشد. عمده‌ترین مزایای خاص اینگونه صنایع را چنین می‌توان بر شمرد.

الف: این صنایع یکی از کانالهای تولید و شاید خودکفاترین بخش از صنایع ما، در راه کسب استقلال صنعتی خواهند بود. در شرایطی که دشمن با سود جستن از زنجیرهائی که از قبل، صنایع مدرن ما را با منافع او پیوند زده است، سعی می‌کند در جبهه اقتصادی به‌ما فشار آورد، اهمیت خودکفا بودن این نوع تولیدات بومی و سنتی، بیش از همیشه قابل درک است.

ب: این صنایع میتوانند بسیاری از بیکاران فصلی، افراد نیمه وقت، بازنشستگان نظام اداری و کارگری و زنان خانه‌دار ما را در درون خود جذب کنند. چرا که سنگینی و نظم کارهای صنعتی و اداری را ندارند و افراد میتوانند متناسب با وضعیت جسمی و اوقات بیکاری و توانایی خود به‌میل و با انتخاب خود ساعاتی از شبانه‌روز را به‌تولید پردازند و از طریق مجموع این تولیدات، هم قسمت اعظم نیازهای سبک شهری و روستایی در زمینه‌هایی چون پوشاک، خوراک، وسایل و ابزار منزل و سایر مصارف خانگی و شخصی را تأمین نمایند و هم در آمدی کمکی برای خود و خانواده خود داشته باشند.

ج: بدلیل عدم لزوم هزینه‌های سنگین و تأسیسات عظیم برای ایجاد اینگونه

صنایع، گسترش آنها تا دورترین نقاط شهری و روستائی بسادگی ممکن است و از این طریق جلو هجوم روستائیان به مراکز شهری و مهاجرت‌های بی‌رویه که اکثراً در جستجوی درآمدی بیشتر و کاری مناسب به شهرها روی می‌آورند تا حد زیادی گرفته می‌شود.

د: یکی دیگر از مزایای توجه به صنایع بومی و سنتی، استفاده از تجربیات و اطلاعات علمی و فنی صنعت کاران و هنرمندان سنتی است. زیرا آنها در حقیقت حامل میراث فنی و صنعتی کشور هستند و قطعاً نمی‌باید با بی‌توجهی به این صنایع سبب شویم، این میراث فرهنگی، همراه با خود این هنرمندان که اکثراً هم سالخورده هستند، به‌گور سپرده شود. بعکس چنانچه ما بتوانیم حساب شده و با برنامه‌ریزی دقیق به آن توجه کنیم و زمینه رشد و شکوفائی این میراث فنی و صنعتی را فراهم آوریم، در آینده می‌توانیم شاهد حضور فنون و تکنیک‌هایی باشیم که از یکطرف پا به پای صنعت معاصر، گام بر می‌دارد و از طرف دیگر، ریشه در اعماق فرهنگ و سنت‌های علمی و صنعتی جامعه ما دارد.



با توجه به آنچه گفته شد، در قسمت بعد، بعضی اصول کلی را نام می‌بریم که می‌توان از آنها به عنوان معیارهایی در جهت تشخیص لزوم یا عدم لزوم یک صنعت و همچنین کمیت و کیفیت کالاهای تولیدی آن استفاده کرد.

خصوصیات کلی صنعت در جامعه اسلامی

باید بگوئیم که صنعت در جامعه اسلامی و صنعتی که از طریق نفی الگوی غرب و پیروی از الگوی چهارم باید حاصل شود دارای دو دسته ویژگی‌های کلی است. یک سلسله خصوصیات سلبی و یک سری خصوصیات ایجابی. یعنی یک سلسله خصوصیات که صنعت جامعه اسلامی باید از آنها دور و برکنار باشد و یک سلسله خصوصیات که در یک جامعه اسلامی لازمه صنعت است و باید سعی کنیم تا حد ممکن صنعت ما از آن خصوصیات برخوردار باشد. حال به‌دسته‌بندی هر یک از این دو خصوصیات می‌پردازیم:

الف - خصوصیات سلبی: صنعت در جامعه اسلامی باید حتی‌المقدور از این

خصوصیات بر کنار باشد.

- ۱ - چون جامعه اسلامی نسبت به حفظ ذخائر و منابع متعلق به نسلهای آینده خود را مسئول میداند لذا صنعت جامعه اسلامی مصرف کننده بی حساب ذخائر و منابع معدنی نیست.
 - ۲ - چون اسلام عظمت انسان را در رفاه مطلق نمی داند، صنعت اسلامی اصل را بر هر چه مرفه تر نمودن انسان نمی گذارد، لذا آن نوع تولیدات که فقط در جهت تن پروری و تنبلی انسان است برای مصارف عمومی تولید نمیشود.
 - ۳ - انگیزه های سود جوئی و منفعت طلبی محض نباید بر صنعت اسلامی حاکم باشد. لذا هر نوع عملکرد و خط مشی که مبتنی بر اصالت سود باشد در صنعت اسلامی جائی ندارد.
 - ۴ - صنعت اسلامی باید به گونه ای باشد که در خدمت ایجاد جاذبه های جنسی قرار نگیرد. بنابراین تولید آن نوع محصولات صنعتی که باعث رشد و گسترش فحشا در جامعه میشود ممنوع است.
 - ۵ - صنعت اسلامی نباید تولید کننده کالا و لوازم برای مصارف غیر طبیعی و تجملی باشد، یعنی نباید آن نوع کالاهائی که جهت برتری جوئیهای شرک آمیز و کسب منزلت و موقعیت اجتماعی مورد استفاده قرار میگیرند، تولید شود. به عبارت دیگر صنعت نباید در خدمت طبقات ثروتمند و زورمندان، بعنوان ابزاری جهت تظاهر خصوصیات استکباری آنها باشد.
 - ۶ - صنعت اسلامی در ابعاد نظامی نباید منطبق بر هدفهای جهان خواری و تجاوز به سرزمینهای دیگران باشد. لذا آن نوع تولیدات نظامی که تنها در این جهت میتوانند مورد استفاده قرار گیرند در صنعت اسلامی جائی ندارند.
 - ۷ - بالاخره در یک کلام میتوان گفت که اصل پرهیز از اسراف و تبذیر باید بر خط مشی صنعت اسلامی حاکم باشد. لذا هر نوع بهره برداری از طبیعت و ذخائر معدنی و صرف منابع مالی و انسانی جامعه که منطبق با این اصل نباشد ممنوع است.
- ب - خصوصیات ایجابی: (خصوصیات ضروری و اجتناب ناپذیر صنعت اسلامی)
- ۱ - از آنجائی که خود کفائی جزء اصول مسلم صنعت ما است، پرداختن به صنایع مادر و اصلی باید در ردیف اولین اقدامات ما در زمینه صنعتی شدن باشد. تا از این طریق زمینه مناسب، جهت رشد سایر بخشهای صنعتی به صورت مستقل از ابر قدرتها فراهم

شود و دانشگاه‌های ما نیز هر چه زودتر باید آماده شوند تا در کشور ما پشتوانه علمی و فنی و تحقیقاتی برای «صنایع مادر» بوجود آورند.

۲ - چون خصیصه منفعت طلبی و تجمل‌گرایی در صنعت ما جایی ندارد، کالاهای مصرفی و صنعتی ما باید بگونه‌ای ساخته شوند که حداکثر عمر مفید را داشته باشند.

۳ - به جهت صرفه‌جویی در نیرو و امکانات، باید تنوع تولید کالاهای مشابه به حداقل برسد تا هم در ساخت، هم در نگهداری، هم در آموزش و نیز در کاربرد آنها کمترین مقدار هزینه و امکانات صرف شود و قطعات سالم ابزار و ماشین آلات از کار افتاده، قابل استفاده در سایر ابزار مشابه سالم باشد.

۴ - اصل امکان بهره‌مندی عمومی باید بر صنعت حاکم باشد بطوری که همیشه امکانات و ظرفیت‌های تولیدی برای تولید کالاهائی صرف شود که تعداد بیشتری از مردم بتوانند از آن تولیدات بهره‌مند شوند. در همین رابطه است که مثلاً به جای شعار هر ایرانی باید یک پیکان داشته باشد (که نه ممکن است و نه لازم) این شعار مطرح میشود که هر ایرانی باید به وسائط نقلیه مناسب دسترسی داشته باشد و برای تحقق این شعار، سیاست اصلی تولید وسائط نقلیه در حال حاضر باید تولید وسائط نقلیه عمومی باشد. بدیهی است که صنعت اتومبیل‌سازی یک مثال بود و این موضوع در مورد تمام کالاهائی که مصارف عمومی دارند صادق است.

۵ - چون انسان و حفظ ارزشهای معنوی انسانی او برای ما یک اصل اساسی است، در صنعت ما باید شرایط کار و روابط مربوط به آن بگونه‌ای باشد که همه احساسات و عواطف و ابتکارات انسانی امکان بروز و ظهور داشته باشند و کار در محیط صنعتی و همچنین مصارف صنعتی موجب از خود بیگانگی انسان نشود و تا موقعی که نیروی انسانی لازم در اختیار است حتی الامکان از طرحهائی که نیروی انسانی بیشتری را به خدمت میگیرند استفاده شود.

۶ - روی آوردن ما به صنعت جدید نباید موجب وداع ما با صنایع سنتی و کوچک خودمان باشد. لذا صنایع کوچک و محلی و صنایع سبک و دستی و بومی باید جایگاه ویژه مهمی در نظام صنعتی ما داشته باشند و زمینه‌های حفظ و گسترش و توسعه آنها در برنامه‌های دولت فراهم شود.

۷ - دولت اسلامی باید در فکر ایجاد جبهه‌ای صنعتی، متشکل از کشورهای

مستقل و غیر وابسته، برای تبادل تجربیات و تولیدات و مواد اولیه باشد. تا از این طریق هر کشور بتواند بدون قربانی شدن در برابر هدفهای سیاسی و اقتصادی مبتنی بر سلطه‌جوئی کشورهای صنعتی، کمبودهای خود را رفع نماید و خود نیز رفع کننده کمبود دیگران باشد، بدیهی است در این زمینه نیز کشورهای اسلامی غیر وابسته در اولویت خاصی قرار دارند.

۸ - برای حمایت از تولیدات داخلی سیاست وارداتی دولت باید بگونه‌ای باشد که جلوی ورود کالاهائی که مشابه آن در داخل تولید میشود گرفته شود. هر چند ممکن است کیفیت تولید داخلی در ابتدای تولید در مقایسه با نوع خارجی از مرغوبیت کمتری برخوردار باشد، ولی مسلماً ملت ما این کمی مرغوبیت را برای رسیدن به خودکفائی و حفظ استقلال تحمل خواهد کرد و آنرا بر مرغوبیت کالاهائی که ما را وابسته میسازد ترجیح خواهد داد.

تحلیلی از وضعیت صنعت در ایران و مسیر آینده آن

تاریخچه

در بیان سابقه صنعت جدید در ایران می‌توان از یک سلسله اقدامات و برنامه‌ریزی‌هایی که بیشتر توسط امیرکبیر و امثال او انجام گرفت آغاز کرد و همچنین از بعضی فعالیت‌های انجام گرفته در دوران حاکمیت رضاخان نام برد ولی از آنجا که اهداف و برنامه‌های جریانی که امیرکبیر در رأس آن بود تعقیب نشد و اقدامات رضاخانی نیز دچار وقفه‌ای نسبتاً طولانی (از شهریور ۲۰ تا اوایل دهه ۴۰) گردید، آغاز فعالیت‌های صنعتی فعلی در ایران را باید همان برنامه به اصطلاح «انقلاب سفید» سال ۴۱ محسوب کرد.^۱

بررسی علل و انگیزه آنچه بعنوان انقلاب سفید مطرح شد نیازمند بحث‌های طولانی است ولی اگر بخواهیم بطور خلاصه در این باره سخن بگوییم باید ریشه اصلی این برنامه را در سیاست جهانی آمریکا در آن دوران که به دست‌کندی (رئیس‌جمهور وقت آمریکا) اجرا می‌شد، جستجو کرد.

در این دوران آمریکا و سایر کشورهای استعمارگر با یک سلسله نهضت‌ها و انقلاب‌های رهایی بخش در سراسر کشورهای جهان سوم مواجه بودند و سرکوب‌های

۱ - تذکر این نکته لازم است که اقدامات امیرکبیر و امثال او در جهت صنعتی کردن ایران با آنچه توسط رضاخان انجام گرفت تفاوت داشت. این تفاوت ناشی از آن بود که امیرکبیر مردی آزاده و مخالف سلطه بیگانگان بر ایران بود و رضاخان از ابتدا توسط بیگانگان به قدرت رسیده بود. صنعت رضاخانی نهایتاً نمی‌توانست استقلال صنعتی ایران را تأمین کند هرچند که نسبت به آنچه در دوره محمدرضا به نام صنعتی شدن کشور صورت گرفت، ترجیح داشت. برای پی بردن به تفاوت اقدامات امیرکبیر و امثال او با اقدامات رضاخان کافی است بدانیم که واحدهای صنعتی ایجاد شده توسط امثال امیرکبیر چون خاری در چشم بیگانگان بود و برای نابودی و عدم موفقیت آن دست به هزاران توطئه می‌زدند ولی همان بیگانگان از اقدامات رضاخانی شدیداً حمایت می‌کردند.

نظامی و لشکرکشی‌های استعماری نه تنها آتش این انقلابها را خاموش نکرده بود، که به شعله‌های این آتش سوزندگی بیشتری داده بود. در این هنگام بود که کندی بعنوان سخنگوی یک سیاست استعماری با شیوه‌ای نو پا به میدان گذاشت و برنامه ایجاد اصلاحات و تغییرات سطحی و ظاهری را بعنوان اقداماتی در جهت ایجاد یک دریچه اطمینان برای جلوگیری از انفجار عظیم انقلاب‌های رهایی بخش در کشورهای زیر نفوذ امریکا آغاز کرد. بدنبال همین سیاست بود که شاه نیز می‌بایست دست به اقداماتی می‌زد و سرانجام طرح اولیه این اصلاحات بعنوان اصول انقلاب شاه و ملت اعلام گردید. این اصول در جهت دستیابی به سیاست مورد نظر کندی و دستگاه حکومتی امریکا شامل مواد متعددی بود که بررسی یکایک آنها در اینجا مورد نظر ما نیست. آنچه در ارتباط با صنعت می‌توان گفت این است که مطابق این برنامه می‌بایست تحولی مناسب در جهت تغییر مناسبات اجتماعی بعمل آید تا جامعه از حالتی که روابط فئودالی و ارباب و رعیتی بر آن غلبه داشت به حالتی متناسب با یک جامعه شبه صنعتی تبدیل شود تا هم با ایجاد مختصر تغییری در شکل و ظاهر کشور، بتوان افکار عمومی را که به شدت طالب رشد و توسعه صنعت بود فریب داد و هم در جهت وابستگی هرچه بیشتر کشور به امریکا زمینه‌ها و راههای نفوذ مناسب ایجاد کرد.

برنامه امریکا که همزمان با ایران در تعدادی از سایر کشورهای جهان سوّم نیز اجرا می‌شد در درجه اول بر اصلی استوار بود که «اصلاحات ارضی» نامیده می‌شد. در این اصلاحات ارضی، دولت زمینهای مالکان بزرگ و فئودالها را که در روستاها به ارباب موسوم بودند می‌گرفت و میان روستائسانی که بر سر همان زمینها کار می‌کردند تقسیم می‌کرد. نتیجه این به اصطلاح اصلاحات این شد که مالکان و فئودالها با ثروتی که اندوخته بودند و پولی که از بابت زمینهای خود از دولت دریافت کرده بودند رو به شهرهای بزرگ آوردند و به سرمایه‌گذاری در صنعت پرداختند، صنعتی که کشور را هرچه بیشتر به سوی مصرف و وابستگی می‌کشاند. کشاورزان نیز که آمادگی و امکانات کافی برای اداره زمینهای بدست آمده را نداشتند، روستاها را رها کردند و به عنوان کارگر کارخانه و یا مصرف کننده وسائل رفاهی تولید شده توسط کارخانه در حاشیه شهرها جای گرفتند. بی‌توجهی دولت به روستاها و توسعه و رونق سریع و کاذب شهرهای بزرگ از عوامل مؤثر در این گرایش بود.

در اثر این تحول بود که برنامه تبدیل فئودال و ارباب روستائی به کارخانه‌دار شهری آغاز گردید و به اصطلاح نقطه عطفی در روند صنعتی شدن کشور ایران بوجود آمد و متعاقب آن کشاورزی کشور نیز رو به نابودی رفت. اکنون به بررسی وضعیت صنعتی که در پی این اقدامات بوجود آمد، می‌پردازیم.

خصوصیات صنعت در دوران طاغوت

این خصوصیات را می‌توان به سه دسته عمده تقسیم کرد:

الف: خصوصیات عمومی و مشترک بخشهای مختلف صنعت ایران.

ب: خصوصیات ویژه صنایع متعلق به بخش خصوصی.

ج: ویژگیهای صناعی که در مالکیت دولت بوده و با مدیریت دولتی اداره

می‌شدند (صنایع دولتی).

الف: خصوصیات عمومی و مشترک بخشهای مختلف صنعت ایران

۱ - دخالت بیگانگان در انتخاب نوع و جهت صنعت ایران: تأثیر بیگانگان در

انتخاب نوع و کمیت و کیفیت تکنولوژی و صنعت در ایران تا آنجا بود که گاه هیأت‌های بلند پایه کمپانیهای مختلف امریکایی و اروپایی به یکباره در گروه‌های چند صد نفره برای بستن قرارداد با مسئولین و صاحبان صنایع به ایران می‌آمدند و با اقامتی طولانی تکنولوژی مورد نظر خودشان را در کمیتی حساب شده به دست اندرکاران صنعتی ایران عرضه می‌کردند. ارتباط بین منافع بیگانگان و سیاستهای صنعتی کشور ما در این اواخر به حدی بود که حتی اکثر سرمایه‌گذاریهای به اصطلاح صنعتی ایران در داخل یا خارج از کشور به وضوح در جهت نجات مؤسسات و شرکتهای ورشکسته یا در حال ورشکستگی انجام می‌گرفت. نمونه بسیار آشکار آن خرید سهام کروپ آلمان بود که به منظور کمک به کمپانی کروپ صورت گرفت. نمونه دیگر ایجاد خط مونتاژ بعضی از انواع اتومبیل‌هایی بود که در همان زمان طاغوت نیز عدم مرغوبیت آنها مسلم بود و تنها به منظور نجات کمپانی جهانی سازنده آن، در ایران مونتاژ می‌شد و پس از مدتی نیز به دلیل عدم مرغوبیت، تولید آن متوقف شد. هدف استعمارگران از این اقدامات عمدتاً از

بین بردن صنعت ملی و ممانعت از پا گرفتن و استوار شدن بعضی فعالیت‌های اصولی و مستقل و نیز ایجاد و گسترش روحیه مصرفی و رفاه‌زدگی بود. در ادامه این راه بود که می‌توانستند تکنولوژی نامناسب و مخالف با مصالح ملی و عمومی را بر جامعه ما تحمیل کنند.

البته ریشه اصلی وابستگی صنعتی ایران در برنامه‌ریزی‌های کلی و پایه‌ای بود که از طریق تعیین ضوابط و مقررات پولی و بانکی و اعتبارات ارزی و سایر تصمیمات سیاسی، اقتصادی در جهت تأمین منافع بیگانگان انجام می‌گرفت.

۲ - عدم ارتباط واحدهای صنعتی با یکدیگر و وابستگی شدید صنایع به خارج: شرط اصلی یک صنعت مستقل این است که کار یک واحد صنعتی توسط واحدهای دیگر تکمیل شود و در واقع واحدهای صنعتی مکمل یکدیگر باشند ولی چنین چیزی در ایران وجود نداشت. زیرا هر یک از واحدهای مختلف صنعتی ایجاد شده در کشور ما در رابطه با یک نیاز واقعی و بر اساس سنجش امکانات و ظرفیتهای صنعتی واحدهای دیگر بوجود نیامده بود، بلکه صرفاً در رابطه با شرکتها و مؤسسات صنعتی خارجی و نیازها و امکانات آنها ایجاد شده بود و در واقع هر یک از این مؤسسات در داخل کشور ما همچون جزیره‌های پراکنده‌ای بودند که هیچ ارتباطی به یکدیگر نداشتند ولی هر یک از آنها را هزاران عامل علمی، فنی و نیازهای مربوط به مواد اولیه، ماشین‌آلات، قطعات یدکی و تعمیرات، به «کارخانه مادر» در کشورهای خارج پیوند می‌داد.

هنگامی که کار محاصره اقتصادی ما از طرف دشمن بالا گرفت معلوم شد که واحدهای صنعتی داخلی ما در جزئی‌ترین قطعات خود نیز به شدت نیاز به خارج داشتند و از مؤسسات مختلف داخلی در جهت رفع نیازهای سایر واحدها چندان کاری ساخته نبود و بدین ترتیب عدم ارتباط واحدهای صنعتی داخلی با یکدیگر و وابستگی آنها به خارج آشکار شد.

۳ - عدم ارتباط واحدهای صنعتی با مراکز آموزشی و تحقیقات علمی: یکی دیگر از ویژگیهای صنایع در دوران طاغوت این بود که به دلیل آنکه برخاسته از نیازها و مطالعات علمی و صنعتی داخلی نبود، هیچ ارتباط منطقی بین مؤسسات صنعتی و مراکز آموزشی علمی و فنی و دانشگاهی وجود نداشت. حقیقت این است که مؤسسات صنعتی

داخلی ما، اصولاً احتیاج شدید خود را به ارتباط با دانشگاهها برای تحقیقات علمی و فنی حس نمی کردند، زیرا برنامه ریزی این مؤسسات در کمپانیهای خارج صورت می گرفت و لوازم فنی آنها هم توسط همان «کارخانه های مادر» تهیه و به کشور وارد می شد. مطالعات علمی و فنی مربوطه نیز در خارج انجام می گرفت و نتیجه این مطالعات و تحقیقات نیز تا جایی که منافع بیگانگان اقتضاء می کرد در اختیار شعبه های داخلی این مؤسسات در کشور ما گذاشته می شد. متقابلاً دانشگاههای ما هم بدلیل سیاستهای خاص حاکم بر آنها چه از نظر برنامه ریزی هائی که برای آنها انجام گرفته بود و چه از نظر اطلاعات علمی و انگیزه های استادان، اولاً کار سنگین مطالعاتی نداشتند ثانیاً اگر بعضی از استادان در این زمینه فعالیتی داشتند، ادامه همان مطالعاتی بود که هنگام تحصیل در خارج از کشور آغاز کرده بودند. طبیعی بود که این کار تحقیقی با نیاز و ضروریات دانشگاه و کشور محل تحصیل آن استادان تناسب داشت و هیچ ربطی به نیازهای فنی و صنعتی کشور ما نداشت. این واقعیت هنگامی آشکار شد که بعد از انقلاب زمانی که استادان و دانشجویان متعهد دانشگاهها خواستند در شرایط محاصره اقتصادی به کمک صنایع بشتابند و نیازهای آنها را برآورده سازند، متوجه شدند با وجود آنهمه مطالعات به اصطلاح علمی و فنی که در دانشگاهها انجام گرفته بود و با آنکه حتی گاهی قطعات نسبتاً پیچیده و پیشرفته ابزار و تکنولوژیهای خارجی مورد بررسی و تحلیل واقع شده بود ولی متأسفانه در مورد قطعات بسیار ابتدائی و ماشین-آلات نسبتاً ساده و حتی خصوصیات فنی تولیدات فراوان مؤسسات صنعتی داخلی تقریباً هیچ نوع مطالعه ای انجام نگرفته و از قبل در این زمینه کاری نشده بود. بناچار نیروهای جهاد دانشگاهی و سایر محققین و پژوهشگران دلسوز مجبور شدند کار مطالعاتی خود را در حدی نزدیک به صفر آغاز نمایند.

۴ - عدم توزیع عادلانه مراکز صنعتی در سطح کشور: توزیع ناعادلانه مراکز صنعتی در سطح کشور، عوامل گوناگونی داشت که به طور عمده به عوامل زیر می توان اشاره کرد.

۱ - بعلت وضعیت خاص صنایع ایران، آنچه بیشتر مورد توجه بود سهولت ارتباط صنایع با مراکز آنها در خارج از کشور بود. لذا معمولاً صنایع حول محور راههای اصلی ارتباطی با خارج از کشور ایجاد شده بودند که دو محور بسیار مهم آن

یکی محور راه اصلی جلفا و بازرگان به تهران و دیگر محور راه آهن خرمشهر و بندر امام خمینی به تهران بود و اکثر واحدهای صنعتی ایران در اطراف تهران و یا در حول این محورها در شهرها و قطبهای مختلف صنعتی ایجاد شده بودند.

۲ - علاوه بر عامل مهم فوق عامل دیگری که در توزیع نا عادلانه مراکز صنعتی در سطح کشور دخالت داشت، سودجویی صاحبان صنایع بود که می خواستند تولیدات خود را بدون پرداخت هزینه های حمل و نقل در همان مراکز پر جمعیت بفروش برسانند و دستیابی آنها به کارگر کارخانه نیز در شهرهای پر جمعیت آسانتر بود.

۳ - همچنین مردمی نبودن حکومت و عدم خواست و تمایل برنامه ریزان اقتصادی و صنعتی کشور نیز از عوامل عمده این وضع بود.

در نتیجه عوامل فوق، مراکز صنعتی به شکل کاملاً نا عادلانه ای در نواحی خاصی متمرکز گردید. گزارشات بانک مرکزی در این مورد حاکی است استان تهران به تنهایی ۵۷ درصد از کارکنان مؤسسات صنعتی را به خود اختصاص داده است، در حالی که مجموعه استانهای سیستان و بلوچستان، کرمان، آذربایجان غربی، باختران، همدان و کردستان تنها ۱/۵ درصد آن را بخود اختصاص داده اند.

۵ - بالا بودن قیمت محصولات و عدم امکان رقابت در بازارهای بین المللی: یکی دیگر از ویژگیهای تولیدات صنعتی کشور ما بالا بودن قیمت آنها در مقایسه با اقلام مشابه خارجی بود. البته در این امر عوامل اجتناب ناپذیری همچون عدم امکان رقابت فنی با صنایع خارجی، و گرانی ناشی از کمی حجم تولید در مقایسه با مؤسسات خارجی دخالت داشتند ولی عوامل داخلی خاصی نیز وجود داشت که ما این عوامل را در دو قسمت یکی عواملی که موجب گرانی قیمت محصولات تمام شده صنایع دولتی بود و دیگر عواملی که قیمت محصولات صنایع بخش خصوصی را گران میکرد بعداً به هنگام توضیح خصوصیات این دو دسته صنایع ذکر خواهیم کرد.

۶ - بی توجهی به مسایل حفاظت محیط زیست و مقررات ایمنی: از آنجا که برنامه ریزی صنعتی در کشور ما مطابق منافع دراز مدت ملت ما نبود و اصولاً هنگام طراحی و ایجاد یک واحد صنعتی حفظ منابع و امکانات و پرهیز از نابودی ذخایر مورد توجه قرار نمی گرفت، بسیاری از واحدهای صنعتی بگونه ای ساخته شده اند که کار آنها اثرات تخریبی شدیدی بر محیط زیست منطقه دارد. مثلاً واحد چوب و کاغذ چوکا در

حوالی بندر انزلی هم از نظر ظرفیت بگونه‌ای است که اگر خواسته باشند چوب مورد نیاز آنرا فقط از جنگلهای همان ناحیه تأمین کنند آن ذخایر را به نابودی می‌کشاند و هم بهره‌برداری از جنگل بشیوه‌ای انجام می‌گرفته که اصولاً با قدرت جایگزینی جنگل‌های خاص شمال ایران متناسب نبوده و بیشتر نقاط بهره‌برداری شده نتوانسته است شرایط جنگلی مناسب را حفظ کند. آلودگیهای رودخانه‌های متعددی که بوسیله رها کردن غیر مسئولانه فاضلاب آلوده کارخانجات به داخل آنها بوجود آمده است نمونه دیگری از این بی‌توجهی به مسأله حفظ محیط زیست است. تراکم بیش از حد مؤسسات در بعضی مناطق و آلودگیهای ناشی از آن نیز شواهد دیگر این مدعاست.

علاوه بر مسائل فوق، عدم رعایت حداقل ضوابط ایمنی برای حفظ بهداشت و سلامت جسمی و روحی کارگران و کارکنان واحدهای مختلف صنعتی نیز مسأله‌ای است که بطور کلی ناشی از بی‌اعتنایی به مسائل انسانی و عدم توجه به مشکلات کارگران زحمتکش و محروم در آن نظام طاغوتی است. این موضوع بخصوص در مؤسسات خصوصی که رعایت این مسائل در موارد زیادی منافع صاحب کارخانه را کاهش می‌داد به نحو چشمگیری وجود داشت و کارگران معمولاً از شرایط نامساعد تهویه، سروصدای زیاد، تأثیر سموم مختلف شیمیایی و خطرات ناشی از حوادث ضمن کار رنج بسیار می‌بردند.

۷- حاکمیت جو ترور و اختناق و اعمال مدیریت صنعتی با استفاده از فشارهای پلیسی: بالاخره، به عنوان خصوصیتی که مستقیماً در رابطه با وضعیت کارگران و روابط بین نیروهای انسانی مشغول در مؤسسات صنعتی بود باید از شیوه مدیریت و اداره کارخانه‌ها و نیز وضعیت کارگران آنها سخن گفت. جو ترور و اختناق و سرکوب چنان بر کل کشور حاکم بود که نیروهای امنیتی حافظ رژیم صدای هر معترضی را در گلو خفه می‌کردند. این اختناق به نحو بارز و شدیدی بر کارخانجات نیز حاکم بود و کارگران حق هیچ گونه اعتراضی به مدیران رانداشتند و هر نوع عملی اعم از اعتصاب، تظاهرات، و حتی روشنگری و بیان حقایق به شدت از طرف رژیم سرکوب می‌گردید تا جائی که معمولاً مدیران کارخانجات با مسئولان ساواک در هر منطقه با اصطلاح برای هماهنگی در امر «حفظ امنیت محیط کار» جلسات مشترکی داشتند و تدابیر خاصی در جهت ارتباط هرچه سریعتر مدیریت و ساواک می‌اندیشیدند. این

وضعیت موجب می شد که کارگران به شدت استثمار شده و صاحبان صنایع با پرداخت دستمزد ناچیزی به آنها سود سرشاری را برای خود تحصیل کنند و هر گونه تلاش برای بدست آوردن بخشی از حقوق حقه کارگران نیز با مقاومت بیرحمانه نیروهای امنیتی مواجه بود. بعنوان نمونه می توان سرکوب خونین حرکت کارگران جهان چیت را در سال ۱۳۵۰ یاد کرد.

ب: ویژگیهای صنایع بخش خصوصی

۱- ویژگی صاحبان صنایع - وابستگی و سرسپردگی به رژیم و اثرات آن: یکی از مهمترین خصوصیات صاحبان عمده صنایع بخش خصوصی وابستگی کامل آنها به رژیم طاغوت بود.

هدیه دادن به عناصر بانفوذ و درباریان و خاندان سلطنت و پرداخت رشوه های کلان و تقبل هزینه آگهیهای تبلیغاتی و جشنها، همه جزء لاینفک راه و رسم کارخانه داران و کارفرمایان عمده بود. در همین رابطه این او آخر یک قاعده کلی و رسم اقتصادی و صنعتی نیز رایج شده بود و آن این بود که به هنگام تأسیس مؤسسه صنعتی سهامداران برای رفع مشکلات آینده، وظیفه سیاسی خود می دانستند که بخشی از سهام یا درصدی از سود مؤسسه را به مقامات و شخصیت های مملکتی تقدیم کنند. البته بدیهی بود که سهم عمده ای از این هدایا به خاندان سلطنت و ایادی بسیار نزدیک آنها اختصاص می یافت.

وابستگی به حکومت بخصوص از نظر دریافت وام و اعتبارات بانکی که در سالهای آخر عمر رژیم بعنوان عمده ترین عامل، در خدمت توسعه صنعتی قرار گرفته بود، نقش بسیار بارز و تعیین کننده ای داشت. بطوریکه هر که وابسته تر بود، اعتبارش برای دریافت وام بیشتر بود و صاحبان کارخانجات برای استفاده هر چه بیشتر از این خوان یغما در خدمتگزاری و نوکری به رژیم و اربابان او به رقابت با یکدیگر برخاسته بودند و اکثراً تا چندین برابر سرمایه گذاری انجام شده و یا سرمایه لازم برای ایجاد واحد صنعتی مورد نظرشان، وام دریافت داشته بودند که درصد بالائی از وام های دریافتی بصورت ارز از کشور خارج و در سپرده های بانکی آنان در خارج از کشور جمع میگردد. در قبال این همه خوش خدمتی و بخشش، متقابلاً صاحبان کارخانه ها اختیارات و آزادی عمل فراوان می یافتند و در نرخ گذاری محصولات و اجحاف به مصرف کنندگان

و عدم مرغوبیت کالاها و اعمال مدیریت خشن تا حد زیادی دستشان باز بود. صاحبان کارخانه‌ها حتی در برابر مقررات و ضوابط اداری و گمرکی، مالیاتی و نظایر آن تقریباً با مشکلی مواجه نمی‌شدند و همه این مقررات چون موم در دستشان نرم بود و در جهت تأمین منافع آنها تفسیر و تغییر می‌یافت.

۲ - ویژگی رشته‌هایی که سرمایه‌گذاری می‌شد - اصالت سود، برگشت سریع سرمایه: واقعیت این است که صاحبان مؤسسات بزرگ، صنعتی، سرمایه‌گذاری تولیدی و صنعتی را جز با انگیزه سودجویی و افزون‌طلبی انجام نمی‌دادند. بر این اساس بسیار طبیعی بود که به هنگام سرمایه‌گذاری به هیچ اصل و ضابطه‌ای جز سوددهی هر چه بیشتر فکر نکنند. از طرف دیگر چون تصور درست و روشنی نسبت به آینده بلند مدت خود و وضعیت سیاسی رژیم نداشتند، لذا تمام سرمایه‌ها در بخشهایی بکار می‌افتاد که بازدهی و برگشت سرمایه در کوتاهترین مدت ممکن باشد.^۱ این بود که سرمایه‌گذاری، در مورد صنایعی که برای رسیدن به تولید و سوددهی مناسب به زمانی طولانی نیاز داشت انجام نمی‌گرفت. تمایل به برگشت سریع سرمایه از یکطرف و خواست و سیاست بیگانگان از طرف دیگر موجب میشد که سرمایه‌گذاری در بخشهای مونتاز که نسبتاً بسیار سریع به تولید میرسد بعنوان بهترین کانال فعالیتهای به اصطلاح صنعتی انتخاب شود.^۲

همچنین سرمایه‌داران عمده معمولاً سایر هم‌ردیفان خودشان را رقیبان حریصی

۱ - در یکی از آگهی‌های تجارتي که در خردادماه ۱۳۵۴ در روزنامه‌ها درج شده بود، یک شرکت در حال تأسیس از سرمایه‌داران دعوت کرده بود که در آن شرکت سرمایه‌گذاری کنند و رسماً قول داده بود که میزان سودآوری این سرمایه‌گذاری به حدی است که ظرف مدت یک سال ونیم معادل کل سرمایه، سود حاصل خواهد شد.

۲ - البته «مونتازی» بودن صنایع ایران علاوه بر عامل فوق که توضیح دادیم عوامل سیاسی و اقتصادی مهم دیگری نیز دارد که ما آنرا در «وابستگی اقتصادی» قبلاً توضیح داده‌ایم. مجموعه این عوامل باعث شده که اصولاً در کشورهایی نظیر ایران تحت حاکمیت طاغوت، تمام بخشهای صنعتی اعم از خصوصی یا دولتی با صنایع واقعاً پایه و مستقل تفاوت داشته باشند و تقریباً صفت مونتازی بودن را نیز باید صفت عمومی و مشترک صنایع ایران به حساب آورد. چنانکه طرح‌هایی نظیر کارخانه تراکتورسازی تبریز نیز با آنکه دولتی بود ولی نهایتاً به صورت یک کارخانه مونتاز تراکتور ایجاد گردید.

به حساب می‌آوردند که به هیچ وجه بعنوان طرف معامله و دادوستد متوالی مناسب نبودند، این بود که علاوه بر عوامل سیاسی و برنامه‌ریزی‌هایی که مطابق منافع بیگانگان انجام میگرفت، خود این سرمایه‌گذاران نیز مایل نبودند در بخش‌هایی سرمایه‌گذاری کنند که بعداً مجبور باشند محصولاتشان (محصولات سرمایه‌ای و واسطه‌ای)^۱ را به سایر کارخانه‌داران و هم‌ردیفان خود بفروشند. از نظر آنها بهترین کسانی که میتوان بدون دردسر زیاد آنها را دوشید و محصولات کارخانه را به آنها فروخت همین توده‌های مردم بودند. بنابراین خصوصیت دیگر این سرمایه‌گذارها این بود که در بخش‌های کاملاً مصرفی انجام میگرفت و تنها مسئله‌ای که باقی می‌ماند فروش محصولات بود که شرایط آن نیز از هر نظر فراهم بود، زیرا هم وسایل تبلیغاتی و ابزار لازم برای ایجاد نیازهای کاذب را در اختیار داشتند، هم تبلیغات دنیای سرمایه‌داری را در همین جهت، حامی خویش، می‌دیدند و هم به دلایلی که قبلاً ذکر شد، دستشان در قیمت‌گذاری (گرانفروشی) باز بود و کسی جرأت مخالفت و اعتراض نداشت. سیاست‌های گمرکی و تصمیمات لازم اداری نیز کاملاً در خدمتشان بود. حتی معمولاً خودشان دفاتر فروش مستقیم، باز کرده بودند و در واقع تولید و توزیع را توأماً در اختیار داشتند و لذا مشکل معامله با تاجرهای بزرگ را نیز نداشتند.

علاوه بر همه این امتیازات سرمایه‌گذاران صنایع در ایران از یک امتیاز ویژه نیز استفاده میکردند که معمولاً سرمایه‌داران عمده در خود کشورهای صنعتی از آن محروم بودند و آن این بود که در آن کشورها، تولیدات باید از یک حداقل مرغوبیت (استاندارد) برخوردار باشد، چرا که به هر حال مقرراتی وجود دارد و رعایت ظواهر دموکراسی برای آنها محدودیتهایی ایجاد میکند. همچنین کسب اعتماد مصرف‌کنندگان و حفظ اعتبار مؤسسه در بلندمدت نیز در آن کشورها به این حداقل مرغوبیت نیاز دارد ولی در اینجا هیچ‌یک از این محدودیتهای نیز وجود نداشت.

ج: خصوصیات صنایع دولتی

عمده‌ترین خصوصیات صنایع دولتی را به شرح زیر می‌توان برشمرد.

۱ - در مورد انواع کالاهای واسطه‌ای، سرمایه‌ای و مصرفی بعداً توضیح می‌دهیم (صفحه ۱۲۷)

۱ - وابستگی به خارج در ابعادی بسیار وسیع (طراحی، مطالعات و برنامه‌ریزی، ماشین‌آلات و قطعات، متخصص خارجی).

۲ - عدم برنامه‌ریزی صحیح در جهت تکمیل حلقه‌های تولید از مرحله معدن تا مرحله ساخت کالاهای مصرفی (ناقص گذاشتن حلقه‌های تولید).

۳ - حیف و میل و سوءاستفاده‌های بسیار زیاد هنگام عقد قرارداد و اجرای طرح‌ها.

۴ - حاکمیت روابط غلط اداری و بکارگیری کارمندان غیرضروری (غلبه کارکنان خدماتی بر کارکنان خاص صنعتی).

اینک به شرح مختصر هریک از این عوامل می‌پردازیم.

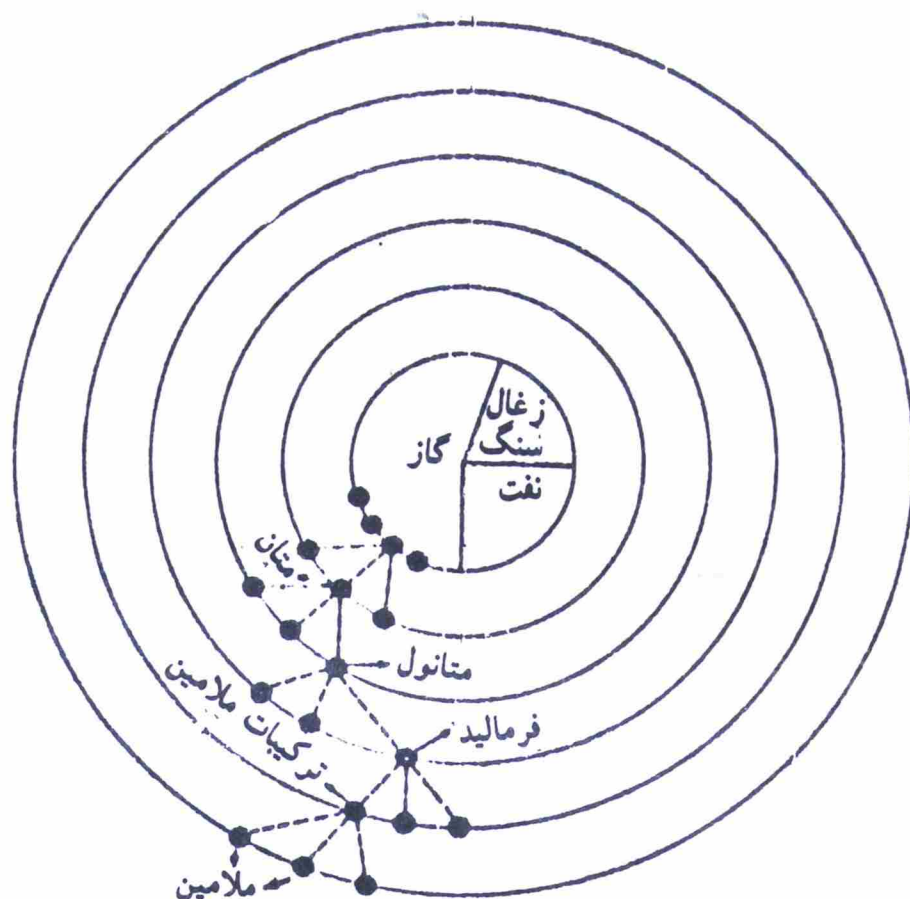
۱ - وابستگی به خارج: (از نظر طراحی، مطالعات و برنامه‌ریزی، ماشین‌آلات، قطعات و متخصص خارجی). به هنگام توضیح خصوصیات عمومی صنایع مسأله وابستگی در ابعاد مختلف را توضیح دادیم ولی آنچه را که در اینجا باید تأکید کنیم اینست که لااقل در صنایع خصوصی بعضی سودجویی‌ها و منفعت‌طلبی‌های شخصی مانع از آن می‌شد که در همه موارد مطابق میل بیگانه عمل شود. زیرا در پاره‌ای از امور مربوط به صنعت، بکارگیری منابع داخلی از نظر اقتصادی بنفع صاحب مؤسسه بود، لذا از آن منابع داخلی استفاده می‌شد و در حقیقت پیروی از سیاستها و برنامه‌های بیگانگان در صنایع خصوصی تا آنجا که در جهت تأمین منافع شخصی سرمایه‌داران بود انجام میگرفت ولی در مورد صنایع دولتی این حداقل بر خورد یا تضاد منافع نیز وجود نداشت. زیرا صنایع دولتی صناعی بود که کاملاً در اختیار دولت بود و چون دولت از نظر سیاسی کاملاً وابسته بود، برنامه‌ریزی مربوط به صنایع دولتی نیز بطور کامل از اهداف سیاسی رژیم و اربابان خارجی آن تبعیت میکرد. نمونه‌های بسیار مشخص این نوع برنامه‌ریزی‌های صنعتی و فنی را در ایجاد کارخانه‌های ذوب آهن گازی (که بصورت آزمایشی ایجاد شده است) نیروگاههای اتمی تولید برق و نظایر آن می‌توان مشاهده کرد. بطوری که اکثر کشورهای به اصطلاح پیشرفته صنعتی که از لحاظ منابع نیرو و انرژی سخت در مضیقه هستند و از خریداران عمده نفت به حساب می‌آیند این نوع سرمایه‌گذاری‌های هنگفت را به صرفه خود نمی‌دانستند ولی رژیم وابسته ایران با استخراج و فروش بی‌رویه منابع حیاتی نفت، مدعی تهیه منابع نیروی اتمی به جای نفت بود!

این وابستگی در زمینه نیروی انسانی و متخصص خارجی نیز وضعیت اسفباری را ایجاد کرده بود. بطوریکه اعلام هر طرح و یا برنامه صنعتی و علمی جدید در ایران در حقیقت یک سفره گسترده‌ای به حساب می‌آمد که حلقوم‌های گشاد را به سوی خود جذب می‌کرد. هر شرکت و مؤسسه صنعتی با اعزام گروه‌های متعدد، کار مطالعات اولیه را آغاز می‌کردند و آنگاه بعد از عقد قراردادهای یکطرفه و به اصطلاح شروع عملیات اجرایی طرحها، ارسال صورتحسابها آغاز می‌شد. این نوع اقدامات علاوه بر آنکه نفوذ و تسلط بیگانگان را باعث می‌شد و در واقع فرمان و هدایت مؤسسات را در اختیار بیگانگان قرار می‌داد، بدلیل صرف هزینه‌های گزافی که ذکر شد، قیمت تمام شده محصولات این نوع مؤسسات را نیز به شدت بالا می‌برد.

۲ - عدم برنامه‌ریزی صحیح در جهت تکمیل حلقه‌های تولید از معدن تا کالای مصرفی: برای توضیح این مورد ابتدا باید به تشریح ارتباط حلقه‌های تولید از معدن تا کالای ساخته شده بپردازیم. اگر چند نوع ماده طبیعی هم خانواده نظیر، نفت، گاز و زغال سنگ را به عنوان حلقه اولیه برای تأمین مواد مورد نیاز در بسیاری از شاخه‌های صنعتی به حساب آوریم می‌توانیم حلقه‌های متحدالمرکز و متعدد دیگری را در نظر گیریم که هریک، از حلقه قبلی خود بزرگتر (متنوعتر) است و در حالی که خود از ترکیبات منابع حلقه‌های قبلی بوجود آمده است، منابع مورد نیاز حلقه بعد از خود را نیز دربر دارد. در شکل صفحه بعد طرح این نوع حلقه‌های پیوسته را مشاهده می‌کنید. برای پرهیز از ذکر نامهای غیرمأنوس انواع ترکیبات موجود در هریک از این حلقه‌ها (که یک بحث تخصصی مربوط به هریک از رشته‌های صنعتی است) فقط به ذکر یک نمونه اکتفا شده است. در این نمونه «متان» بعنوان یکی از ترکیبات دریافت شده از حلقه اولیه، خود جزئی از حلقه دوم است. از این منبع موجود در حلقه دوم (متان) ترکیبات زیادی بدست می‌آید که یکی از این ترکیبات، متانول است که در حلقه سوم جای می‌گیرد. همینطور از متانول عناصر دیگری بدست می‌آید که یکی از اجزای آن «فرمالید» است و در حلقه چهارم قرار دارد و بالاخره در حلقه آخر به ملامین، یعنی اصلی‌ترین مواد مورد نیاز صنایع ظروف‌سازی ملامین و نظایر آن میرسیم.

اکنون پس از این توضیح مختصر باید بگوییم در رژیم گذشته با استخراج منابع طبیعی نظیر نفت، حلقه اولیه بدست می‌آمد که اکثراً به همین شکل خام صادر می‌شد یا

طرح نمونه‌ای از حلقه‌های تولید از معادن تا کالاهای نهائی :



حداکثر حلقه دوم را نیز از حلقه اول می‌گرفتند ولی معمولاً از مؤسسات صنعتی که بتوانند حلقه‌های سوم و چهارم را ایجاد کنند خبری نبود و این در حالی بود که حلقه‌های پنجم و ششم نیز معمولاً عرصه فعالیت بخش خصوصی برای تولید کالاهای مصرفی بود. طبیعی بود که با فقدان مؤسسات صنعتی لازم در حلقه‌های سوم و چهارم، ترکیبات حلقه اول و دوم با قیمت نازل به خارج صادر می‌شد، آنگاه صنایع مرتبط با حلقه‌های پنجم و ششم نیز می‌بایست مواد اولیه مورد نیازشان را از خارج خریداری نمایند. این وضعیت بود که از یک طرف موجب گران شدن مواد اولیه مورد نیاز صنایع مصرفی و از طرف دیگر باعث وابستگی شدید آنها به منابع خارجی می‌گردید.

۳- حیف و میل و سوء استفاده‌های بسیار زیاد: این سوء استفاده‌ها تا بدانجا بود که در بسیاری موارد میزان رشوه و امتیازات دریافتی از سوی مقاطعه‌کاران خارجی و داخلی بیشترین نقش را در تأیید و تصویب طرح‌های ارائه شده داشت. مسئولین صنایع قبل از آنکه به خصوصیات طرح‌ها و نقاط قوت و ضعف فنی و تکنیکی و میزان انطباق آنها با ویژگیهای آب و هوایی و اقلیمی خاص صنایع ایران توجه داشته باشند، به میزان سود و بهره‌ای که از عقد قرارداد آن عایدشان می‌شد توجه داشتند. این نوع سوء استفاده‌ها به اندازه‌ای رایج و عمومی بود که اجرای هر یک از طرح‌های

ساختمانی و یا تأسیساتی مربوط به صنایع مختلف علناً توسط چندین شرکت مقاطعه کار دست به دست می‌گشت و هر یک از این شرکتها بدون انجام هیچ کاری با دریافت مبلغی پول، اجرای طرح را به دیگری واگذار می‌کردند. این نوع عملکرد علاوه بر آثار نامطلوبی که بر کمیت و کیفیت صنایع می‌گذاشت باعث افزایش هزینه طرحهای صنعتی و نهایتاً گرانی قیمت تمام شده محصولات نیز می‌گردید.

۴ - حاکمیت روابط غلط اداری و بکارگیری کارمندان غیرضروری: (غلبه کارکنان خدماتی بر کارکنان خاص صنعتی). همان عواملی که موجب گسترش بی‌رویه ادارات و ایجاد سازمانها و واحدهای اداری غیرضروری بود، در زمینه صنایع دولتی نیز موجب حاکمیت نوعی روابط غلط اداری می‌گشت. بعنوان مثال گسترش شبکه اداری در صنایع بعنوان یکی از راههای ایجاد مشاغل کاذب و جذب عناصر بیکار بود تا به عنوان حقوق و مزایا، حق السکوت لازم به قشر تحصیل کرده و مدرک بدست پرداخت شود و هر یک از این عناصر با آغاز یک زندگی مصرفی، فکر مبارزه و مخالفت با رژیم را از سر بیرون کنند. یک مقایسه ساده بین واحدهای مشابه صنعتی که یکی توسط بخش خصوصی و دیگری توسط دولت اداره می‌شد بخوبی نشان می‌داد که تعداد کارکنان واحد دولتی تا حد بسیار زیادی بالاتر از کارکنان واحد مشابه متعلق به بخش خصوصی بود. البته این وضعیت در اکثر موارد فقط شامل کارمندان بود و از نظر تعداد کارگران تفاوت چندانی مشاهده نمی‌شد.



اینک با توجه به موارد ذکر شده می‌توان سه عامل اساسی را که نقش عمده‌ای در افزایش هزینه تولیدات صنایع دولتی داشتند به‌طور خلاصه ذکر کرد. این افزایش هزینه به‌حدی بود که قیمت تمام‌شده محصولات صنایع دولتی داخلی در اکثر موارد به‌مراتب بالاتر از قیمت کالاهای مشابه وارداتی بود.

۱ - هزینه‌های ناشی از وابستگی این صنایع به‌خارج نظیر هزینه مربوط به کارشناس خارجی.

۲ - اثرات سوء ناشی از حیف و میل و سوءاستفاده‌های شدید مالی در طراحی و اجرای فعالیتهای صنعتی.

۳ - هزینه‌های جاری زیاد و حقوق و مزایای کارمندان غیرضروری.

مسائل و مشکلات صنایع در جریان انقلاب و پس از آن

عمده‌ترین مسائل مربوط به صنایع کشور را در جریان انقلاب و پس از آن، به شرح زیر می‌توان تقسیم‌بندی نمود.

۱ - مسائل مالی و سرمایه‌ای: (خارج شدن سرمایه‌ها و نقدینگی کارخانجات، گرفتن وام‌های زیاد در آخرین ماه‌های قبل از انقلاب). هنگام بررسی خصوصیات عمومی صنایع به پیوند همه‌جانبه صاحبان و مسئولان کارخانجات بزرگ با عوامل سیاسی رژیم طاغوت اشاره کردیم. در این وضعیت، بدیهی بود که هر نهضت و حرکتی که مقابله با رژیم را در سر داشت طبعاً دامن این وابستگان را نیز می‌گرفت. بر این اساس از نخستین ماه‌های اوجگیری انقلاب اسلامی، این سهامداران عمده، خطری را که دامنگیرشان بود تشخیص داده و شروع به زمینه‌سازی برای فرار از کشور نمودند. یکی از عمده‌ترین اقدامات آنها در این زمینه خارج کردن ارز و انباشتن موجودی حسابهای بانکی خود در خارج بود. این موضوع عملاً باعث شد که ثروتهایی که بعنوان سرمایه در گردش، در مؤسسات صنعتی بکار گرفته شده بود از صنایع خارج شده و پولهایی که از طریق فروش محصولات بدست می‌آمد دیگر به صندوق کارخانه برگشت داده نشود. علاوه بر این در آخرین ماه‌های قبل از انقلاب با سوء استفاده از روابط و ضوابط حاکم بر بانکها و مؤسسات اعتباری، دریافت وام‌های کلان نیز تشدید گردید تا جائی که در بیشتر موارد صاحبان کارخانجات چندین برابر سرمایه‌گذاری انجام شده (ارزش واقعی مؤسسات خود) از بانکها وام گرفته و به خارج انتقال دادند. نتیجه این نوع عملکردها وقتی بهتر قابل درک است که بدانیم صنایع ما بعد از انقلاب مواجه با ۴۵ میلیارد تومان بدهی به بانکها بودند. همچنین عدم پرداخت مالیاتهای مقرر، حق بیمه کارکنان و بدهیهای متفرقه به اشخاص حقیقی و حقوقی مجموعاً وضعی را به وجود آورد که مجموعه بدهیهای هر یک از مؤسسات صنعتی به جا مانده از طاغوتیان فراری،

به مراتب بیش از ارزش واقعی خود آنها بود^۱.

۲ - مسائل مربوط به مدیریت صنایع: عمده‌ترین مسائلی که در زمینه مدیریت در جریان انقلاب و بعد از آن برای صنایع پیش آمد عبارت است از فرار مدیران و گردانندگان صنایع، عدم کارآئی و تجربه مدیران جدید، تداخل مدیریتها و دخالت ارگانهای مختلف. در مجموع وضعیت مدیریت صنایع در اکثر موارد چنین بود که در جریان انقلاب و بخصوص پس از سقوط رژیم مدیران یا فرار کردند یا منزوی شدند. این عوامل باعث شد که مؤسسات صنعتی و کارخانجات موجود در کشور به یکباره، با خلأ نسبتاً مهمی روبرو شدند و برای پر کردن سریع این خلأ نیز نیروی انسانی لازم و کافی وجود نداشت و مدیران جدیدی که به کارخانجات میرفتند غالباً از تجربه لازم برخوردار نبودند و توانائی مقابله با انبوه مشکلات ایجاد شده را نداشتند. به عوامل فوق باید عامل بلا تکلیفی و تداخل وظایف و مسئولیتهای سازمانهای دولتی و نهادهای مختلفی را که بعد از انقلاب بوجود آمده بودند نیز اضافه کرد. چرا که با پیدایش نهادهای جدیدی چون بنیاد مستضعفان، کمیته‌ها، دادگاههای انقلاب، و نظایر آن و مشخص نبودن وظایف و مسئولیتهای دقیق آنها و عدم وجود رابطه صحیح بین این نهادها و سازمانهای رسمی دولتی، گاه از طرف چند مرکز برای یک واحد صنعتی دستورالعمل‌ها و احیاناً مدیران مختلفی فرستاده می‌شد و گاهی نیز در مورد بعضی مؤسسات تا مدتها از طرف هیچ یک از این مراکز اقدامی صورت نمی‌گرفت.

۳ - نرسیدن مواد اولیه، قطعات و لوازم یدکی: برای توضیح این مسأله باید به چندین عامل مختلف اشاره کرد. البته شاید همه این عوامل لزوماً همزمان با هم نبوده‌اند ولی مسلماً هریک از این عوامل اثر نامطلوب خود را به جای گذاشته است. این عوامل عبارتند از:

الف - عدم سفارش در ماههای قبل از انقلاب: چنانکه قبلاً ذکر شد در آخرین ماههای عمر رژیم طاغوت مدیران و صاحبان صنایع سعی داشتند هرچه بیشتر سرمایه‌ها

۱ - جالبتر آنستکه بدانیم در مواردی نظیر کارخانه قدس اصفهان (مربوط به میر اشرافی معدوم) این نوع دزدیها تا آنجا بود که صاحب کارخانه نه تنها حق بیمه (سهم کارفرما) چندین ساله کارکنان مؤسسه را نپرداخته بود بلکه درصدی از حقوق آنها را که به عنوان حق بیمه (سهم کارگر) کسر کرده بود به حساب مخصوص واریز نکرده و شخصاً غارت کرده بود.

را خارج کنند. بدیهی بود که در چنین شرایطی اقدام لازم برای تدارک و تهیه مواد اولیه و قطعات و لوازم یدکی مورد نیاز انجام نمی‌گرفت.

ب - نداشتن سرمایه و امکانات مالی کافی برای خرید: اصولاً بعضی از مدیران و مسئولان جدید کارخانجات تا مدتی ضرورتها و فوریتهای لازم را در این زمینه تشخیص نمی‌دادند، علاوه بر این حتی موقعیکه این ضرورتها را تشخیص دادند بدلیل آنکه با مؤسساتی تقریباً ورشکسته روبرو بودند توانایی مالی برای انجام سفارش و تهیه این نوع لوازم ضروری را نداشتند.

ج - مسائل سیاسی خارجی، محاصره اقتصادی: عامل دیگر در نرسیدن مواد و لوازم مورد نیاز صنایع، نقش استکبار جهانی و مسائل خارجی است. زیرا کشورها و شرکت‌های وابسته به استکبار جهانی بلافاصله پس از انقلاب سعی کردند با سوءاستفاده از وابستگی ما در زمینه صنایع از نظر اقتصادی ما را تحت فشار قرار دهند. لذا انواع اختلالها و اشکال تراشیها آغاز شد. از جمله این نوع مانع‌های ایجادشده تغییر ضوابط فروش و یا ثبت سفارش از طرف شرکتهای خارجی بود. بطوریکه مثلاً اگر تا قبل از انقلاب کارخانجات ما می‌توانستند با پیش‌پرداخت ۱۰٪ بهای لوازم سفارشی، آن لوازم را دریافت کنند و سپس بقیه بهای آن سفارشات را بپردازند، بعد از انقلاب اکثر شرکتهای اعلام کردند که بهای لوازم سفارش داده شده باید تماماً بصورت نقدی پیش‌پرداخت گردد. این نوع اشکال تراشیها هنگام اعلام علنی محاصره اقتصادی شکل کاملاً رسمی و جدی‌تری به خود گرفت و در رسیدن مواد اولیه و لوازم ضروری برای ادامه کار صنایع موجب اختلالهای فراوانی شد.

د - کمبود ارز: هنوز مسائل مالی و سرمایه‌ای کاملاً حل نشده بود که مسأله کمبود ارز پیش آمد. بعد از اینکه مدیران و مسئولان کارخانجات توانستند تا حدودی مشکلات و مسائل خود را رفع نمایند و سرمایه لازم برای خرید لوازم ضروری را تدارک دیدند با مسأله جدیدی مواجه شدند و آن کمبود ارز و ضوابط و محدودیتهای جدیدی بود که از طرف دولت بوجود آمده بود. مسأله کمبود ارز عمدتاً بدلیل پائین آمدن میزان فروش نفت از ۶ میلیون بشکه (در دوران طاغوت) به حدود ۵۰۰ هزار بشکه در روز و بلوکه کردن اندوخته‌های ارزی ایران در کشورهای خارج توسط دشمنان و تحمیل هزینه عظیم جنگ بوجود آمد. دولت در مقابله با چنین وضعیتی مجبور شد منابع محدود ارزی را

برای تهیه مواد بسیار ضروری و حیاتی اختصاص دهد و به این ترتیب تهیه مواد اولیه و لوازم ضروری صنایع با مشکل کمبود ارز مواجه شد.

۵- مشکلات حمل و نقل و بنادر: متعاقب مشکلات یادشده مشکل دیگری بوجود آمد و آن مشکل محدودیت بنادر و مسائل مربوط به حمل و نقل بود. می‌دانیم که بر اثر جنگ تحمیلی از کل ظرفیت بنادر ایران ۶۵ درصد آن در محدوده مناطق جنگی بود که فعالیت آنها متوقف گردید و در استفاده از ۳۵ درصد ظرفیت باقیمانده نیز تا مدت‌ها مشکل حمل و نقل بخصوص بعثت نابسامانیهای مربوط به لوازم یدکی کامیونها و سوخت آنها مشکلات زیادی را بوجود آورده بود. و همچنین عدم استفاده از راه آهن تهران بندر امام و استفاده از جاده تهران بندر عباس که طول آن حدود دو برابر بود را باید ذکر نمود.

۴- توطئه ضد انقلاب داخلی و گروه‌ها: یکی دیگر از مشکلات صنایع کشور ما بعد از انقلاب، مسأله توطئه ایادی رژیم پیشین و عناصر وابسته به سرمایه‌داران و سهامداران فراری و خانه‌نشین بود. این مسأله در پیوند با مسأله فعالیت‌های گروه‌های ضد انقلاب که به اصطلاح کارگران کارخانه‌ها را بهترین پایگاه خویش به حساب می‌آوردند معنی و مفهوم خود را بهتر نشان می‌دهد. چرا که در این زمینه نیز چون سایر زمینه‌های سیاسی اجتماعی، در کشور ما کلیه فعالیت‌های عناصر با اصطلاح دست‌چی و دست راستی در مخالفت با جمهوری اسلامی و سیاست‌های آن غالباً در یک راستا و با یک هدف و زیر یک پوشش انجام می‌گرفت. ما شاهد تلاش‌های زیادی برای از بین بردن سرمایه‌ها، ماشین‌آلات و وادار کردن کارگران به اعتصاب و کم‌کاری و بالاخره به تعطیل کشاندن کارخانجات بوده‌ایم. در این راه چه بسا عناصر ساواکی و اخراج‌شدگان از کارخانجات را می‌دیدیم که در لباس هواداری از فلان گروهک ماوراء چپ، سنگ حق‌طلبی و دفاع از حقوق محرومان و زحمتکشان را به سینه می‌زدند.

۵- فرار متخصصان خارجی، رها کردن طرح‌ها به صورت نیمه تمام: از جمله مسائل دیگری که در این زمینه باید ذکر کرد، فرار متخصصان خارجی است. هنگامیکه متخصصان خارجی ایران را ترک کردند ادامه طرح‌های صنعتی با مشکل نسبتاً جدی مواجه شد، بخصوص در مواردی که خارجی‌ها حتی نقشه‌های عملیات را نیز با خود برده بودند. همچنین قراردادهای نیز از ابتدا بگونه‌ای تنظیم شده بود که هرگونه دست بردن در کارهای نیمه تمام آنها به معنی لغو تعهدات و ضمانت‌های مربوط به کار

دستگاهها و تجهیزات (گارانتی) محسوب می‌شد و همین امر تا حدودی مانع از تلاشهای کنجکاوانه متخصصین ایرانی برای شناخت این تأسیسات و راه‌اندازی و پیگیری کار در جهت اتمام این نوع واحدهای صنعتی می‌شد. مجموعه این مسائل باعث شد که بسیاری از طرحهای صنعتی که حتی کارهای لازم آن تا مراحل نزدیک به پایان (۹۵٪) نیز پیش رفته بود، برای راه‌اندازی یا ادامه کار با مشکلات جدی روبرو شوند.

۶ - مدون نبودن شکل اجرایی نظام اقتصادی مورد قبول جمهوری اسلامی:

با آنکه اصول اقتصاد اسلامی در قرآن کریم و احادیث معصومین بیان شده بود و مسائل اقتصادی بخشهای وسیعی از کتب فقهی ما را به خود اختصاص داده بود، از آنجا که پس از صدر اسلام تا زمان ما حکومتی واقعاً اسلامی بوجود نیامده بود، اقتصاد اسلامی، به نحوی مدون و آماده نبود که مسئولان جمهوری اسلامی بتوانند بلافاصله پس از پیروزی انقلاب مفاهیم و ضوابط این اقتصاد را به صورت دقیق به مرحله اجرا در آورند و تعیین حد و مرز دقیق مفاهیم اقتصاد اسلامی با توجه به مقتضیات روز و ویژگیهای جامعه، محتاج فرصت بود. آنچه مسئولان جمهوری اسلامی را از تصمیمات عجولانه باز می‌داشت این بود که آنها اصرار داشتند که دقیقاً مطابق اسلام عمل کنند و مراقب بودند تا مبدا اندیشه‌ها و روشهای اقتصادی شرق و غرب، در تصمیم‌گیریها راه پیدا کند.

با توجه به آنچه گفته شد، واقعیت این بود که پس از پیروزی انقلاب، نظام اقتصادی مورد قبول جمهوری اسلامی بصورت مدون موجود نبود و این عامل نیز اثرات نامطلوبی بر نظام اقتصادی و صنعتی کشور بجا گذاشت. البته این عامل برخلاف عوامل قبلی، یک مشکل فنی یا اجرایی نبود بلکه بصورت یک عامل روحی و روانی در پیدایش انگیزه‌های لازم برای سرمایه‌گذاری و فعالیت صنعتی، موانع مهمی ایجاد می‌کرد. در دوران انقلاب و حتی یکی دو سال بعد از آن در زمینه نظام اقتصادی مورد پذیرش، از چپ‌ترین شعارها تا راست‌ترین موضعگیریها مطرح می‌شد. از یک طرف گروهکهای چپ وابسته به شرق و غرب، و وابستگان به ایدئولوژیهای التقاطی جوی را به وجود آورده بودند که حتی صاحب یک کارگاه کوچک نجاری نیز چندان به آینده کارگاه خود امیدوار نبود و از سوی دیگر بعضی عملکردها و موضعگیریها از جانب عناصر غرب‌زده و لیبرال در درون حاکمیت انقلاب، حتی بزرگترین سرمایه‌داران فاسد

را نیز به بازگشت سرمایه‌ها و امکانات از دست رفته امیدوار می‌ساخت. این شرایط اجتماعی و گرد و غبار برخاسته از طوفانهای لفظی و شعاری، جوّ و موقعیتی ایجاد کرده بود که انگیزه هر نوع فعالیت اقتصادی و صنعتی را که به آینده‌نگری و سرمایه‌گذاری نسبتاً زیاد نیاز داشت از افراد سلب کرده بود. دولت نیز آنقدر گرفتار مشکلات جاری بود که فرصت کمی برای پرداختن به این امور پیدا می‌کرد. البته یکی از اهداف عمده استکبار جهانی و گروههای وابسته به آن در داخل کشور نیز همین مشغول کردن دولت بود.

اهداف صنعت در جمهوری اسلامی ایران

بخش اول: اهداف کلی صنعت در قانون اساسی

قانون اساسی مدون‌ترین دستورالعمل و بیان‌کننده اهداف اساسی جمهوری اسلامی ایران در زمینه صنعت و مسائل مربوط به آن است. اگر به اصول قانون اساسی و روح حاکم بر آن دقت کنیم می‌بینیم که به صنعت تنها در چارچوب فرهنگ اسلامی توجه شده است. بطور کلی در زمینه مسائل اقتصادی و بخصوص صنعت ۴ هدف اساسی را می‌توان در قانون اساسی تشخیص داد که عبارتند از:

۱ - استقلال صنعتی

۲ - اهمیت به مقام والای انسان

۳ - عدالت اجتماعی و اقتصادی

۴ - توسعه و گسترش

اینک به شرح مختصر هر یک از این اهداف کلی می‌پردازیم:

۱ - استقلال صنعتی

برای تأمین و حفظ استقلال صنعتی، قانون اساسی به دو نکته مهم توجه کرده است، «الف» نیازهایی که ما را علیرغم خواستمان به بیگانه وابسته می‌سازد و راه رفع آن نیازها.

«ب» دریچه‌هایی که ممکن است بیگانه از طریق آنها نفوذ کرده و بر اقتصاد و سیاست ما مسلط شود و راه مسدود ساختن آنها.

قانون اساسی در مورد نکته اول سعی می‌کند نیازهایی را که زمینه وابستگی می‌شود تشخیص داده و راه رفع آنها را نشان دهد. مهمترین این راهها، رسیدن به خودکفائی فنی و صنعتی است. در قانون اساسی به این نکته توجه شده است که اگر ما

در زمینه تولید کالاهای اساسی و ضروری و اطلاعات علمی و فنی مربوط به آن به مرحله خودکفائی نرسیم و همچنان محتاج بیگانه باشیم، علیرغم ادعا و خواست خویش، مجبور می‌شویم به تحمیلات بیگانگان تن دردهیم و آنها نیز در مواقع حساس با سوءاستفاده از این نیاز آنقدر به ما فشار وارد می‌آورند تا ما مسیر خود را در جهت تأمین منافع آنها تغییر دهیم. اینست که (در اصل سوّم بند ۱۳) تأمین خودکفائی در علوم و فنون و صنعت و کشاورزی.... را وظیفه دولت جمهوری اسلامی ایران می‌داند. همچنین (در اصل ۴۳ بند ۹) برای تأمین استقلال اقتصادی بر افزایش تولیدات کشاورزی، دامی و صنعتی که نیازهای عمومی را تأمین کند و کشور را به مرحله خودکفائی برساند و از وابستگی برهاند، تأکید دارد.

در مورد نکته دوّم (دریچه نفوذی دشمن)، در قانون اساسی سعی شده است تا راه هر نوع عمل و فعالیت که منجر به تسلط بیگانه بر اقتصاد و صنعت ما بشود مسدود شود. چرا که معمولاً دشمن گامهای اولیه برای نفوذ و تسلط را به زیرکی تمام برمی‌دارد و کافی است که تنها روزنه‌ای برای نفوذ پیدا کند. تجربه گذشته کشور ما نیز این نوع حرکت‌های نفوذی را در زمینه اقتصاد و صنعت بخوبی نشان می‌دهد. به عنوان مثال، اولین گامها برای تسلط بر منابع زیرزمینی و غارت نفت در کشور ما با گرفتن امتیاز استخراج نفت، توسط یک فرد خارجی برداشته شد. با عبرت از این تجربه تلخ و نظایر فراوان آن، قانون اساسی (در اصل ۸۱) چنین می‌گوید: «دادن امتیاز تشکیل شرکتها و مؤسسات در امور تجارتي و صنعتی و کشاورزی و معادن و خدمات به خارجیان مطلقاً ممنوع است». همچنین (در اصل ۱۵۳) بعنوان یکی از اصول سیاست خارجی، چنین می‌گوید: «هرگونه قرارداد که موجب سلطه بیگانه بر منابع طبیعی و اقتصادی، فرهنگ و ارتش و دیگر شئون کشور گردد، ممنوع است».

علاوه بر موارد فوق قانون اساسی (در اصل دوّم بند ج و اصل ۴۳ بند ۸) بطور مشخص بر استقلال فنی و صنعتی کشور و جلوگیری از سلطه اقتصادی و صنعتی بیگانه تأکید دارد.

۲ - اهمیت به مقام والای انسان

چنانکه می‌دانیم، در جمهوری اسلامی ایران برخلاف سایر کشورها رشد و

توسعه صنعتی هدف نیست. جمهوری اسلامی نمی‌خواهد برای دستیابی به تولید بیشتر و یا مرغوبیت زیاده‌تر، فرصت اندیشیدن و تفکر و خودسازی را از انسانها سلب کند. همچنانکه در مقدمه قانون اساسی آمده است اصلی‌ترین هدف حکومت جمهوری اسلامی «رشد دادن انسان در حرکت به سوی نظام الهی است تا زمینه بروز و شکوفایی استعدادها بمنظور تجلی ابعاد خداگونگی انسان فراهم آید». بر این اساس ما نمی‌خواهیم انسانها را در جریان کار و فعالیت اقتصادی و تولیدی آنچنان مشغول کنیم که دیگر از انسانیت آنها چیزی باقی نماند و به آدمهای مسخ‌شده‌ای تبدیل شوند که تنها بعنوان بخشی از یک «ماشین بزرگ تولید» کار می‌کنند.

بر اساس همین بینش است که در مقدمه قانون اساسی نیز چنین آمده است: «در تحکیم بنیادهای اقتصادی، اصل، رفع نیازهای انسان در جریان رشد و تکامل اوست..... اقتصاد وسیله است و از وسیله انتظاری جز کارائی بهتر در راه وصول به هدف نمی‌توان داشت». همچنین در اصل چهل و سوم «حفظ آزادگی انسان» یکی از هدفهای مهم در برنامه‌ریزیهای اقتصادی به حساب آمده و (در بند سوم این اصل) آشکارا بر خودسازی معنوی و سیاسی و اجتماعی انسان تأکید شده است تا بدانجا که گفته شده «تنظیم برنامه اقتصادی کشور باید به صورتی انجام گیرد که شکل و محتوا و ساعات کار چنان باشد که هر فرد علاوه بر تلاش شغلی، فرصت و توان کافی برای خودسازی معنوی، سیاسی و اجتماعی و شرکت فعال در رهبری کشور و افزایش مهارت و ابتکار داشته باشد».

۳ - عدالت اجتماعی و اقتصادی

عدالت، یکی از اصول اعتقادی مردم مسلمان ایران است. تحقق حکومت حق و عدل نیز در ردیف اهداف اولیه مردم در برپائی حکومت جمهوری اسلامی بوده است. قانون اساسی نیز از این هدف مهم غافل نبوده و در موارد بسیار زیادی در جهت تحقق عدالت اجتماعی و اقتصادی تأکید می‌نماید که ما برای جلوگیری از طولانی شدن بحث به همه آن موارد نمی‌پردازیم و تنها مواردی را که مستقیماً در رابطه با صنعت است مطرح می‌سازیم، هر چند بخوبی معلوم است که اصول مربوط به عدالت اقتصادی و اجتماعی خود مستقیماً تأثیر زیادی در جهت تحقق عدالت در صنعت دارد.

مباحث قانون اساسی را در زمینه تحقق عدالت اجتماعی و اقتصادی در بخش صنعت، می‌توان به چهار دسته تقسیم کرد.

الف: مباحثی که هدفش تأمین دستمزد عادلانه کارگران و جلوگیری از استثمار آنهاست.

ب: اصولی که می‌کوشد تا تصمیم‌گیریها و مدیریت واحدهای صنعتی عادلانه باشد.

ج: اصلهائی که سعی می‌کند نوع تولیدات کارخانه در جهت تحقق عدالت اجتماعی و اقتصادی باشد.

د: مباحثی که بر توزیع جغرافیایی عادلانه صنعت در مناطق مختلف تأکید دارد. اینک به شرح مختصر هر یک از اینها می‌پردازیم.

«الف» کوشش برای تأمین دستمزد عادلانه کارگران: یکی از عمده‌ترین عواملی که باعث استثمار و بهره‌کشی از انسانها می‌شود، در دسترس نبودن وسایل و امکانات کار و تولید است. واقعیت این است که بسیاری از کارگران تنها به دلیل نداشتن امکانات و وسایل کار است که مجبور شده‌اند با حقوق مختصر مؤسسه محل کار خود بسازند. همین موضوع نیز باعث می‌شود که سرمایه‌داران استثمارگر از وضعی حق بجانب ادعا کنند که ما به‌زور از کارگر استفاده نمی‌کنیم بلکه آنها به‌میل خود با این حقوق حاضر به کار شده‌اند. قانون اساسی برای مقابله با چنین ظلمی است که (در اصل ۴۳ بند ۲) «تأمین شرایط و امکانات کار برای همه به منظور رسیدن به اشتغال کامل و قراردادن وسایل کار در اختیار همه کسانی که قادر به کارند ولی وسایل کار ندارند....» را یکی از ضوابط اقتصاد جمهوری اسلامی ایران می‌داند. اجرای دقیق این اصل موجب می‌شود که کارگران همواره مجبور به کار کردن برای دیگران نباشند و در نتیجه کارفرمایان نیز بطور طبیعی ملزم می‌شوند تا برای استفاده از نیروی کار کارگران حقوق و دستمزد عادلانه‌ای به آنها بپردازند.

«ب» تلاش برای تحقق مدیریت عادلانه: یکی دیگر از شرایط غیر عادلانه در فعالیتهای اجتماعی، حق تصمیم‌گیری و فرمانروائی مستبدانه بعضی اشخاص و لزوم اطاعت بی‌چون و چرای دیگران از آن است. این موضوع در مورد صنایع نیز صادق است، بطوری که معمولاً در رژیمهای طاغوتی کارکنان صنایع در تصمیم‌گیریها و گردش

امور نقشی ندارند و مجبورند برای از دست ندادن کار خود، انواع زورگوییها را تحمل نمایند و در واقع شخصیت انسانی و شرافت و آزادگی خود را به فراموشی و نابودی بسپارند.

قانون اساسی برای جلوگیری از این وضعیت نیز (در اصل ۱۰۴) چنین می‌گوید: «به منظور تأمین قسط اسلامی و همکاری در تهیه برنامه‌ها و ایجاد هماهنگی در پیشرفت امور در واحدهای تولیدی، صنعتی و کشاورزی، شوراهایی مرکب از نمایندگان کارگران و دهقانان و دیگر کارکنان و مدیران... این واحدها تشکیل می‌شود...» «ج» رعایت عدالت به هنگام انتخاب نوع تولیدات: می‌دانیم که نوع تولیدات کارخانجات و جهت‌گیری صنایع از نظر اختصاص دادن سرمایه‌گذاری در بخشهای مختلف تولیدی، نقش مهمی در ایجاد شرایط غیر عادلانه اقتصادی و اجتماعی دارد. مثلاً ممکن است میزان قابل توجهی از سرمایه مادی، نیروی انسانی و امکانات طبیعی جامعه در جهت تولید کالائی که در خدمت ۵ درصد افراد مرفه و ثروتمند جامعه است قرار گیرد و نیز ممکن است همان میزان سرمایه و امکانات برای تولید کالائی که مورد استفاده عموم است به کار گرفته شود. سیاستها و اصولی که چگونگی این نوع انتخابها را در سرمایه‌گذاری، تعیین می‌کند، نقش مهمی در بسط عدالت یا گسترش بی‌عدالتی دارند.

قانون اساسی در این زمینه نیز رهنمودهای ارزنده‌ای دارد. بطوری که (در اصل چهل و سه) جهت‌گیری کلی در افزایش تولیدات کشاورزی، دامی، صنعتی را با صفت «رفع نیازهای عمومی» مشخص کرده است. همچنین «تأمین نیازهای اساسی، مسکن، خوراک، پوشاک، بهداشت، درمان و آموزش و پرورش... برای همه» را یکی از ضوابط اقتصادی جمهوری اسلامی ایران معرفی نموده است.

«د» تلاش برای توزیع جغرافیائی عادلانه صنعت: در زمینه توزیع واحدهای صنعتی در مناطق مختلف جغرافیایی کشور که در گذشته تبعیض و ستم فراوانی را بوجود آورده بود نیز (اصل ۴۸) قانون اساسی چنین می‌گوید: «در بهره‌برداری از منابع طبیعی و استفاده از درآمدهای ملی در سطح استانها و توزیع فعالیتهای اقتصادی میان استانها و مناطق مختلف کشور، باید تبعیض در کار نباشد، بطوری که هر منطقه فراخور نیازها و استعداد رشد خود، سرمایه و امکانات لازم در دسترس داشته باشد».

علاوه بر موارد فوق قانون اساسی در زمینه منع اسراف و تبذیر و حفاظت از منابع طبیعی و جلوگیری از آلودگی محیط زیست توصیه‌های زیادی دارد که همه و همه در نهایت، روح قسط‌آمیز و عدالت‌پرور قانون اساسی را در طرح‌ریزی برنامه‌های صنعتی نشان می‌دهد.

۴ - توسعه و گسترش

برخلاف آنچه بلندگوهای تبلیغاتی وابسته به استکبار جهانی ادعا کرده و می‌کنند، جمهوری اسلامی ایران نه تنها ضد صنعت و تکنیک و علوم و فنون در شکل صحیح آن نیست، بلکه توسعه و گسترش این امور یکی از هدفهای اقتصادی و صنعتی ما است که در قانون اساسی نیز بر آن تأکید شده است.

عمده‌ترین موارد تأکید مستقیم قانون اساسی در این زمینه شامل سه بخش زیر است.

۱ - تأکید بر افزایش تولیدات صنعتی^۱ (با اشاره به کمیت و کیفیت متناسب آنها).

۲ - تأکید بر استفاده از علوم و فنون و تجارب پیشرفته بشری و تلاش در پیشبرد آنها و تربیت افراد ماهر^۲.

۳ - تقویت روح بررسی و تتبع و ابتکار در تمام زمینه‌های علمی و فنی..... از طریق تأسیس مراکز تحقیق و تشویق محققان^۳.

بخش دوم: اهداف و برنامه‌ها و اقدامات دولت جمهوری اسلامی

در جهت تحقق اهداف قانون اساسی و دستیابی به صنعت مورد قبول جامعه اسلامی، دولت برنامه‌ها و اقدامات گوناگونی دارد. به طور کلی برنامه‌ها و اقدامات دولت و نهادهای انقلاب اسلامی را می‌توان به دو دسته مهم تقسیم کرد.

الف: برنامه‌ها و اقدامات فنی و تخصصی در جهت استقلال و رشد و توسعه صنعتی کشور.

۲ - اصل دوم بند ب و اصل چهل و سوم بند ۷

۱ - اصل چهل و سوم بند ۹

۳ - اصل سوم بند ۴

ب: برنامه‌ها و اقداماتی که نظام صنعتی کشور را به سمت ارزشها و معیارهای اسلامی و انطباق آن با فرهنگ اسلامی پیش می‌برد.^۱
اینک به شرح هر یک از این دو نوع می‌پردازیم.

الف: برنامه‌ها و اقدامات فنی و تخصصی در جهت استقلال و رشد و توسعه صنعتی کشور:

عمده‌ترین این نوع اقدامات به شرح زیر است:

۱- ایجاد تحول در تشکیلات اداری و وزارتخانه‌ها بر اساس نیازها و ضرورتها برای آنکه این برنامه‌ها و اقدامات بهتر درک شود ابتدا لازم است اشاره‌ای به انواع تقسیم‌بندی صنایع داشته باشیم. یکی از تقسیم‌بندی‌های رایج همان تقسیم‌بندی بین‌المللی (مورد استفاده رسمی در نشریات و مطالعات سازمان ملل متحد) است که صنایع را به ۸ دسته کلی تقسیم می‌کند و هر یک از این دسته‌های کلی خود شامل شاخه‌های فرعی جداگانه است.^۲ تقسیم‌بندی رایج دیگری نیز وجود دارد که تقسیمات آن بر اساس نوع ارزش اقتصادی تولیدات مؤسسات صنعتی است. این نوع تقسیم‌بندی بیشتر در محاسبات اقتصادی و حسابرسی‌های ملی مورد استفاده قرار می‌گیرد. بر اساس تقسیم‌بندی اخیر، کلیه تولیدات صنعتی به سه دسته تقسیم می‌شود.

۱- لازم به تذکر است که این تقسیم‌بندی یک تقسیم ماهیتی نیست و هرگز نمی‌توان برنامه‌هایی را که در جهت استقلال و توسعه صنعت است از برنامه‌های ارزشی جدا کرد، بلکه این تفکیک صرفاً برای سهولت بررسی انجام گرفته و طبیعی است که در مواردی نیز این دو مبحث به دلیل یکی بودن ماهیتشان به هم آمیخته شده است.

۲- مطابق تقسیم‌بندی بین‌المللی کلیه فعالیتهای صنعتی به هفت بخش عمده و یک شاخه متفرقه به شرح زیر تقسیم می‌شود.

۱- صنایع مواد غذایی، آشامیدنیها و دخانیات. ۲- صنایع نساجی، پوشاک و چرم. ۳- صنایع چوب و محصولات چوبی. ۴- صنایع کاغذ، مقوا، چاپ و صحافی. ۵- صنایع شیمیائی. ۶- صنایع محصولات کانی غیر فلزی بجز فرآورده‌های نفت و زغال سنگ. ۷- صنایع ماشین‌آلات، تجهیزات، ابزار و محصولات فلزی. ۸- صنایع متفرقه

نقل از نشریه «آمار کارگاههای بزرگ صنعتی» سال ۱۳۵۸ - مرکز آمار ایران

۱ - کالاهای سرمایه‌ای ۲ - کالاهای واسطه‌ای ۳ - کالاهای مصرفی

در این تقسیم‌بندی، صنایع نیز بر حسب آنکه تولیدکننده کدامیک از این سه دسته کالا باشند به صنایع سرمایه‌ای، صنایع واسطه و صنایع مصرفی تقسیم می‌شوند. برای آنکه با مفهوم هر یک از این سه دسته بیشتر آشنا شویم تعریف مختصری از آنها بدست می‌دهیم.

صنایع سرمایه‌ای: صنایعی هستند که محصولات آنها یا به عنوان مواد اولیه یا به عنوان ماشین‌آلات، مورد استفاده دو بخش دیگر است. نظیر صنایع ماشین‌سازی، ذوب‌آهن و ذوب مس.

صنایع واسطه: صنایعی هستند که تولیدات آنها مستقیماً در جامعه قابل مصرف نیست و در صنایع سرمایه‌ای و صنایع مصرفی به کار گرفته می‌شوند. مانند صنایع الکتروموتورسازی، مفتول‌سازی، لوله‌سازی، تولید الیاف مصنوعی و نظایر آن.

صنایع مصرفی: صنایعی هستند که محصولات آنها مستقیماً در جامعه قابل مصرف است. البته کالاهای مصرفی خود دو نوعند یکی کالاهای مصرفی بادوام نظیر، رادیو، یخچال، اتومبیل سواری شخصی و دیگری کالاهای مصرفی بی‌دوام، مانند کبریت، دستمال کاغذی، نوار چسب و مواد غذایی صنعتی نظیر، کمپوت، بیسکویت، شکلات و...

بعد از این توضیحات لازم است اشاره کنیم که بعد از انقلاب، تشکیلات اداری و وزارتخانه‌ها بر اساس ضرورت‌های متناسب با وضعیت موجود و اهداف آینده آن، تحول یافت و سعی شد تا هر دسته از فعالیتهای صنعتی در یک وزارتخانه مخصوص متمرکز شود. بر اساس این تحولات هم‌اکنون کلیه فعالیتهای فنی و صنعتی کشور زیر نظر ۵ وزارتخانه قرار دارند. این وزارتخانه‌ها عبارتند از: وزارت نفت، وزارت صنایع، وزارت صنایع سنگین، وزارت معادن و فلزات و وزارت دفاع.

۲ - اولویت دادن به صنایع سرمایه‌ای و واسطه‌ای

بر اساس آنچه در تقسیم‌بندی صنایع گفته شد تولیدات صنعتی مورد نیاز جامعه از طریق دو بخش صنایع سرمایه‌ای و صنایع واسطه‌ای تغذیه می‌شود و یکی از ضروری‌ترین اقدامات برای دستیابی به صنعت خودکفا، توجه هر چه بیشتر به این دو

بخش است. بر پایه این ضرورت وزارت صنایع که بیشترین مسئولیت را در رابطه با صنایع مصرفی دارد، به جای توسعه و گسترش کمی تولیدات مصرفی، گسترش صنایع واسطه‌ای و تکمیل کردن حلقه‌های تولید از معادن تا کالای مصرفی را مورد توجه قرار داده است. زیرا افزایش تولید کالاهای مصرفی در شرایطی که مواد اولیه و قطعات آن از خارج وارد می‌شود، در حقیقت افزایش تولید نیست بلکه محکم شدن زنجیر وابستگی است و لذا در حال حاضر یکی از عوامل پایین بودن سطح تولید پاره‌ای از کالاهای مصرفی همین سیاست صنعتی است که سعی می‌کند به جای افزودن بر حجم تولیدات مونتازی، به افزایش تولید کالاهای واسطه اقدام نماید. به موجب همین سیاست است که پاره‌ای تولیدات صنعتی (مثل خازن‌سازی، زغال‌سازی، ترانزیستورسازی در صنعت برق و الکترونیک که با وجود مصرف زیادی که در صنعت داشته‌اند) که قبلاً به فراموشی سپرده شده بودند اینک مورد توجه قرار گرفته‌اند. البته در همین جا باید اشاره کنیم که برنامه‌ریزی صنعتی چیزی نیست که بتواند جدای از شرایط و مقتضیات اجتماعی و اقتصادی و سیاسی کشور انجام گیرد. یعنی مثلاً اگر مطابق یک هدف صرفاً صنعتی لازم است کلیه فعالیت‌های صنعتی مربوط به بعضی کالاهای مصرفی تعطیل شود اینکار بدون ملاحظه نیازها و مسائل اجتماعی و اقتصادی ناشی از این تصمیم، عملی نیست.

لذا در این نوع برنامه‌ریزیها همیشه باید عوامل و متغیرهای گوناگون را، حتی خارج از قلمرو اقتصاد و صنعت در نظر داشت و با توجه به آنها تصمیم گرفت.

۳ - شناسائی و اکتشاف هر چه بیشتر معادن و منابع طبیعی موجود

بدیهی است برای هر نوع تصمیم‌گیری در زمینه طرح‌ها و برنامه‌های بلند مدت ابتدا لازم است امکانات و ظرفیت‌های مادی و طبیعی کشور را بشناسیم. بر این اساس یکی از برنامه‌های مهم سازمانهای مسئول بخصوص وزارت معادن و فلزات، شناسائی و اکتشاف هر چه بیشتر معادن و منابع طبیعی موجود در کشور است. در این قسمت مناسب است آماری از وضعیت تولید و ظرفیت طبیعی پاره‌ای از منابع معدنی مهم مورد نیاز در صنعت را ارائه دهیم.

آهن: نیاز فعلی کشور (آمار سال ۶۰) حدود ۶ میلیون تن در سال است که در حال حاضر بیش از نیم میلیون تن آن از طریق کارخانه ذوب آهن اصفهان تولید می‌شود و امید است با تلاش پیگیر برادران کارگر و متخصصین متعهد، در آینده نزدیک به حداکثر ظرفیت آن یعنی ۱/۹ میلیون تن برسد. همچنین طرح ذوب آهن مبارکه اصفهان نیز چنانچه به تولید برسد ظرفیت آن ۲ میلیون تن است. طرح فولاد اهواز نیز می‌تواند ۳ میلیون تن تولید داشته باشد، با توجه به مجموع این ظرفیتهای باید گفت برای جوابگویی به نیازهای آینده لازم است طرحهای مهم دیگری نیز به اجرا درآید.

مس: در مورد مس باید گفت که طرح ذوب مس سرچشمه علیرغم تصور دشمنان، بدست نیرومند نیروهای متعهد راه‌اندازی شده و ظرفیت نهائی آن ۱۵۰ هزار تن در سال است و با توجه به نیاز فعلی کشور که حدود ۸۰ هزار تن است می‌توان مقدار مازاد بر مصرف داخلی را به خارج نیز صادر کرد و یک منبع نسبتاً مهم درآمد ارزی برای کشور بوجود آورد. البته چنانچه بتوانیم با اجرای طرحهای جانبی به جای صدور مس خام (شمش) آن را به صورت تولیداتی نظیر ورق، لوله، مفتول و آلیاژهای مختلف درآوریم، صادرات آن بسیار ارزشمندتر خواهد بود.

نفت و گاز طبیعی: هم‌اینک علیرغم داشتن منابع زیاد نفت و گاز، صادرات ما در این زمینه اکثراً به صورت مواد خام انجام می‌گیرد و حتی بسیاری از همین ترکیبات ناشی از نفت و گاز را خود، وارد می‌کنیم.

بطوری که هم‌اکنون ۲۰ درصد واردات کشور را ترکیبات پتروشیمی تشکیل می‌دهد، ولی امید است با اجرای طرح پتروشیمی بندر امام خمینی بخش اعظم ترکیبات مورد نیاز تأمین شود و مقداری هم صادرات داشته باشیم. در مورد نفت نیز اهداف بلند مدت وزارت نفت اینست که به جای صادر کردن نفت خام با تصفیه آن در داخل، ارزش اقتصادی صادرات آنرا افزایش دهیم. به هر حال از نظر منابع زیرزمینی و صنعت استخراج این مواد در وضع بسیار مطلوبی هستیم ولی از نظر فعالیت صنعتی پس از استخراج باید گامهای اساسی را برداریم.

آلومینیم: در مورد آلومینیم باید بگوئیم که در حال حاضر ذخائر کشف شده مهمی نداریم. کارخانه آلومینیم اراک نیز بطور کلی براساس استفاده از مواد اولیه وارداتی طرح‌ریزی شده است و ادامه کار آن نیز در شرایط فعلی تنها با دریافت آن مواد

از خارج امکان‌پذیر است.

در مورد سایر منابع مورد نیاز نیز باید بگوئیم که اکثراً از نظر ذخائر و معادن وضع مطلوبی داریم ولی از نظر استخراج و تبدیل آن به کالاهای مورد نیاز مراحل زیادی را باید طی کنیم.

۴ - استفاده حداکثر از امکانات موجود

یکی از برنامه‌های ضروری برای رشد و خودکفائی صنعتی در شرایط حاضر استفاده حداکثر از امکانات و ظرفیتهای موجود است. در این راه سه اقدام اساسی باید صورت گیرد: اول اقدام در جهت بکارگیری ماشین آلات و دستگاههایی که به دلایل مختلف از جمله نقص جزئی و نداشتن قطعات، بدون استفاده مانده است. دوم تغییر نوع تولید و تبدیل خط تولید ماشین آلات فعلی به خط تولید کالاهای ضروری و بخصوص قطعات واسطه صنعتی. سوم انجام اقدامات لازم و تدابیر مناسب جهت بالا بردن عمر مفید دستگاهها و کاهش استهلاک آنها.^۱

۵ - توسعه کشاورزی و صنایع مربوط به آن

در کشور ما معمولاً کشاورزی و صنعت را دو رشته مختلف تولیدی به حساب می‌آوردند که اعتبار و اهمیت یکی لزوماً بی‌توجهی و نابودی دیگری را به دنبال خواهد داشت و با چنین فرضی بود که به بهانه صنعتی شدن کشور، کشاورزی را به نابودی کشاندند. اما واقعیت اینست که هر یک از این دو رشته جدا از نقش واحدی که مستقلاً در خودکفائی و استقلال اقتصادی کشور دارند، توسعه هر یک از آنها نیز اثر مثبت زیادی روی آن دیگری خواهد داشت. چنانکه توسعه تکنولوژی مربوط به ماشین آلات

۱ - در مورد اقدام اول بعضی فعالیتها از طرف صنعتگران دلسوز و مخترعین و مبتکرین و کارگران و متخصصان بخشهای مختلف صنایع و نیز از طرف مراکزی چون جهاد دانشگاهی و سازمان پژوهشهای علمی و صنعتی انجام گرفته است. در مورد تغییر خط تولید بعضی اقدامات نظیر کاهش تولید اتومبیل سواری در کارخانه ایران خودرو و افزایش تولید وسائط نقلیه مورد مصرف عموم نظیر وانت و اتوبوس و یا تبدیل نوع تولید سواری از «دولوکس» به «کار» انجام شده است. ولی بطور کلی باید گفت که اکثراً تکنولوژی و دستگاههایی را که برای تولید کالاهای خاصی ایجاد شده اند به سختی می‌توان برای تولید انواع دیگر کالاهای بکار گرفت. بر این اساس یکی از راههای مورد نظر اینست که چنانچه از دستگاههای یک واحد صنعتی نتوانیم در جهت تولید متناسب با نیاز و مصرف داخلی استفاده کنیم و درواقع تغییر خط تولید آن امکان‌پذیر نباشد، بعنوان آخرین راه حل از تولیدات آن برای صادرات استفاده کنیم.

کشاورزی و ایجاد واحدهای تولید کود و مؤسسات شیمیایی تولید کننده سموم دفع آفات و بیماریهای دامی و گیاهی، هر چند فعالیتهائی صنعتی به حساب می آیند در عین حال نقش بسیار مهمی در توسعه کشاورزی و افزایش بازدهی آن دارند. متقابلاً توسعه کشاورزی و دامپروری نیز امکان رشد و گسترش شاخه های مهمی از صنعت را فراهم می آورد. به طوری که توسعه صنایع غذائی چون صنعت قند، روغن های نباتی و صنایع عظیم نساجی (پشمی و پنبه ای) و صنعت کفش و چرم و نظایر آن همه وابسته به رشد و توسعه کشاورزی است. مطابق همین تأثیر متقابل است که با اولویستی که هم اکنون به فعالیتهای کشاورزی داده شده از یکطرف می توان به مسأله خودکفائی در زمینه نیازهای غذائی کشور جامه عمل پوشاند و از طرف دیگر زمینه رشد و توسعه و خودکفائی بعضی از شاخه های صنعت را فراهم آورد.

اصولاً صنعت گذشته ایران براساس شهرنشینی بوده است در حالیکه برنامه ریزی کنونی صنعت براساس کشاورزی و رشد تولیدات ضروریست. در حالت اول تهیه اتومبیل، تلویزیون و وسائل صوتی، وسائل رفاهی خانگی و دیگر وسائل رفاهی در خط تولید قرار میگیرد در حالیکه چنانچه محور توسعه صنعت برراستای توسعه کشاورزی قرار گیرد، محورهای تولید صنعتی بصورت زیر می باشد:

الف - ساخت ماشین آلات کشاورزی

ب - ساخت وسائل آبیاری و زه کشی

ج - تولید مواد شیمیائی مربوط به کشاورزی

د - ایجاد صنایع ساختمانی در کنار مراکز تولید

ه - ساخت وسایل حمل و نقل

و - ایجاد نیروگاههای مختلف

طبیعی است که با اولویت دادن به این صنایع، صنایع دیگر می توانند رشد طبیعی پیدا کنند و نیازهای جامعه را برآورده سازند.

۶ - کاهش تنوع تولیدات و استاندارد کردن آنها

یکی دیگر از برنامه ها و هدفهای صنعتی در کشور ما، کاهش تنوع تولیدات است. و مپاره ای از مزایای آن را قبلاً در بخش خصوصیات ایجابی صنعت در جامعه اسلامی

عرضه کردیم. اینک باید اضافه کنیم که یکی از اقداماتی که می‌تواند تا حدودی در کاهش تنوع تولیدات نقش داشته باشد استاندارد کردن تولیدات است.

برای آنکه میان میزان سود تولیدکنندگان از یکطرف و مصالح عمومی مصرف‌کنندگان از طرف دیگر تعادلی برقرار شود، دولت باید «حدی از مرغوبیت» را برای کالاهای تولیدی منظور کند و اجازه ندهد کالاهائی با مرغوبیت پائین‌تر از آن حد، تولید و یا توزیع شود. به این عمل استاندارد کردن تولیدات می‌گویند. تنظیم و اجرای درست مقررات مربوط به استاندارد کالاها اثرات مثبت زیادی می‌تواند داشته باشد. اولاً با تعیین ضوابط نسبتاً ثابت در شکل و اندازه قطعات عمومی تولیدات می‌توان از تنوع آنها جلوگیری کرد و از قطعات و لوازم هر یک برای آن دیگری استفاده کرد. ثانیاً استاندارد کردن می‌تواند موجب بالا رفتن عمر مفید کالاها و بازدهی مناسب آنها شود و بخصوص می‌تواند کم‌کم آن تصورات و زمینه‌های روانی که اجناس داخلی را اجناس نامرغوب و غیرقابل اعتماد قلمداد می‌کند، از بین ببرد و از این طریق به کم شدن انگیزه مصرف کالاهای خارجی کمک کند. همچنین در هنگام صادرات نیز کار بازاریابی و فروش محصولات را در رقابت با انواع خارجی تسهیل می‌کند.

۷- برقراری رابطه متقابل بین مراکز صنعتی و مراکز آموزش علوم و فنون
هم اکنون در کشور ما برای تحقق این امر حداقل، ۲ مرکز رسمی بوجود آمده که یکی «جهاد دانشگاهی» و دیگری «سازمان پژوهشهای علمی و صنعتی» است. هر یک از این دو واحد نیز با وجود عمر نسبتاً کمی که دارند منشأ خدمات و تحقیقات صنعتی مفیدی شده‌اند. جهاد دانشگاهی درواقع سر فصل حرکت جدیدی است که هم ایمان و روحیه جهادی را که گره‌گشای بسیاری از نابسامانیهای مادی و معنوی است به دانشگاهها می‌برد و هم از نظر فنی و تخصصی سعی می‌کند با استفاده از حداکثر ظرفیت علمی و تخصصهای موجود در دانشگاهها به یاری صنایع بشتابد و با تشخیص درست حلقه‌های واسطه صنعتی و اقدام در جهت پر کردن این حلقه‌ها دین خود را به انقلاب اسلامی و میهن اسلامی ادا نمایند.

ب- برنامه‌ها و اقدامات برای هماهنگ ساختن نظام صنعتی کشور با فرهنگ و

عمده‌ترین برنامه‌ها و اقدامات برای تحول نظام صنعتی کشور به سوی انطباق هرچه بیشتر آن با ارزشها و معیارهای اصیل اسلامی عبارتند از:

- ۱ - ملی کردن صنایع متعلق به طاغوتیان
 - ۲ - پیوند بین «نیروی کار» و «سرمایه و وسایل کار»
 - ۳ - «پرورش و تربیت» نیروی انسانی متعهد و متخصص
 - ۴ - هدایت و کنترل مصرف جامعه
 - ۵ - حفظ محیط زیست و رعایت مصالح نسل‌های آینده
 - ۶ - توجه به طرحهای کوچک صنعتی و توزیع عادلانه واحدهای صنعتی در سطح کشور.
- در زیر به شرح موارد اول تا سوم می‌پردازیم:

۱ - ملی کردن صنایع متعلق به طاغوتیان

یکی از بارزترین نشانه‌های حاکمیت ارزشهای غیر الهی بر نظام صنعتی کشور ما قبل از انقلاب اسلامی این بود که بیش از ۹۰/۵ درصد واحدهای بزرگ صنعتی موجود در کشور متعلق به بخش خصوصی بود و اغلب این واحدهای صنعتی را عده‌ای سرمایه‌دار وابسته به بیگانه و دربار بیگانه پرست در اختیار خود گرفته بودند و دسترنج این ملت محروم را غارت می‌کردند. بدیهی بود که ضروری‌ترین اقدام برای برهم زدن این نظام غلط، باز پس گرفتن اموال و مؤسسات غصب شده از طاغوتیان و کوتاه کردن دست آنان از بیت المال بود. در واقع اولین اقدام در این زمینه نیز از زمانی آغاز شد که سرمایه‌داران وابسته فرار کردند و کارگران مسلمان از این کارخانجات به عنوان بخشی از بیت المال حفظ و حراست کردند.

نخستین اقدام رسمی و قانونی برای ملی کردن صنایع، تصویب «قانون حفاظت و

۱ - در بررسیهای آماری مربوط به صنایع، فعلاً در کشور ما کارگاههایی که تعداد کارکنان آن از ۵۰ نفر به بالا باشد «کارگاه بزرگ» به حساب می‌آید. مطابق این تعریف تا قبل از انقلاب، از مجموع کارگاههای بزرگ صنعتی کشور ۹۰/۵ درصد متعلق به بخش خصوصی، ۶/۵ درصد دولتی و ۳ درصد نیز مختلط بوده است (سرمایه‌گذاری مشترک دولت و بخش خصوصی): نقل از نشریه «آمار کارگاههای بزرگ صنعتی» - صفحه ۱۲ - از انتشارات مرکز آمار ایران سال ۱۳۵۸.

توسعه صنایع» از طرف شورای انقلاب اسلامی بود.^۱

به موجب این قانون هم اکنون مجموعه صنایع ملی شده حدود ۶۰ درصد کل صنایع بزرگ را تشکیل می‌دهد و «سازمان صنایع ملی ایران» اداره اکثر این مؤسسات را بر عهده دارد. مرحله دوم بند ج این قانون نیز در حال اجرا شدن است که به موجب آن بانکها به نسبت طلبی که از بعضی واحدهای صنعتی دارند، مالک کارخانجات خواهند شد.

۲ - پیوند بین «نیروی کار» و «سرمایه و وسایل کار»

رفع استثمار و پایان دادن به بهره‌کشی انسان از انسان یکی از هدفهای مورد نظر اسلام و جمهوری اسلامی است. همچنین تجربه بشر نشان می‌دهد که غالباً عامل اصلی استثمار و بهره‌کشی از دیگران دسترسی نداشتن «نیروهای مولد کار» به وسایل و امکانات کار است. بر این اساس همچنانکه در توضیح هدفهای قانون اساسی ذکر

۱ - به موجب این قانون صنایع به چهار بخش تقسیم شدند:

بند «الف» - علاوه بر نفت، گاز، راه آهن، برق و شیلات که قبلاً ملی بودند، صنایع زیر نیز ملی می‌شوند.

۱ - صنایع تولید فلزاتی که در صنعت مصرف عمده دارند (مانند فولاد، مس، آلومینیم)

۲ - ساخت و مونتاژ کشتی، هواپیما و اتومبیل.

بند «ب» - صنایع و معادن بزرگی که صاحبان آن از طریق روابط غیر قانونی با رژیم گذشته و استفاده نامشروع از امکانات و تضییع حقوق عمومی به ثروتهای کلان دست یافته‌اند.... سهام اینگونه اشخاص به تملک دولت درمی‌آید و هر گونه رسیدگی مالی و فنی و حقوقی نسبت به اینگونه اشخاص در اختیار دولت خواهد بود.

بند «ج» - کارخانجات و مؤسساتی که وامهای قابل توجه برای احداث یا توسعه از بانکها دریافت داشته‌اند در صورتیکه کل بدهی آنان از دارایی خالص آنها بالاتر باشد، متعلق به دولت است و به عنوان طلب دولت و مردم به هر صورت که مقتضی باشد، وصول خواهد شد. در صورتیکه دارایی این واحدها بیشتر از مطالبات بانکها و مردم باشد، دولت به سمت مالک بانکها و نسبت به مطالبات خود و مردم در مالکیت آن واحد سهم می‌شود.

بند «د» - کارخانجات و مؤسسات تولیدی که متعلق به بخش خصوصی بوده و وضع مالی و اقتصادی مساعدی دارند و مشمول بند الف ماده ۱ نباشند براساس قبول اصل مالکیت مشروع مشروط، مالکیت آنها از طرف دولت به رسمیت شناخته می‌شود و مورد حمایت قانونی قرار می‌گیرند.

گردید قرار دادن وسایل و امکانات کار در خدمت نیروهای انجام دهنده کاریکی از راههای اصولی برای جلوگیری از استثمار و بهره‌کشی است. قانون اساسی با تقسیم کردن فعالیتهای اقتصادی کشور در قالب سه بخش دولتی، تعاونی و خصوصی قدم عمده‌ای را در این راه برداشته است. هم‌اکنون طرحهای عمرانی، تولیدی و صنعتی بسیار زیادی در کشور از طریق تعاونی در دست اجراست و به این وسیله افراد زیادی بدون آنکه مجبور باشند مزدبگیر دولت یا کارفرمایان خصوصی باشند، خود با استفاده از امکانات دریافتی از دولت اسلامی (در شرایط فعلی بیشتر از طریق دریافت وام) با همکاری و همکاری سایرین به فعالیت پرداخته و ضمن حفظ آزادگی انسانی، میدانی برای بروز و شکوفایی استعدادها و ابتکارهای خویش یافته‌اند. گسترش و هدایت این نوع فعالیتهای می‌تواند بیانگر هماهنگی نظام اقتصادی و صنعتی کشور با ارزشهای والای اسلامی باشد.

۳ - «پرورش و تربیت» نیروی انسانی متعهد و متخصص

قبلاً تذکر دادیم که در نظام صنعتی و اقتصادی اسلام تولید مادی «هدف» نیست. اینک جای آن است که بدانیم در طول فعالیتهای صنعتی پس از انقلاب، ما با پدیده جدیدی روبرو هستیم که آنرا «تولید معنوی» می‌نامیم. کارکنان متعهد و دلسوز واحدهای صنعتی اعم از کارگر، کارشناس و مدیر در طول سالهای پس از انقلاب هنگام مواجهه با انواع مشکلات و مسائل برای رفع آنها به تکاپو افتادند و علیرغم کاستی‌ها و کم‌تجربگی‌ها، خود مستقلاً به راه‌حلها و چاره‌اندیشی‌های فراوانی دست‌یافته‌اند. درست است که اگر بعضی امور بدست همان مدیران و متخصصان وابسته بود و همان روابط غلط و غیر انسانی برواحدهای صنعتی حاکم بود ممکن است در پاره‌ای موارد وضعیت «تولید» بهتر می‌بود ولی ما به ساخته شدن انسانهایی که خود با تعهد و دلسوزی لازم آستینها را بالا زده و با انگیزه خدمت به اسلام و میهن اسلامی به مبارزه با مشکلات پرداختند و اینک هر یک از آنها کوله باری از تجربه و اطلاعات و مخصوصاً احساس شخصیت و توانائی را به همراه دارند، بهایی به مراتب بیشتر از آن نوع تولیدات می‌دهیم.

به غیر از استعدادهائی که در زمینه‌های فنی و تخصصی شکوفا شد و حاصل آن

اختراعات و ابتکارها و راه اندازی و بازسازی و تعمیر ماشین آلات و اجرای طرحهای عظیم صنعتی بدون تکیه بر متخصصین خارجی است، تجربه انجمنها و شوراهای اسلامی کارگران نیز در این زمینه نمونه روشن و امیدوار کننده است.

به هر حال جمهوری اسلامی با پرورش شخصیت متعالی انسانهای شاغل در بخش صنعت، چه در بعد مدیریت، چه در بعد تخصصهای صنعتی و فنی و چه در بعد آگاهی و شعور اسلامی و انقلابی کارگران، به دستاوردهای مهمی دست یافته است که تداوم این راه به معنای واقعی کلمه بیانگر مفهوم اعتبار و اهمیت کرامت والای انسانی در نظام صنعتی یک جامعه اسلامی است.

مرحله انتقالی و هوشیاری لازمه آن

شک نیست که جامعه اسلامی ما برای رسیدن به اهداف صنعتی خود راه درازی در پیش دارد و ما وارث نظام اقتصادی و صنعتی دوران طاغوت هستیم و قدرتها و ابرقدرتها هم سر راه رسیدن ما به اهداف خود انواع سنگ اندازیه‌ها را انجام میدهند. وضعیت اقتصادی و صنعتی کنونی ما نیز بلحاظ وابستگی شدید آن به خارج راه را برای انواع توطئه‌های آنها هموارتر میکند. لذا برای ملت انقلابی و فداکار ما راهی نمی‌ماند جز اینکه در این مرحله انتقالی یعنی دورانی که جامعه میخواهد خود را از چنگال نظام وابسته در همه ابعاد بخصوص وابستگی صنعتی برهاند و به صنعتی مبتنی بر ارزشهای اصیل اسلامی برسد، کمال هوشیاری را به خرج دهد و بداند که این مرحله، مرحله تحمل مصائب و سختیها است و مردم باید با پائین آوردن سطح مصرف و فاصله گرفتن از مصارف گذشته خود، به دست اندرکاران صنعتی و اقتصادی فرصت دهند تا آنها با تخصیص سرمایه‌گذاریهای لازم در امر صنایع مادر و اساسی، راه و زمینه ایجاد صنایع مستقل و غیر وابسته را هموار نمایند.

ملت باید بداند که بریدن از ابرقدرتها و ایستادن در مقابل آنها، همچنین ممانعت از غارت ذخائر کشور توسط آنها، بدون بستن بازار مصرف جامعه به روی تولیدات آنها ممکن نیست و بستن بازار به روی کالاهای آنها نیز کمبودها را همراه دارد. حال یا باید ملت با این کمبودها بسازد و سختیها را به جان بخرد و از مصرف گرایی گذشته خود دست بردارد تا استقلال ممکن گردد یا اینکه دست از استقلال بردارد و نوکری اجانب را

قبول کند. در این صورت است که ابرقدرتها با غارت تمام منابع مادی و معنوی ما هزاران قلم کالای لوکس و مصرفی ما را تأمین خواهند کرد و سیل کالاهای بنجل و مصرفی را به سوی کشورمان سرازیر خواهند کرد.

واضح و مسلم است که ملتی که برای بدست آوردن استقلال و حاکمیت جمهوری اسلامی تا بدین پایه شهید داده و بهترین جوانان خود را در این راه فدا کرده هرگز تن به تسلیم نمیدهد و نوکری اجانب را نمی پذیرد و همزمان با فداکاریهای خود، انواع مسائل و مشکلات اقتصادی و کمبودهای ناشی از محاصره اقتصادی از طرف دشمن یا ممنوعیت ورود کالا از طرف دولت را تحمل میکند.

بخش سوّم

آشنایی با

جامعه شناسی روستایی

تعاريف و کلیات

اهمیت و قلمرو مطالعات جامعه‌شناسی روستائی

با پیروزی انقلاب شکوهمند اسلامی ایران، به عنوان یکی از اصلی‌ترین اهداف این نظام، و یکی از سه وجه اساسی خواست و اراده مردم که در شعار، استقلال، آزادی، جمهوری اسلامی تبلور یافته بود، ضروری به نظر می‌رسید تا مسأله استقلال در ابعاد مختلف آن، در هر نوع برنامه‌ریزی مدّ نظر قرار گیرد و با توجه به این امر است که کشاورزی به عنوان اساس استقلال اقتصادی کشور، مورد توجه قرار می‌گیرد و روستا و روستائی به عنوان بستر و مادر توسعه کشاورزی، اهمیت ویژه‌ای می‌یابد. و این موضوع را در پیام‌ها، سخن‌ها و جهت‌گیری‌های رهبر انقلاب و سایر مسئولین و شخصیت‌ها به وضوح می‌توان مشاهده کرد. اهمیت مسائل روستائی آنگاه بهتر معلوم می‌شود که بدانیم علیرغم سیاست‌های تخریبی گذشته، هنوز هم ۵۳٪ مردم ایران روستائی‌اند و حل مسائل این قشر عظیم که غالباً هم مولّد و زحمتکش هستند علاوه بر آنکه فی‌نفسه ضروری است، کلید و گره‌گشای بسیاری از مسائل و مشکلات اقتصادی و اجتماعی شهرها نیز می‌باشد. اما هرگونه اقدامی در جهت رسیدن به این اهداف مستلزم شناخت صحیح و اصولی روستا و روستائی است و بدون آگاهی از وضعیت گذشته و فعلی آن و بدون شناخت عوامل قوت و ضعف و امکانات بالفعل یا بالقوه روستاها، نمی‌توان به موفقیت طرح‌ها و برنامه‌ها امیدوار بود. از طرفی اطلاعات و آگاهی‌های لازم در مورد روستا، خود وجوه مختلفی دارد که از اطلاعات فنی مربوط به زمین‌شناسی و خاک‌شناسی و وضعیت آب و کیفیت اقلیمی منطقه گرفته تا شناخت عوامل و ابزار فنی کار و تولید و مناسبات و روابط انسانی و فرهنگ و آداب و رسوم مردم مناطق روستائی و... را شامل می‌شود. و این امر تنها با به کارگیری علوم مختلف در این زمینه امکان‌پذیر است. ولی بخش مهمی از این آگاهی در قلمرو مطالعات جامعه‌شناسی روستائی است.

«جامعه‌شناسی روستائی» مطالعه ارزشها، هنجارها، گروهها و نهادها، مسائل جمعیتی، سلسله مراتب قشرها و نحوه تولید و مناسبات انسانی حاکم بر آن و بخصوص تغییر و تحول تدریجی این امور در طی زمان در روستاها را شامل می‌شود و در حد خود به شناخت وضعیت طبیعی و اقلیمی روستا و تأثیر و تأثر آن در شکل فیزیکی و فرهنگی روستا نیز می‌پردازد. بدیهی است هر تحقیق و مطالعه‌ای که در حوزه مسائل جامعه‌شناسی روستائی انجام می‌گیرد نمی‌تواند و نباید از تأثیر و ارتباط شدید سیاست‌ها و برنامه‌ها و اقدامات مختلف مربوط به حوزه شهرها بر روی مسائل روستائی غافل بماند و قطعاً شناخت این تأثیرات نیز در قلمرو مطالعات مربوط به جامعه‌شناسی روستائی قرار می‌گیرد. علاوه بر اینها تحقیق و بررسی تجارب مختلف و سیاست‌ها و برنامه‌های گوناگونی که برای توسعه روستائی یا حل مسائلی از این نوع در سطح جهان انجام گرفته است بخشی از کار جامعه‌شناسی روستائی است. کسب این اطلاعات و مقایسه تجارب مختلف در امر توسعه روستائی در مناطق مختلف جهان و سوابق و نتایج مربوط به این امر در داخل کشور می‌تواند ما را در تشخیص و انتخاب سیاستی مناسب در توسعه روستائی کشور که منطبق با اهداف کلی نظام جمهوری اسلامی و متناسب با شرایط طبیعی و اقتصادی و فرهنگی روستاهای کشورمان باشد کمک نماید.

تعریف روستا

یکی از اولین موضوعاتی که در مطالعات مربوط به جامعه‌شناسی روستائی مطرح می‌شود بازشناختن ده از شهر و ارائه تعریف مناسبی برای روستاست ولی این کار به سادگی ممکن نیست؛ زیرا معیارها و ملاکهای دقیقی که شهر را از ده به وضوح متمایز سازد وجود ندارد. تعاریف و ملاکهایی که ارائه شده است، غالباً به تناسب نیاز خاص ارائه‌کنندگان آن، یک یا دو ویژگی را مدّ نظر داشته و لذا نمی‌توانند جامع و مانع باشند. همچنین این ملاکها در کشورهای مختلف جهان به صورتهای گوناگونی مطرح شده است. مثلاً در خیلی از موارد جمعیت را یکی از ملاکهای تشخیص شهر از روستا دانسته و فرضاً گفته‌اند که هر جا جمعیت آن کمتر از ۵۰۰۰ نفر باشد ده و محدوده‌های با جمعیت بیش از ۵۰۰۰ نفر را شهر محسوب کرده‌اند. در ایران نیز همین میزان، برای ادارات و سازمانهای دولتی، ملاک رسمی تمایز شهر از روستاست. ولی ملاک جمعیت،

در مطالعات مربوط به جامعه‌شناسی روستائی از دو نظر دارای اشکال است. یکی اینکه این ملاک در کشورهای مختلف یکسان نیست و لذا مطالعات تطبیقی را دچار اشکال می‌کند. بعنوان مثال در کشور آمریکا جمعیت ۲۵۰۰ نفر و در بعضی ایالت‌های هند، ۱۰۰۰۰ نفر را ملاک قرار داده‌اند. اشکال دیگر این است که عامل جمعیت به تنهایی بیانگر خصوصیات مورد نظر در مطالعات مربوط به جامعه‌شناسی روستائی نیست به طوری که ممکن است بسیاری از مناطقی که بیش از ۵۰۰۰ نفر جمعیت دارند و بر اساس ملاک جمعیت، شهر به حساب می‌آیند، از جهات متعددی مثل، نوع تولید و معیشت، روابط انسانی و خانوادگی، فرهنگ و آداب و رسوم، دارای مشخصات روستائی باشند. البته عکس آن نیز ممکن است.

یکی دیگر از ملاکها، نوع معیشت است. بر اساس این ملاک، ده مرکز تجمعی است که اکثریت مردم آن شغلشان کشاورزی است. بدیهی است که این تعریف نیز جامع نیست. چرا که مثلاً در سواحل جنوبی کشورمان، روستاهائی وجود دارد که شغل غالب مردم صید ماهی است. و نیز در همان نواحی، روستاهائی وجود دارند که نیروهای انسانی آنها اکثراً خارج از ده و در کشورهای حاشیه جنوبی خلیج فارس مشغول به کارند همچنین در برخی مناطق که نوعی صنایع بومی و سنتی رایج است غالباً روستاهائی وجود داشته و دارند که شغل اصلی اکثر مردم آن در ارتباط با همان فعالیت (کوزه‌گری، سفال‌سازی، قالی‌بافی و نظایر آن) بوده است.

با توجه به آنچه گفته شد، ارائه تعریف جامع و مانع از ده، کار مشکلی است و باید بدانیم که حتی در صورت ارائه چنین تعریفی باز باید ویژگیهای خاص هر کشور یا هر منطقه را جداگانه منظور کرد. ولی ما در اینجا با تکیه بر مسأله خودکفائی، تمایز اصلی شهر از روستا را همین وجه تولیدی بودن روستا و مصرفی بودن شهر می‌دانیم. بر اساس این معیار «ده»، واحدی اقتصادی، اجتماعی، جغرافیائی و مرکز تجمع مردمی یکجانشین است که غالباً قسمت اعظم درآمد آنها از کشاورزی تأمین گردیده و بالقوه قادر باشند نیازهای اساسی خود را بدون استعانت از نقاط دیگر تأمین نموده و به موجودیت خود ادامه دهند»^۱.

۱ - این تعریف از یادداشت‌های درس جامعه‌شناسی روستائی، گروه جامعه‌شناسی مدرسه تربیت مدرس اخذ شده است.

بدیهی است که در شرایط امروز جهان، که حتی کشاورزی و روستا نیز وابسته به ابزار و وسایل متعددی است که از خارج روستا تأمین می‌شود و بدلیل گسترش شبکه‌های ارتباطی و پیوند نزدیک شهر و روستا، این امکان بالقوه (خودکفائی در نیازهای اولیه) به فعل در نمی‌آید. ولی منظور این است که روستا مشخصه‌اش در توان بالقوه برای رفع نیازهای اولیه‌اش می‌باشد بطوری که در شرایط اضطراری چنانچه لازم باشد بتواند بدون ارتباط گسترده با خارج حوائج اولیه خود را برآورد در حالی که شهر اصولاً فاقد چنین امتیازی است.

آشنائی با چند واژه : مرکز آمار ایران برای مناطق خارج از شهر چند اصطلاح را متمایز از یکدیگر بکار می‌برد که بد نیست تفاوت آنها را با یکدیگر ذکر کنیم. این چند واژه عبارتند از ده، مزرعه، مکان، آبادی.

مزرعه خود دو نوع است، مزرعه تابع یا وابسته و مزرعه مستقل. مزارع تابع مزارعی هستند که مردم یک ده خود مالک آن مزارع هستند و در واقع آن مزارع بخشی از آن ده به حساب می‌آیند. بدین معنی که هر چند از نظر مکانی آن مزارع جدا از ده هستند ولی مالک و نیروی کار آن به جای آنکه ساکن مزرعه باشد ساکن ده هست. در ایران حدود ۱۸ هزار مزرعه تابع وجود دارد. مزرعه مستقل به صورتی است که کارکنان آن در همانجا ساکن هستند و بخشی از یک ده به حساب نمی‌آید. قشلاق، براکو و کلاته نامهای دیگر مزرعه مستقل در سراسر کشور است که تعداد تقریبی آنها به ۶۰۰۰ میرسد. مکان، به مناطقی خارج محدوده شهرها یا روستاها گفته می‌شود که هر چند دارای ساختمان یا تأسیسات مختصری است ولی کشاورزی در آن انجام نمی‌گیرد مثل قهوه خانه سر راه، واحدهای کوچک، مرغداری خارج از محدوده دهات و که تعداد آنها به حدود ۲۰۰۰ میرسد. آبادی، اصطلاحی است که شامل ده، مزرعه و مکان می‌شود. به عبارت دیگر آبادیهای ایران سه دسته هستند، ده (۵۹۰۰۰)، مزرعه (۶۰۰۰ مزرعه مستقل، ۱۸۰۰۰ مزرعه تابع) و مکان (۲۰۰۰).

ریخت‌شناسی روستا

از نظر شکل خارجی و نحوه استقرار مساکن، دو نوع روستا وجود دارد: یکی

روستا با مساکن متفرق و دیگر روستاهائی که مساکن آن مجتمع است.

روستاهائی که مساکن آن متفرق است بدین شکل است که هر خانوار در گوشه‌ای از زمین مزروعی متعلق به خود ساکن است و به این ترتیب معمولاً اطراف هر واحد مسکونی را اراضی کشاورزی فراگرفته است و تعدادی از این واحدهای مسکونی متفرق که نزدیک به هم بوده و احیاناً دارای مراکز مبادله و خرید و فروش و مراکز عمومی مشترکی چون، حمام، مدرسه، مسجد می‌باشند یک ده را تشکیل می‌دهند. به عبارت دیگر این نوع روستاها از تجمع چند مزرعه مستقل بوجود آمده‌اند که از اماکن عمومی و واحدهای خدماتی مشترکی استفاده می‌کنند. این نوع روستاها را بیشتر در مناطق شمالی ایران (دو استان مازندران و گیلان) می‌توان مشاهده کرد. پراکندگی مساکن روستائی و در عین حال پیوستگی روستاها به یکدیگر در این مناطق موجب شده است که شکل و صورت ظاهر روستاهای این نواحی با روستاهای سایر مناطق کشور متفاوت باشد.

در مواردی نیز روستاها با مساکن متفرق در مناطقی که دامداری اساس فعالیت‌های اقتصادی را تشکیل می‌دهد بوجود آمده است. در این مناطق مراقبت‌های شبانه‌روزی از دامها ایجاب می‌کند که خانه‌ها اغلب در نزدیکی دامها بطور پراکنده در میان مراتع و چراگاهها قرار گیرد.

روستا با مساکن مجتمع نیز چند نوع است:

۱ - روستاهای طولی یا خطی شکل که غالباً در طول رودخانه یا جاده و یا در امتداد درّه کشیده شده‌اند. گاهی به روستاهائی که در امتداد جاده بوجود آمده‌اند روستاهای کوچه‌ای شکل نیز می‌گویند.

۲ - روستاهای فشرده یا توده‌ای شکل که مشخصه آن تجمع و فشردگی منازل روستائیان در یک محوطه نسبتاً محدود با کوچه‌های تنگ و پیچ‌درپیچ می‌باشد. در این نوع دهات کوچه‌ها معمولاً از میدان مرکزی ده به اطراف کشیده شده‌اند و اکثر اماکن عمومی ده در این میدان متمرکز است. در این نوع روستاها معمولاً اراضی کشاورزی خارج از محوطه مسکونی و احیاناً با فاصله کمی از روستا قرار دارد. همچنین غالباً در این نوع روستاها منازل در نزدیکترین محلی که آب روستا، اعم از چشمه یا قنات به سطح زمین میرسد بنا شده و آب پس از مصارف خانگی، به سطح اراضی کشاورزی

وارد می‌شود.

۳- روستاهای قلعه‌ای شکل که مشخصه آن تجمع منازل روستائی و آغل دامها در داخل یک محوطه محصور و محدود است بطوری که دفاع از افراد و دامها و حتی محصولات جمع‌آوری شده روستا در داخل این محوطه محصور آسان است. این نوع روستاها اغلب در مناطقی که در طول تاریخ بیشتر مورد هجوم و تاخت و تاز بیگانگان یا اشرار و راهزنان داخلی بوده‌اند بوجود آمده است.

عوامل مؤثر در شکل روستا^۱

الف - عوامل طبیعی: میزان آب و احیاناً مسیر طبیعی آن و نیز پستی و بلندی یا هموار بودن زمین، از جمله عوامل اصلی در تعیین شکل روستا است. میزان محدودیت یا وفور آب و زمین مرغوب نیز نقش تعیین‌کننده‌ای در وسعت و آبادانی ده دارد. همچنین نوع مصالح و امکانات طبیعی موجود در محل، در شکل ساختمانها و نوع معماری بکار رفته در منازل روستائی تأثیر چشمگیری دارد.

ب - عوامل اقتصادی: نوع مالکیت و چگونگی روابط تولیدی و نظام بهره‌برداری حاکم بر روستا نیز در شکل روستا مؤثر بوده است. بطوری که معمولاً نظامهای ارباب‌ورعیتی با روستاهای متمرکز که دارای مساکن مجتمع بوده‌اند سازگاری داشتند. همچنین میزان درآمد روستائیان که یا به صورت تولید داخل روستا و یا از طریق درآمدهائی است که مهاجرین از روستا به ده باز میگردانند، نقش عمده‌ای در شکل روستا و نوع مصالح به کار رفته در ساختمان منازل آن دارد.

ج - مسائل امنیتی: از گذشته‌های دور خطر تهاجم اقوام دیگر و راهزنان و نیز درگیری با کوچ‌نشینانی که از منطقه عبور می‌کردند در نوع زندگی روستائی و شکل مساکن آن تأثیر مهمی داشته است. در کنار عوامل فوق، خطر سیل، طوفان، شن‌های روان و حتی گرما یا سرمای طاقت‌فرسا نیز بی‌تأثیر نبوده است و چه بسا ممکن است وقوع چندین زلزله پی‌درپی، محل و شکل روستاهای یک منطقه را بکلی تغییر داده باشد.

۱ - این بحث و بحث خانواده در روستا نیز از یادداشت‌های درس جامعه‌شناسی روستائی، گروه جامعه‌شناسی مدرسه تربیت مدرس اخذ شده است.

د - عوامل معنوی و دینی: در بسیاری از موارد وجود مقبره یک امامزاده و یا حتی کوه یا درختی که به هر دلیل مورد احترام و تقدیس گروهی از مردم قرار گرفته است خود در پیدایش و یا شکل‌پذیری یک روستا مؤثر بوده است. حتی همین عامل دینی همچون قبله نیز در نوع معماری مساکن مؤثر است و چه بسیار مواردی که روستا به تبعیت از مسجد یا معبد روستا، شکل پذیرفته است.

ه - عوامل اجتماعی: در مواردی وجود طایفه یا تیره‌های مختلف و احیاناً نژادهای گوناگون در یک محل، روستاها را از نظر محل استقرار یا شکل آنها تحت تأثیر قرار داده است و تقسیم‌بندیهای چون علیا و سفلی را موجب شده است.

ویژگی مساکن روستائی

از جمله مسائلی که در زمینه ریخت‌شناسی ده باید به آن توجه داشت و در طرحهای مربوط به معماری مساکن روستائی از آن غفلت نورزید، نقش مسکن روستائی و تفاوت آن با مساکن شهری است. باید دانست که مسکن در روستا همچون مساکن شهری صرفاً محلی برای استراحت و کانونی برای تجمع اعضاء خانواده و انجام فعالیتهای مربوط به تغذیه و بهداشت خانوادگی نیست، بلکه مسکن روستائی جدای از این کارکردها، محلی است که در تولید خانواده نیز نقش مهمی دارد و از آن در زمینه‌هایی چون خشکاندن میوه و سبزی، انبار آذوقه حیوان و انسان، انبار تولیدات زراعی، محل بافتن قالی و جاجیم و سایر صنایع دستی، آغل دام و لانه طیور و در مواردی احتمالاً کاشت و تولید مصارف خانگی نیز استفاده می‌شود. بدیهی است هرگونه اقدامی در جهت ساخت و ایجاد مساکن روستائی بدون توجه به این کارکردها، اقدامی غیرمعقول بوده طبعاً یا مورد قبول و پذیرش روستائیان نخواهد بود یا آنها را از مسیر زندگی تولیدی خود خارج کرده و فرهنگ مصرفی حاکم بر خانواده‌های شهری را بر آنها غالب خواهد کرد.

خانواده در روستا

در بررسی خانواده روستائی عمدتاً بر نقش و کارکرد اقتصادی آن تکیه شده

است.

هرچند خانواده به عنوان محل انس و الفت و علائق زناشوئی، کانون محبت و پرورش کودک و مرکز انتقال بسیاری از میراث‌های فرهنگی، ارزشها، هنجارها و آداب و رسوم و سنت‌ها نیز هست اما عمدتاً وظیفه و کار کرد اقتصادی آن بیشتر مورد توجه محققین قرار گرفته است.

در همین رابطه، ملاک عموم محققین برای تقسیم‌بندی خانواده‌های روستائی، زمین و مقدار آن بوده است که بر اساس آن خانواده روستائی را به دو گروه عمده «زارع» و «خوش نشین» تقسیم کرده‌اند. تفاوت اساسی بین این دو گروه، داشتن یا نداشتن آب و زمین زراعی است که جنبه‌های دیگر زندگی خانوادگی کم و بیش تحت تأثیر آن قلمداد شده است.

خانواده زارع از زمین بهره‌برداری می‌کند و پایه اصلی فعالیت اقتصادی آن متکی به زمین زراعی است و همین عامل سبب تشدید همبستگی میان اعضای خانواده می‌شود. خانواده روستائی هرچند بعنوان یک «واحد تولید» است و همین امر موجب شده است محققین به کار کرد اقتصادی آن بیشترین بها را بدهند و سایر مسائل آنرا تحت الشعاع و متأثر از این کار کرد بدانند ولی واقعیت این است که روابط انسانی حاکم بر این «واحد تولید» با روابط حاکم بر واحدهای تولید مشابه آن در سایر فعالیت‌های اقتصادی تفاوت‌های اساسی دارد.

بعنوان نمونه می‌توان گفت روابط اقتصادی در تولید خانوادگی برخلاف سایر موارد بر اساس «دستمزد» استوار نیست و میزان بهره‌وری افراد متناسب با میزان کاری که برای «تولید خانوار» انجام می‌دهند نیست. مثلاً اینطور نیست که اگر فرزندی از خانواده، از نظر جسمانی ضعیف و کم‌بنیه باشد و لاجرم نقش مؤثری در تولید نداشته باشد از مزایای مادی حاصل از تولید خانواده محروم باشد بلکه بعکس غالباً چنین افرادی حتی بیشتر مورد توجه بوده و خانواده سهمی بیش از سهم سایر اعضای فعال برای آنها قائل می‌شود.

تقسیم کار در خانواده روستائی

تقسیم کار در خانواده روستائی عمدتاً بر اساس سه عامل سن، جنس و قدرت

بدنی انجام می‌گیرد.

پدر در خانواده روستائی علاوه بر نقش عمومی پدر در خانواده‌های شهری که سرپرستی خانواده و برقراری نظم و ترتیب و حسن رابطه میان اعضای آن است، نقش خاصی نیز بعهده دارد و آن «مدیریت واحد بهره‌برداری خانوادگی» است که هدفش ایجاد نظم و نظام در کار و امور تولید است. به این ترتیب پدر در خانواده روستائی در عین حال سرپرستی روابط شغلی و حرفه‌ای افراد خانواده را نیز بعهده دارد، در حالی که در خانواده‌های شهری هریک از افراد خانواده بخصوص پدر در خارج از منزل و با افرادی سوای اعضای خانواده، روابط شغلی و حرفه‌ای برقرار می‌کند. البته مرد روستائی آنگاه که به عنوان پدر، مدیریت واحد بهره‌برداری را بعهده دارد عملکرد او با سایر مدیران بنگاه‌های مالی و اقتصادی که تنها به فکر بهره‌کشی هرچه بیشتر از زیردستان هستند تفاوت اساسی دارد و در همان حال نقش یک مربی دلسوز و مسئول که سرنوشت آینده زیردستان را در بسیاری از موارد بر منافع شخصی خود ترجیح می‌دهد با مسئولیت مدیریت خود آنچنان ترکیب کرده است که به سختی می‌توان این دو نقش را از یکدیگر باز شناخت.

مادر در خانواده روستائی علاوه بر نقش عمومی زن بعنوان مدیر داخلی خانه و پرورش و تربیت کودکان، در امور زراعی، پرورش دام و طیور و صنایع دستی و حتی در فروش جزئی محصول و خرید مایحتاج خانواده نیز فعالیت‌های مختلفی انجام می‌دهد. بدیهی است فروش محصولات عمده و معاملاتی که دارای بار مالی عمده است توسط مرد انجام می‌گیرد. البته در مورد کار زن و نوع آن باید به تفاوت‌های اقلیمی و تمایز بین خانواده‌های عمدتاً دامدار یا زارع توجه کرد و بخصوص اختلاف خانواده‌ها را از نظر سطح درآمد و موقعیت اجتماعی و تأثیر آن را در وضعیت زن در نظر داشت.

بطور کلی اصل مشارکت زن در تولید و فعالیت اقتصادی را تقریباً در عموم خانواده‌های روستائی ایران می‌توان صادق دانست ولی کیفیت کار و حدود آن با تغییراتی همراه است. از نظر کیفیت کار بدنیست اشاره کنیم که فعالیت تولیدی و اقتصادی زن در خانواده‌های ثروتمند یا دارای موقعیت اجتماعی بالا، معمولاً در داخل

خانه یا در محیط‌های کاملاً خانوادگی انجام می‌گیرد ولی در خانواده‌های با درآمد کمتر ممکن است این فعالیت در مجامع عمومی‌تر و یا حتی به صورت انجام کار برای سایر خانواده‌ها صورت گیرد.

در مورد نقش پسران و دختران در خانواده روستائی کافی است اشاره کنیم که به تناسب وظیفه آتی که بعنوان پدر یا مادر عهده‌دار آن خواهند بود عمل می‌کنند و به این ترتیب غالباً دختران در امور خانه‌داری، نگهداری بچه، و صنایع دستی و پرورش دام به مادران کمک می‌کنند و پسران در خدمات ساده کشاورزی مانند رساندن کود به مزرعه، چیدن علوفه، چرای دام در اراضی اطراف، آبیاری و نظایر آن فعالیت می‌کنند و بتدریج وظایف مهم‌تری را بعهده می‌گیرند. نکته قابل توجه این است که در خانواده روستائی، عنصر بیکار به معنی مصطلح آن در شهرها وجود ندارد.

وضعیت سالمندان نیز در خانواده‌های روستائی قابل توجه است. احترام و منزلت والای سالمندان در نزد سایر اعضای خانواده و فعالیت و تلاش اقتصادی آنها تا آخرین روزهای حیات از ویژگی‌های سالمندان روستاهاست. نکته قابل توجه این است که ارزش سالمندی و ریش سفیدی در جامعه ما بوسیله تبلیغات و برنامه‌هایی که متناسب با اهداف قدرتهای استکباری و یا نشأت گرفته از طرز تفکر مادی غرب بود رو به کاهش گذاشته بود. البته این امر منحصر به جامعه ایران هم نبوده و تقریباً در اکثر جوامع مطرح است. جامعه‌شناسان برای کاهش این ارزش، دلایلی ذکر کرده‌اند که یکی از مهم‌ترین آنها از دست دادن کار کرد آموزشی و انتقال تجارب از نسل قدیم به نسل جدید توسط سالمندان است که این کار کرد را مؤسسات رسمی به عهده گرفته‌اند. این گروه از جامعه‌شناسان مدعی هستند که ارزش اجتماعی سن و سالمندی رو به ضعف می‌گذارد و ارزش اجتماعی دانش و مهارت اهمیت پیدا می‌کند. اما در پاسخ این دسته از جامعه‌شناسان که کاهش ارزش سالمندان و اختلاف بین پدران و فرزندان روستائی ما را به این بهانه توجیه می‌کنند باید گفت جوانان روستائی مهاجر که زاغه‌های اطراف شهرها را پر کرده‌اند چه دانش و تخصصی در شهرها آموخته‌اند که مایه اختلاف با پدران بی‌تخصصشان شود؟ با توجه به همین امر است که باید روند کاهش ارزش سالمندی در رژیم گذشته را با برنامه‌های آگاهانه و عمدی آن رژیم برای ایجاد اختلاف میان نسل قدیم و جدید توجیه کرد.

آب و زمین در روستا

همچنانکه قبلاً اشاره شد، آب و زمین از عناصر اصلی زندگی روستائی است و بررسی وضعیت روستا و نظام اقتصادی، اجتماعی آن بدون توجه به نظام‌های بهره‌برداری از آب و زمین که از گذشته‌های دور در این سرزمین وجود داشته است ممکن نخواهد بود. به این دلیل، در این قسمت، نخست به بررسی واحدهای زراعی سنتی و سپس به تشریح آبیاری سنتی و منابع آن در ایران می‌پردازیم.

بررسی واحدهای زراعی سنتی

بطور کلی هنگام بررسی واحدهای زراعی سنتی ایران ابتدا باید چهار نوع مختلف از مالکیت زمین و آب را که عامل اصلی تولید هستند از یکدیگر باز شناخت.

۱- واحدهائی که زمین و آب آن متعلق به مالکین بزرگ بوده و باصطلاح نظام ارباب و رعیتی بر آن حاکم بوده است.

واحدهائی که نظام ارباب و رعیتی بر آن حاکم بوده خود از نظر حضور یا عدم حضور مستقیم مالک و باصطلاح نوع مدیریت به سه صورت عمده تقسیم می‌شود:

الف: واحدهائی که مدیریت آن مستقیماً بعهد مالک بوده و مالک به عنوان ارباب خود در منطقه حضور داشته است.

ب: واحدهائی که ارباب مستقیماً حضور ندارد ولی بنماینده‌ای از جانب او، کسی بعنوان مباشر مدیریت واحد را بعهده دارد. در این نوع واحدها عملاً مباشرین نقش ارباب را ایفاء می‌کنند.

ج: واحدهائی که مالک بدلائل متعدد، مدیریت آن را بعهده ندارد و حتی نماینده او نیز حضور ندارد بلکه مالک صلاح خود را در آن دیده است که آب و زمین و احیاناً بذر را در اختیار کسی که «گاوبند» نامیده می‌شود گذاشته و از طریق او و به مدیریت این شخص زمین به زیر کشت می‌رود. در این نوع واحدها مالک به تناسب عواملی که در کشت شرکت داده است از محصول سهم می‌برد ولی در اداره واحد و امور کشت، داشت و برداشت مستقیماً دخالتی ندارد.

توضیح آنکه این نوع مالکیت و نظام بهره‌برداری (نظام ارباب و رعیتی) در

بسیاری از مناطق ایران که از نظر میزان بارندگی و شرایط خاک وضع مناسبی دارند حاکم بوده است.

مطابق آماری که در سال ۱۳۳۹ برآورد شده است ۶۲٪ زمینهای زیرکشت در ایران براساس این نظام بوده است.

همچنین مطابق تحقیقات خانم لمپتون در کتاب «مالک و زارع»، بازده و کیفیت کشت و برداشت محصول در این نوع واحدها از انواع دیگر بهره‌برداری در ایران بیشتر بوده است.

از نظر خانم لمپتون با وجود وسعت زمینها و مزارع متعلق به مالکین بزرگ در ایران هرگز مالکین، موقعیتی نظیر اشراف زمین‌دار انگلستان نداشته‌اند. خانم لمپتون دلیل این امر را ناشی از دو عامل می‌داند. عامل نخست، ماهیت جامعه اسلامی و قانون ارث در اسلام است که پس از چند نسل ملک به قطعات کوچکی تقسیم می‌شود. عامل دوم، وجود هرج و مرج‌های مکرر و متوالی ناشی از تغییر سلسله سلاطین و به تبع آن کم و زیاد شدن قدرت و اقتدار هر دسته از مالکان در هریک از این دورانها بوده است.^۱

۲- نوع دوم از مالکیت زمین و آب در ایران، مالکیت دولتی و سلطنتی بوده است. اراضی این دسته نیز خود دو نوع بوده است.

الف: اراضی دیوانی یا دولتی که املاک خالصه نیز گفته می‌شده است. این اراضی متعلق به دولت بوده است و توسط نمایندگان یا مباشران دولت و در مواردی نیز به صورت اجاره‌ای اداره می‌شده‌اند. در سال ۱۳۳۵، ۱۰٪ دهات ایران یعنی حدود ۵۰۰۰ ده جزء املاک خالصه بوده‌اند.

ب: اراضی سلطنتی که ملک شخصی سلاطین و حاکمان به حساب می‌آمده است. عمده‌ترین راههای دستیابی سلاطین به این املاک، یا از طریق تصرف املاک سلاطین و حکمرانان مغلوب بوده است یا از طریق هدیه و بخشش مردم، مالکین و حکمرانان جزء به سلطان بوده است. یکی دیگر از کانالهای دستیابی سلطان به این املاک، «رسم التجا» بوده است. بدین معنی که مردم از ترس عاملین حکومت تمام یا قسمتی از ملک خود را بنام حاکم می‌کردند.

رضاشاه در طول سلطنت خود از همین راهها، ۲۱۰۰ ده را بتصرف خود درآورده بود.

۱ - صفحه ۴۵۸ کتاب مالک و زارع. نوشته خانم لمپتون (Limpton)

توضیح آنکه اراضی دولتی و خالصه از لحاظ بازده و کیفیت محصول در سطح نازلی بود و یک سلسله مراتب دزدی و غارت از بالاترین رده‌های مسئولین تا پائین‌ترین آنها بر آن حاکم بود و اصولاً منافع کوتاه مدت در استفاده از آنها در اولویت بود و بهمین دلیل آبادانی و خرمی و بازده املاک اربابی را فاقد بود.

۳- املاک وقفی: این نوع مالکیت که از همان ابتدای ورود اسلام در ایران مطرح شده و بنا بر نظر پاره‌ای مورخان در ایران قبل از اسلام نیز سابقه داشته است، خود از نظر نوع، وسعت و مدیریت، بدو دسته عمده تقسیم می‌شود.^۱

الف: املاک وقفی بسیار گسترده و نسبتاً متمرکز که موقوفه مراکزی مثل آستان قدس رضوی (حضرت رضا ع) و آستانه حضرت معصومه سلام الله علیها بوده است و از لحاظ مدیریت معمولاً توسط حکومتها تولیت‌هایی برای آنها گماشته می‌شدند و بدین ترتیب وضعیتی شبیه املاک دولتی داشتند ولی بدلیل حاکمیت روحیه مذهبی و ایمان زارعان، در سلسله مراتب پائین اداره کنندگان و زارعان، غارت و دزدی در آنها بسیار کم بود و وضع آنها از این نقطه نظر با املاک دولتی متفاوت بود.

ب: املاک وقفی متفرق و پراکنده که معمولاً اداره آنها غیر متمرکز بوده مطابق ویژگیهای مورد نظر واقف اداره می‌شده‌اند. بهر حال املاک وقفی متفرق از نظر نوع مدیریت بسیار شبیه املاک خرده مالکی بوده و بخصوص وضعیت وقفهای خاص از این نظر کاملاً شبیه املاک خرده مالکی بوده است و حداکثر تفاوت اینکه مقداری از درآمد ملک که معمولاً هم بصورت تثبیت شده‌ای معین شده بود صرف امور مورد نظر واقف می‌شد. اهم موارد مصارف عایدات املاک وقفی عبارتند از: کمک به اداره مدارس علوم دینی و بنای آنها، حفظ و اداره مساجد و تکایا و سایر اماکن مقدس همچون بقاع متبرکه، کمک به معیشت خدمتگزاران مساجد و اماکن دینی همچون امام جماعت و مؤذن مساجد، برپائی مراسم و مجالس عزاداری و روضه خوانی، اطعام مساکین و گستردن سفره‌های طعام در محافل مختلف مذهبی و ایام خاص همچون ایام عاشورای حسینی و نظایر آن.

۱- املاک وقفی به اعتبار کسانی که از عایدات آن منظور شده‌اند دو دسته‌اند: موقوفات عام و موقوفات خاص.

توضیح آنکه پاره‌ای از محققان معتقدند در مراحل از تاریخ که ظلم و جور سلاطین و حکمرانان مردم را شدیداً در تنگنا می‌گذاشته، وقف خاص نوعی راه‌گزین از این فشارها بوده و املاک را در عین حال که از تعرض مأموران حکومتی در امان می‌داشته است عملاً در اختیار افراد خاص باقی می‌گذاشته است. هرچند این نظر را در مورد پاره‌ای از مراحل تاریخ ایران و دربارهٔ معدودی از املاک وقفی صادق بدانیم ولی قدر مسلم این است که وقف یکی از راههای عمده تبدیل مالکیت‌ها و منافع شخصی به مصارف عمومی است که با رضایت کامل و توأم با هدفی متعالی و ایمانی قلبی انجام می‌گرفته است و نقش بسیار عمده‌ای در بهبود و سلامت اقتصادی جامعه اسلامی و گامی مهم در راه تحقق اهداف عدالت‌جویانهٔ اسلام داشته است و هنوز هم آثار مثبت آن غیر قابل انکار است.

۴ - املاک خرده مالکی: این نوع مالکیت در دو ناحیه بیشتر وجود داشته است. یکی نواحی مرکزی و نقاطی که از نظر مرغوبیت خاک و آب، وضع مساعدی نداشته و لذا کمتر مورد توجه و طمع متنفذین و مالکان عمده قرار می‌گرفته است. و دیگر، مناطقی که اراضی کاملاً مرغوبی داشته و معمولاً خانوارها به تنهایی و بدون نیاز به همکاری سایرین یا سرمایه‌گذاری مالکان عمده، به راحتی می‌توانستند از آن بهره‌برداری نمایند. این نوع املاک نیز در چهار شکل نسبتاً مختلف قابل ذکر است.

الف: خرده مالکی ناشی از تقسیم ارث مالکان عمده - از ویژگیهای عمده این نوع خرده مالکی این است که هرچند از لحاظ کمیّت وضع آن با زمینهای اربابی و مالکیتهای بزرگ فرق دارد ولی خوی و منش و باصطلاح فرهنگ ارباب و رعیتی همچنان بر نظام و مناسبات آن کمابیش حاکم است.

ب: خرده مالکی مرفّه با تولید به صورت همکاری اعضاء خانوار - از مشخصات این نوع خرده مالکی این است که خود اعضای خانواده مستقیماً در امر کار و تولید زراعی شرکت دارند و احیاناً کمبود نیروی کار را در فصلهایی که فعالیتهای زراعی شدید است، از طریق اجیر گرفتن کارگران کشاورزی جبران می‌کنند و از نظر میزان درآمد، در سطح روستاها، نسبتاً مرفّه هستند هر چند در مقایسه با مالکین بزرگ و یا طبقات مرفّه شهری درآمد بسیار نازلی داشته‌اند.

ج: خرده مالکی جزء - وجه تمایز این دسته با خرده مالکی مرفّه در این است که

هر چند اعضای خانواده مستقیماً در کار تولید زراعی شرکت دارند ولی بعکس خرده مالکی مرفه مقدار زمین و امکانات متعلق به خانواده کمتر از نیروی کار آن است و لذا بخشی از نیروی کار خانواده که اضافه است به صورتهای گوناگون برای واحدهای دیگر کار می کند.

د: خرده مالکی بدون انجام کار — این گروه خود به دو صورت ممکن است: یکی خرده مالکانی هستند که به دلیل کمی وسعت و محدودیت امکانات کشاورزی، کار کردن بر روی املاک خود را غیر اقتصادی دانسته و نیروی کار خود و احیاناً خانواده خود را غالباً در شهرها یا سایر مراکز کار، مشغول می کنند و آب و زمین محدود خود را در قبال دریافت اجاره یا سایر شیوه های مرسوم، در اختیار دیگران و در اغلب موارد در اختیار خرده مالکان جزء قرار می دهند. گروه دوم خرده مالکانی هستند که نه بدلیل عدم صرفه اقتصادی بلکه به دلیل داشتن شغل و منابع درآمد دیگر در شهرها یا حتی روستا، امکان عملی کار بر روی زمین و آب متعلق به خود را ندارند و لذا آنها را در قبال دریافت بهره مالکانه یا به صورت سهم بری در اختیار نیروی کار موجود در روستا می گذارند. این گروه غالباً شامل مغازه داران شهری که بخشی از سرمایه خود را به خرید املاک در روستاها اختصاص داده اند می شود.

بنده بندی

به زیر کشت بردن اراضی وسیع و استفاده مناسب و با صرفه از امکانات مختلف بخصوص هنگامی که منابع آب و زمین محدود است و بازده هرچه بیشتر از امکانات محدود مورد نظر است بدون یک گروه بندی و سازمان دهی منظم منابع مختلف و نیروی کار موجود ممکن نیست. بهمین دلیل از قدیم الایام در ایران اشکال مختلفی از این سازمان دهی و گروه بندی نیروهای کار و عوامل اصلی مورد استفاده در کار کشاورزی وجود داشته است ولی ما برای بررسی این سازمان دهی سنتی، دو شکل عمده را از هم تفکیک کرده ایم.

۱ — سازمان دهی و گروه بندی نیروی کار و امکانات مورد نیاز در کشت، از طرف مالک یا مدیریت: این نوع سازمان دهی که در مناطق اطراف تهران «بنده بندی» نامیده می شود و بسیاری از محققان اصولاً آنرا تنها نوع سازمان دهی منابع و عوامل کشت در

املاک و اراضی ایران محسوب می‌کنند بطور عمده در اراضی ملاکین عمده که با نظام ارباب و رعیتی اداره می‌شده است وجود داشته و با ویژگیهای تقریباً مشابه در مناطق مختلف ایران نامهای مختلفی داشته است. لازم به تذکر است که شبیه این سازماندهی، از طریق مدیریت املاک وقفی وسیع (مثل املاک آستان قدس رضوی) و نیز در املاک دولتی و احیاناً خالصجات نیز وجود داشته است.

۲- گروه‌بندی ارادی توسط خود نیروی کار: این نوع گروه‌بندی که مثل نوع قبلی حالت اجبار و عدم دخالت اعضای موجود در گروه‌بندی را ندارد در مناطق مختلف ایران در شکل گروه‌های «هم‌آب» یا «هم‌دور» وجود داشته و دارد و در گذشته بیشتر در مناطقی که املاک عمدتاً در اختیار خرده‌مالکان بوده است دیده می‌شده و پس از اصلاحات ارضی نیز در پاره‌ای از اراضی اربابی که در اختیار کشاورزان گذاشته شد کمابیش قابل مشاهده است.

ولی معمولاً «بنه‌بندی» به همان نوع اول اطلاق می‌شود و لذا ما همان نوع اول را مورد بررسی دقیق‌تر قرار می‌دهیم. برای اینکار به معرفی یک واحد از این «بنه‌بندی» بنام «بنه» می‌پردازیم.

بنه^۱

تعریف بنه: بنه عبارت بود از یک واحد مستقل زراعی که عده‌ای دهقان با سمت‌های مشخص اجتماعی بر اساس تقسیم کاری که مبتنی بر امتیازات اقتصادی و منزلت‌های اجتماعی بود در یک یا چند قطعه زمین مشخص با مقدار آب و نیروی شخم (گاوکار) معینی به وسیله تعدادی ابزار کار متعلق به «بنه» به مدت یک سال زراعی در یک آبادی به کشت و زرع می‌پرداختند.

تعریف بنه ارباب و رعیتی: بنه‌ای بود که ارباب با در نظر گرفتن مقدار آب، زمینی که در اختیار داشت، بر اساس عرف محل به قطعاتی تقسیم نموده و هر قسمت را به ضمیمه مقدار معینی آب (غالباً یک شبانه‌روز) و ابزار کشاورزی برای مدت یک سال زراعی بدست نیروی کار سپرده و خود آنها را سرپرستی می‌کرد و پس از برداشت

۱- مباحث مربوط به «بنه» عمدتاً از کتاب بنه تألیف آقای دکتر جواد صفی‌نژاد اخذ شده است.

محصول سهمی را به آنان اختصاص می‌داد.

عوامل اصلی بنه: عوامل اصلی بنه را به دو دسته عمده می‌توان تقسیم کرد:

۱ - عوامل غیر منقول: شامل آب و زمین. ۲ - عوامل منقول: شامل نیروی

انسانی، نیروی شخم و بذر. به این ترتیب مجموع عوامل اصلی بنه اعم از منقول و غیر منقول پنج عامل است.

نیروی انسانی هر بنه خود ترکیب خاص داشت که بدین شرح است: الف - هر بنه دارای یک سر بنه بود که مدیریت داخلی بنه را تحت نظارت ارباب و با همکاری سایر اعضاء بعهدہ داشت و آبیاری نیز نامیده می‌شد. ب - آبیاری سر بنه، دو نفر را نیز بعنوان معاون خود که معمولاً دُم آبیاری (دنباله‌رو آبیاری) نامیده می‌شدند به خدمت می‌گرفت. ج - و بالاخره معمولاً سه نفر برزگر (گاوکار) نیز در پائین‌ترین رده نیروی انسانی هر بنه بکار گرفته می‌شدند. به این ترتیب مجموع نیروی انسانی هر بنه معمولاً شش نفر بود.

تقسیم محصول بنه: تقسیم محصول بنه بر اساس عوامل اصلی موجود در جریان کار بنه بود به این معنی که هر کس به ازای هر عاملی که وارد جریان کار بنه کرده بود سهم می‌برد. به این ترتیب مالک که غالباً صاحب زمین، آب، نیروی شخم و بذر بود چهار سهم از محصول یعنی ۸۰٪ محصول را دریافت می‌کرد و ۲۰٪ بقیه بین نیروهای انسانی بنه تقسیم می‌شد و در این میان نیز سهم برزگران کمتر از آبیاری و معاونین او بود. براین اساس می‌توان بطور تقریب گفت که سهم هر برزگر کمتر از $\frac{1}{6}$ سهم نیروی انسانی بنه یعنی حدود ۳٪ الی ۴٪ محصول بود و مالک از هر بنه ۸۰٪ محصول را می‌برد. تفاوت سهم درآمد مالک و برزگر هنگامی بهتر روشن می‌شود که بدانیم هر مالک در هر ده معمولاً چندین بنه را مالک بود و حتی ممکن بود چندین ده را نیز مالک باشد که در این صورت درآمد مالک برابر ۸۰٪ محصول هر بنه ضربدر تعداد بنه‌های ده، ضربدر تعداد دهات در اختیار مالک بود. دهقانان از این سهم خود، مخارجی چون خرج صحرا (خرمن کویی و پاک کردن گندم)، خرج دروگر و خرید برخی ابزار و تهیه نیروی کار اضافی را نیز بعهدہ داشتند.

بنه گاوبندی: اگر دو عامل غیر منقول (زمین و آب) در تملک مالک و سه عامل منقول در اختیار فرد دیگری قرار داشت «بنه گاوبندی» نامیده می‌شد و در اختیار دارنده این عوامل منقول را «گاوبند» می‌نامیدند.

در اغلب موارد گاو‌بندان خود آبیاری و دم آبیاری را نیز بعهده داشتند و فقط از برزگران استفاده می‌کردند.

قلمرو بنه و نام‌های دیگر آن: بطور کلی بنه‌بندی در نقاطی از ایران که محدودیت آب بیشتر مطرح بوده و بهمین دلیل احتیاج به حفر و ایجاد قنات بوده است بچشم می‌خورد و به این ترتیب تقریباً انواع واحدهای زراعی شبیه بنه را در مناطقی که قلمرو قنوات هست می‌توان مشاهده کرد. یعنی نظام بنه‌بندی بیشتر در مناطق مرکزی، شرقی، شمال شرقی و استان کرمان وجود داشته است و نام آن در بیشتر نقاط خراسان از جمله تربت حیدریه «صحرا» در سیستان «پاگاو» در کرمان «حراثه» و در قائنات «تیرکار» بوده است. در کردستان نیز واحدهائی بنام «جوغ» وجود داشته که رئیس آنرا «سرجوغ» می‌گفتند ولی از همه جهات، نظام بنه‌ها را نداشته است.

آبیاری سنتی

بطور کلی آب کشاورزی در ایران از چهار منبع تأمین می‌شده است:

- ۱ - رودخانه ۲ - چشمه ۳ - قنات ۴ - چاه. اینک به شرح مختصر هر یک از این منابع می‌پردازیم.

۱ - رودخانه: استفاده از آب رودخانه برای کشاورزی در ایران خود به دو شکل مطرح بوده است.

الف: استفاده از آب رودخانه با بکارگیری سد (بند)، و کانالهای آبرسانی (نهر).

ب: استفاده مستقیم از آب رودخانه که در این صورت معمولاً دهات در طول رودخانه بوجود می‌آیند و گسترش می‌یابند.

می‌دانیم که استفاده از سد و بند در مهار و هدایت آب رودخانه از قدیم‌الایام در ایران رایج بوده است و حتی سابقه آن به دوران ساسانیان و اشکانیان نیز برمی‌گردد و بخصوص بعضی از آنها که در دوران آل‌بویه ساخته شده بود تا همین اواخر مورد استفاده بوده است. قطعاً استفاده از بند و کانالهای آبرسانی طولانی که زمینهای وسیعی را به زیر کشت می‌برده احتیاج به نظام و مقررات دقیق و سازمان‌یافته‌ای داشته است و همین موضوع یکی از ویژگیهای نظام آبیاری در ایران و کشورهای از این نوع است.

بهر حال حتی استفاده مستقیم از آب رودخانه که متضمن احداث کانالهای طولانی هم

نباشد خود تابع مقررات و نظامات خاصی است که بتدریج و بطور سنتی مورد پذیرش قرار گرفته و از آن جمله می‌توان به موارد زیر اشاره کرد.

زمین اطراف رودخانه را برای نخستین بار در صورتی می‌توان احیا کرد که آب رودخانه فراوان باشد و برای صاحبان اراضی موجود تضییعی فراهم نگردد. همچنین آب رودخانه هنگامی به دهات پائین‌تر می‌رسد که دهات بالاتر به اندازه نیازشان آب مصرف کرده باشند و آب رودخانه زائد بر احتیاج آنها باشد. با اینهمه دهات بالاتر نمی‌توانند سد بسازند و یا نهرهای جدید از رودخانه جدا کنند مگر اینکه از دهات پائین‌تر اجازه بگیرند.^۱

۲ - چشمه: استفاده از آب چشمه در امر کشاورزی یکی دیگر از منابع تأمین آب در ایران است که از نظر مقررات سنتی، وضع آن شبیه رودخانه‌های کوچک است به این معنی که نزدیکی به چشمه اصلی‌ترین عامل در میزان استفاده از آب است و اصولاً در بسیاری از مناطق ایران که از آب چشمه مشروب می‌شود آب بعنوان یک عامل مستقل مورد معامله و خرید و فروش واقع نمی‌شود و بهای آب بطور ضمنی در قیمت اراضی نهفته است^۲ و چون مطابق مقررات سنتی اراضی نزدیک چشمه در استفاده از آب بر زمینهای دورتر مقدم‌اند لذا بهای آن نیز بیشتر است.

۳ - قنات: یکی از ابتکارات مردم ایران در استفاده از آبهای زیرزمینی احداث قنات است. قنات عبارتست از یک سلسله منظم از چاههایی که بواسطه کانالی زیرزمینی با شیب ملایم به یکدیگر متصل شده و در نهایت در نقطه‌ای که مظهر قنات نامیده می‌شود آب این مجموعه در سطح زمین جاری می‌شود. مطابق آمار رسمی مرکز آمار ایران حدود ۱۵۵۰۰ قنات در ایران وجود دارد که تقریباً $\frac{۱}{۵}$ کلیه آب مصرفی زمینهای آبی کشور را تأمین می‌کرده است.^۳ در اهمیت این قناتها همین بس که بدانیم

۱ - کتاب مالک و زارع در ایران - خانم لمپتون صفحه ۳۸۲

۲ - این مقررات و ضوابط سنتی که تقریباً در اکثر نقاط ایران در مورد آب چشمه و رودخانه وجود دارد برگرفته از این اصل است که در فقه اسلام، آب جزء اموال عمومی محسوب می‌شود و لذا نمی‌تواند مورد معامله قرار گیرد. البته هرگاه استفاده از آب منوط به صرف هزینه‌هایی از قبیل حفر چاه و قنات یا ایجاد سد و کانال باشد وضع فرق می‌کند.

۳ - این رقم از کتاب نظامهای آبیاری سنتی در ایران نوشته آقای دکتر جواد صفی‌نژاد نقل شده است.

طبق محاسبه‌ای که انجام شده طول کانالهای زیرزمینی و میله چاههای قنوات ایران حدود ۳۱۰/۸۰۰/۰۰۰ متر است که ۷/۷ برابر طول خط استواست.^۱

البته همه قناتها از نظر طول کانالها و عمق مادر چاه (دورترین چاه نسبت به مظهر قنات) یکسان نیستند. طولانی‌ترین قناتها بیشتر در حوالی یزد و شهرهای گناباد و سبزوار در استان خراسان است. بطوری که قنات دولت آباد یزد حدود ۵۰ کیلومتر طول دارد و عمق مادر چاه آن ۱۲۰ متر است و قنات گناباد نیز مادر چاه آن ۳۵۰ متر عمق دارد.^۲ در مناطقی از طول قنات که امکان ریزش جداره چاه یا کانال باشد از نوعی لوله‌های سفالی کوتاه با دهانه گشاد و بیضی شکل که «کول» نامیده می‌شود استفاده می‌شده است. در مناطقی که خواسته باشند آب از جدار کول به داخل جریان پیدا کند از کول‌های سوراخ‌دار استفاده می‌کنند.^۳

اعتقادات دینی شرط لازم برای حفر قنات است: در کنار اهمیت فنی و تکنیکی قناتها آنچه بیشتر قابل توجه است فرهنگ و اعتقادات مردمی است که در اراضی محدوده قناتها زندگی می‌کنند. زیرا اصولاً بدلیل آنکه محل مصرف آب قنات با مناطقی که قنات در طول آن احداث شده است فاصله زیادی دارد (در خیلی از موارد چندین ده کیلومتر) تنها هنگامی آب می‌تواند مسیر خود را بدون تعرض و تجاوز به آن طی کند که ساکنین دهات و آبادیهای در طول مسیر قنات، از نظر ایمان و اعتقاد مذهبی باندازه کافی متدین باشند و الا چنین امری تقریباً محال می‌نماید. بخصوص هنگامی که توجه کنیم این قناتهای طولانی در مناطقی جریان دارد که آب از شدت کمیابی با اصطلاح حکم کیمیا دارد و لذا اگر ایمان مذهبی مردم نباشد کمتر نیروئی ممکن است قادر باشد این کیمیا را از چندین ده و آبادی تشنه عبور دهد و بسلامت به منطقه مورد نظر برساند.^۴

۱ و ۲ و ۳ - کلیه این ارقام از کتاب نظامهای آبیاری سنتی در ایران نوشته آقای دکتر جواد صفی‌نژاد نقل شده است.

۴ - برای درک بهتر این معنی لازم است به مورد زیر اشاره کنیم.

مسیر قنات ده حسن آباد (در پنج کیلومتری جنوب یزد) بگونه‌ای است که آب آن بعد از طی چندین کیلومتر در زیرزمین در نزدیکی شهرستان مهریز در سطح زمین جاری می‌شود و در حالیکه در تمام طول مهریز آب این قنات در سطح زمین جاری است (نزدیک به ده کیلومتر) مسیر خود را بدون تعرض طی می‌کند و سپس

مقررات خاص: بدلیل وسعت محدوده هر قنات و اینکه معمولاً در مناطقی که قناتها جریان دارند تعدد قنات و منافع دهات و آبادیهائی که هر یک برای خود قنات خاصی دارند، وجود یک سلسله آداب و مقررات نسبتاً دقیق و منظمی را ایجاب می کند تا بر اساس آن حریم استحفاظی و تضمین لازم برای عمر بلندمدت و آبدهی مناسب هر قنات بدست آید. به همین دلیل از قدیم الایام چه به صورت رسمی و چه بعنوان عرف محل، مقررات حقوقی خاصی در این زمینه وجود داشته است. سابقه تدوین یک سلسله مقررات رسمی برای این منظور به روزگار عبدالله بن طاهر که از سال ۲۱۳ تا ۲۳۰ والی خراسان بود بر میگردد که در این زمان کتابی بنام «کتاب قنی» در باب رفع دعاوی مربوط به آن نوشته شد^۱. البته همچنانکه گفته شد همین مقررات و قوانین تنها در یک فضای آکنده از فرهنگ مذهبی و اعتقادات دینی است که می تواند تأثیر مطلوب خود را داشته باشد و چنانچه مردم از این نظر ضعیف باشند از دست این مقررات کاری ساخته نیست.

۴ - چاه: واقعیت این است که چاه تا قبل از اینکه شکل پیشرفته آن در قالب چاههای عمیق و نیمه عمیق که از حدود سه دهه قبل در ایران رایج شد، مطرح شود نقش عمده ای در مشروب کردن اراضی کشاورزی نداشت و حداکثر محدود به املاک خرده مالکی در مقیاس بسیار کم می شد و بیشتر بعنوان وسیله ای در خدمت تأمین آب برای مصارف آشامیدن انسان و دام بحساب می آمد.

در پایان بحث آبیاری سنتی لازم است متذکر شویم که مشروب کردن اراضی کشاورزی چه در مناطقی که توسط چشمه یا رودخانه مشروب می شده و چه در آن نواحی که آب آن بوسیله قنات تأمین می شده، برای هدایت آب و محاسبه و زمان بندی و تعیین و تشخیص حقوق دهات و آبادیهائی که احیاناً مشترکاً از یک منبع، آب دریافت



مجدداً حدود ۳۰ کیلومتر در زیرزمین جریان می یابد تا به ده حسن آباد می رسد. جالبتر اینکه احداث کنندگان این قنات برای آنکه مراعات قوانین شرع مقدس اسلام را نموده باشند در انتهای مهریز آب را به پنج قسمت مساوی تقسیم نموده و یک قسمت آنرا بعنوان خمس از بقیه جدا نموده بطور رایگان در اختیار سادات منطقه گذاشته و $\frac{4}{5}$ بقیه را به ده حسن آباد هدایت نموده اند. بطوری که هم اکنون محلی در مهریز بنام «محل ساداتی» وجود دارد که از همین آب مشروب می شود.

۱ - کتاب مالک وزارع، تألیف خانم لمپتون صفحه ۳۹۲.

می‌داشته‌اند و نیز برای تقسیم و تنظیم و محاسبه سهم و نوبت آبیاری هر یک از مالکین و خرده‌مالکین این دهات، مجموعه وسیعی از مقررات حقوقی، ابزار و وسایل فنی نسبتاً ساده ولی کاملاً دقیق و مناسبات و روابط اجتماعی حساب شده‌ای وجود داشته و دارد که پرداختن به آنها برای یک مطالعه و تحقیق جامع قطعاً لازم است و ما در اینجا بدلیل محدودیتهای خاص خود از آن اجتناب کرده‌ایم.^۱

قشربندی اجتماعی و روابط و مناسبات اجتماعی در روستاهای ایران

مبحث قشربندی اجتماعی از جمله مباحثی است که کمتر می‌توان به سوابق و مطالعات و تحقیقات انجام شده مربوط به آن در ایران تکیه کرد. زیرا غالب این محققین و جامعه‌شناسان در این باره دچار جزم‌اندیشی شده به تناسب مشرب و مرام فکری و عقیدتی خود که اکثراً هم یا شرقی یا غربی است سعی کرده‌اند بر اساس محور قراردادن یک عامل آنرا توجیه کنند. مثلاً گروهی، میزان مالکیت یا حداکثر درآمد را ملاک عمده قرار داده و گروهی نفوذ سیاسی و سلسله مراتب قدرت سیاسی را مدّ نظر داشته‌اند. بهر تقدیر کمتر می‌توان بحث واقع بینانه‌ای یافت که در آن عوامل مختلف به تناسب حضور و نقش مؤثری که در قشربندی اجتماعی ایران دارند مورد بررسی قرار گرفته باشد. بهمین دلیل ما سعی کرده‌ایم عوامل متعددی که در این امر مؤثر هستند مطرح کنیم و هریک را به تناسب نقشی که در این امر داشته و دارند بررسی کنیم، به نظر میرسد عوامل مؤثر در قشربندی اجتماعی در روستاهای ایران عبارتند از:

۱ - قدرت اقتصادی یا میزان مالکیت زمین و آب

۲ - تقوا و پابندی به ارزشها و اعتقادات دینی

۳ - اصل و نسب

۴ - میزان ارتباط با مراکز قدرت دولتی

۵ - سن و جنس

۱ - برای اطلاع در این زمینه به کتاب نظامهای آبیاری سنتی تألیف دکتر جواد صفی‌نژاد مراجعه شود.

۶ - قدرت بازوی فرزندان یا خویشاوندان نزدیک

اینک به شرح مختصر هر یک از این عوامل می‌پردازیم.

۱ - قدرت اقتصادی: قطعاً یکی از عواملی که از گذشته دور در قشر بندی

اجتماعی روستاهای ایران دخالت مؤثر داشته است توانائی مالی افراد بوده است. به این معنی که معمولاً اشخاصی که آب و ملک زیادی داشتند از نفوذ اجتماعی و سیاسی هم برخوردار بودند تا جائی که بیشتر اوقات بزرگترین ملاک، نوعی رهبری سیاسی منطقه رانیز در اختیار داشت. بخصوص اگر توجه کنیم که اصولاً املاک بسیاری از روستاها کلاً متعلق به یک نفر بود و قطعاً در چنین شرایطی این وضع تشدید می‌شد. ناگفته نماند که این عامل را که از نظر ما نیز اهمیت آن معلوم است بسیاری از محققان به عنوان تنها عامل مؤثر در قشر بندی اجتماعی روستاهای ایران معرفی کرده‌اند و این به هیچ وجه با واقعیات جامعه روستائی ایران منطبق نبوده است. توضیحات بعدی ما این مطلب را روشنتر خواهد نمود.

۲ - تقوا و پایبندی به ارزشها و اعتقادات دینی: نکته مهمی که محققین

شرق زده یا غرب زده ما کمتر بدان توجه نموده‌اند وجود کاملاً مؤثر این عامل در قشر بندی اجتماعی روستاهای ایران است. بدین معنی که در جامعه روستائی ایران اصولاً تدین و تقوا و پایبندی به ارزشهای الهی، یک معیار بسیار مهم در تعیین سلسله مراتب منزلت اجتماعی به حساب می‌آمده است و بسیاری از اوقات، افرادی وجود داشتند که هر چند ممکن بود از نظر قدرت اقتصادی بسیار محروم و یا هیچ نوع رابطه یا جای پائی در مراکز اداری روستا نداشته باشند و نیز با وجود فقدان هر نوع قدرت بازوئی که از آنها حمایت کند صرفاً بدلیل آنکه متدین و متقی و احیاناً عالم به تعالیم دینی به حساب می‌آمده‌اند از منزلت اجتماعی و احیاناً نفوذ زیادی برخوردار بوده‌اند و در بسیاری از مجالس و مراسم از شخصیت‌های کاملاً محترم به حساب می‌آمده‌اند و اصولاً مردم از روی اراده و میل قلبی خودشان و بدون هیچگونه چشمداشت یا ترسی به

۱ - در کتاب جامعه‌شناسی روستای ایران تألیف خسرو خسروی، نوعی قشر بندی اجتماعی مطرح

شده است که اگر بتوان در آن جائی برای این عالمان دینی و افراد متقی پیدا کرد در همان قشری است که ایشان آنرا تحت عنوان قشر بیکاره‌ها در کنار درویش و مطرب معرفی نموده است. صفحه ۱۳۴

آنها احترام گذاشته و نظراتشان را اجرا می کرده اند و غالباً خانه آنها محل رفع و رجوع و حل و فصل بسیاری از مسائل و مشکلات و دعوای مردم بوده است. این عامل نه تنها در مورد افراد خاص و کسانی که با این عنوان معروف و مشخص بوده اند مؤثر بوده است بلکه در مورد مردم عادی نیز صدق می کرده است بدین معنی که اصولاً افراد به تناسب میزان تقوا و پایبندی به احکام الهی مورد احترام بوده و منزلت ویژه ای کسب می کرده اند و بعکس، هر نوع بی اعتنائی به اصول اعتقادی و دهن کجی به ضوابط دینی با کاهش مقام و منزلت اجتماعی توأم بوده است.

۳- اصل و نسب: بدیهی است که اصل و نسب و تعلق نسبی یا سببی به خانواده های محترم و با نفوذ یکی از عوامل مؤثر در قشر بندی اجتماعی روستاها به حساب می آمده است. البته در این مورد نکته قابل توجه این است که اگر خانواده خاصی نفوذ و قدرت خود را بدلیل داشتن عوامل خاصی چون بازوهای حمایتی یا ارتباط با مراکز قدرت دولتی و حتی داشتن آب و ملک فراوان بدست آورده باشند منسوبان به آنها تا موقعی که آن عوامل همچنان وجود دارند ممکن است دارای نفوذ باشند ولی با از دست رفتن آن عوامل، نفوذ آنها نیز از بین می رود ولی منسوبان به خانواده هایی که منزلت اجتماعی خود را از طریق عاملی همچون تقوا و آگاهی دینی کسب کرده اند ممکن است تا مدت ها پس از درگذشت خود آن شخص متقی، منسوبان به او همچنان محترم باشند مگر اینکه موارد خلاف تقوا مکرراً از آنها دیده شود.

۴- میزان ارتباط با مراکز دولتی: یکی از عواملی که در قشر بندی اجتماعی روستاها مؤثر بوده است میزان ارتباط با مراکز قدرت دولتی است. از همینجاست که مأموران دولتی در سطح روستاها بخصوص در طی چند دهه گذشته نقش نسبتاً مهمی داشتند. کدخدای رسمی، ژاندارم، و احیاناً شخص مالک یا ارباب نزدیکترین رابطه را داشتند و بتدریج کسانی چون مأموران بهداری، آموزش و پرورش، سر جنگل داری، مخابرات و مأموران وزرات کشاورزی نیز در روستاها حضور و نفوذ یافتند.

البته نباید فراموش کنیم که این عامل در همه دوره های مختلف تاریخ این سرزمین شکل یکسانی نداشته است، بلکه هرگاه حکومت های مرکزی و دولتها، قوی و مقتدر بوده اند، این عامل یعنی ارتباط با مراکز قدرت دولتی نقش و تأثیر بیشتری در شکل قشر بندی اجتماعی روستا داشت ولی هرگاه حکومت های مرکزی ضعیف و ناتوان

می‌شدند قطعاً حضور و نفوذ آنها در روستاها نیز کاهش می‌یافت و بالطبع عوامل مرتبط با آنها در روستاها نیز قدرت و نفوذ خود را از دست می‌دادند.

۵ - سن و جنس: در کنار سایر عواملی که ذکر کردیم بطور سنتی در روستاهای ایران ریش‌سفیدی و کھولت معمولاً خود نوعی احترام و اطاعت جوانتران را موجب می‌شده است و این امر قطعاً متأثر از توصیه‌هایی است که در فرهنگ اسلامی در مورد احترام فرزندان به والدین و بزرگتران می‌شده است. همچنین عامل جنسیت نیز بهر حال بی‌تأثیر نبوده است و در شرایط خاص جامعه ایران معمولاً مردان بیشتر از زنان هم‌پراز خویش می‌توانستند قدرت و نفوذ اجتماعی داشته باشند.

۶ - قدرت بازوی فرزندان یا خویشاوندان نزدیک: یکی دیگر از عوامل مؤثر در قشربندی اجتماعی در روستاهای ایران، قدرت بازوی کسانی بود که در موقعیتهای مختلف ممکن بود به نفع فرد معینی وارد عمل شوند. بدین معنی که معمولاً کسانی که بدلیل داشتن فرزندان ذکور متعدد یا خویشاوندان زیاد می‌توانستند در موارد مختلف به زور متوسل شوند برای خود امکانات و منافع بیشتری دست و پا می‌کردند و هر چند به زور یا از روی ترس، اطاعت و احترام مردم را نسبت به خود موجب می‌شدند و به این ترتیب در سلسله مراتب قشربندی اجتماعی رده‌های بالاتری را به خود اختصاص می‌دادند.

بدیهی است نقش این عامل نیز به تناسب اقتدار حکومتها تغییر می‌یافته است، یعنی هرگاه حکومت، قوی و حضور آن در روستا شدید و محسوس‌تر بوده است مراجع رسمی و قانونی دخالت بیشتری می‌یافته‌اند و بعکس در شرایط هرج و مرج و تزلزل قدرت مرکزی، زور ایادی و اطرافیان اشخاص، نقش تعیین‌کننده‌تری می‌یافته‌اند.

با توجه به عوامل فوق می‌توان گفت قشربندی اجتماعی در روستاهای ایران در شرایط و اوضاع و احوال مختلف اجتماعی شکل ثابتی نداشته است و متناسب با شرایط، عوامل خاصی نقش بیشتری می‌یافته‌اند. ولی در مجموع می‌توان قشربندی اجتماعی روستاهای ایران قبل از اصلاحات ارضی را به صورت زیر مطرح کرد:

۱ - مالک یا نماینده او در ده (مباشر) و کدخدا و احياناً گاوبند.

۲ - شخصیت‌های معنوی همچون عالمان دینی و صاحبان اصل و نسب.

۳ - خرده‌مالکین.

۴ - زارعین یا دهقانان که خود با درجیات آبیاری، کمک آبیاری و بالاخره برزرگران مشخص می‌شده‌اند.

۵ - خوش‌نشینها که به معنی آندسته از ساکنین روستاست که مستقیماً در کار کشت و زرع دخالت نداشته و با اصطلاح صاحب نسق^۱ نیستند و خود بچند گروه تقسیم می‌شوند:

الف: سوداگران روستا اعم از مغازه‌دار یا پيله‌ور.

ب: کارگران روستا اعم از کارگران روزمزد کشاورزی (بدون نسق) و کارگران ساختمانی.

ج: مأموران دولتی و کارمندان اداری همچون، کارمندان بهداری، آموزش و پرورش، ژاندارمری،

د: کارگران صنایع سنتی و محلی، همچون کارگران قالی‌بافی، شیشه‌گری، سفال‌سازی و

بدیهی است از نظر سلسله مراتب نفوذ اجتماعی، معمولاً سوداگران و مأموران دولتی حداقل در ردیف خرده مالکین قرار می‌گرفتند.

سیاست‌های اقتصادی، اجتماعی مربوط به روستا قبل از انقلاب اسلامی

برای توضیح و تشریح این سیاستها باید گفت عصاره و چکیده برنامه‌های رژیم گذشته همان بود که در لوای اصول شش گانه در سال ۴۱ از طرف رژیم مطرح و به مورد اجرا گذاشته شد و یکی از اصول آن که همان اصلاحات ارضی بود عمیق‌ترین تأثیر را در سرنوشت روستاهای کشور ما گذاشت و اغلب مسائل اقتصادی و اجتماعی روستاها را باید یا بعنوان اهداف و برنامه‌های از پیش تعیین شده و یا بعنوان بازتاب و نتایج

۱ - صاحب نسق به کسی گفته می‌شد که به اصطلاح در ده حق آب و گل داشت یعنی در ده دارای حقوقی در امور زراعی بوده و عرف محل این حقوق را به رسمیت شناخته و مدافع آن بود.

قه‌ری و احیاناً پیش بینی نشده آن جریان به حساب آورد^۱. به این ترتیب قبل از هر چیز باید به بررسی اصلاحات ارضی و اهداف و برنامه‌های آن پرداخت.

اصلاحات ارضی

در مورد اهداف اصلاحات ارضی در زمینه‌های گوناگون مباحث گسترده‌ای قابل طرح است که ما به طور خلاصه صرفاً به اهداف سیاسی و اقتصادی آن اشاره می‌کنیم.

الف: اهداف سیاسی

۱- خلع سلاح مخالفان: از نظر سیاسی این برنامه می‌توانست یک، حربه تبلیغاتی را که به نظر رژیم عمدتاً در اختیار نیروهای چپ‌گرا بوده و بر علیه او بکار گرفته می‌شد، (در پاره‌ای از کشورهای دنیا در آن زمان موجب تحولاتی شده بود) از دست آنها خارج کرده به رژیم امکان دهد تا به عدالت‌خواهی و ضدیت با مظالم اقتصادی تظاهر کند. جالب توجه اینجاست که اتفاقاً از این نظر پیش‌بینی رژیم درست از آب درآمد و این گروه از مخالفین رژیم، این اقدام را گامی مترقیانه که ضرورت‌های تاریخی، آن را به رژیم تحمیل کرده است نامیدند.

از این جهت بود که هم‌صدا با رژیم، حرکتها و قیام خونین مردم مسلمان ایران به رهبری امام خمینی را که در ۱۵ خرداد سال ۱۳۴۲ بر علیه بنیان این اقدامات خائنانه صورت گرفت، حرکتی ارتجاعی و توطئه‌خانه‌ها و فئودالها نامیدند^۲.

۱- در مورد انگیزه‌های اجرای اصلاحات ارضی در مقاله جامعه‌شناسی صنعتی همین کتاب توضیحاتی داده‌ایم که از تکرار آنها صرف‌نظر می‌کنیم.

همچنین فصل «انقلاب سفید، رف‌رمی از کاخ سفید» از کتاب بررسی و تحلیلی از نهضت امام خمینی نوشته سید حمید روحانی، نکات و اسناد ارزنده‌ای را درباره سوابق و اهداف امریکا از اجرای رف‌رم یا انقلاب سفید ارائه می‌دهد.

۲- برای آشنائی با مواضع مشترک قدرتهای چپ و راست در تفسیر قیام خونین ۱۵ خرداد بد نیست بیان، کتاب «انقلاب سفید» و «رادیو مسکو» را با هم مقایسه کنیم.

۲ - تسلط. بیشتر بر خانها و مالکین بزرگ: از جنبه دیگر، این اقدام به رژیم امکان می داد تا خانها و مالکین بزرگ را هر چه بیشتر تحت نفوذ و تسلط خود در آورد. زیرا آنان تا آن زمان بیشتر از طریق فعالیتهای زراعی سنتی عمل می کردند و لذا از لحاظ اقتصادی و فنی چندان تحت نفوذ و تسلط طرحها و برنامه های حکومتی نبودند. با وارد کردن آنان در پهنه فعالیتهای تجاری و صنعتی و یا حتی کشاورزی مکانیزه، که ارتباط بسیار گسترده ای با طرحها و برنامه ها و ضوابط اداری و مالی حکومت داشت ارتباط و پیوستگی آنها با دستگاه های دولتی بیشتر می شد و به این ترتیب این گروه رسماً و قانوناً به مجموعه ای می پیوستند که رهبری آن با هیئت حاکمه و دربار بود. البته این سخن به معنی تعارض یا تضاد بین منافع و مطامع خانها و هیئت حاکمه آن زمان نیست. بلکه منظور این است که بعد از اصلاحات ارضی ترکیب جدیدی بوجود آمد که



«این غائله (قیام ۱۵ خرداد) به تحریک عوامل ارتجاع توسط شخصی صورت گرفت که مدعی روحانیت بود..... بلوای پانزدهم خرداد ۱۳۴۲..... با پول دسته ای از ملاکین که مشمول قانون اصلاحات ارضی شده بودند انجام گرفت. اوباشان یا فریب خوردگان..... در خیابانهای تهران به زنهای بی دفاع حمله بردند، اتومبیلهای حامل دختران دانش آموز را شکستند،..... مغازه های مردم را بتاراج دادند.» (کتاب انقلاب سفید - صفحات ۴۵ و ۴۶)

«عناصر ارتجاعی ایران که از اصلاحات این کشور مخصوصاً اصلاحات ارضی، ناراضی هستند و افزایش حقوق اجتماعی و توسعه آزادی زنان ایران را باب میل خود نمی بینند، امروز در تهران، قم و مشهد تظاهرات خیابانی برپا کردند..... رهبران بلوا و محرکین اصلی آن برخی از رهبران مذهبی بودند و عناصر ارتجاعی، بازار را به آتش کشیدند، چند مغازه را مورد حمله قرار داده و غارت کردند اتومبیلها را درهم شکستند.....» (رادیو مسکو - شب ۱۶ خرداد ۴۲ - نقل از کتاب بررسی و تحلیلی از نهضت امام خمینی صفحه ۵۱۴)

شهید دکتر علی شریعتی در مورد همنوائی شرق و غرب در تفسیر حوادثی از نوع حوادث مربوط به انقلاب اسلامی در مرداد ماه سال ۴۲ در نشریه ایران آزاد مطلبی دارد که امروز آن سخن بخوبی ثابت شده است. او می گوید: «امروز هر نهضتی که در کشورهای اسیر پیاخیزد، فرمول تفسیرات آنان این است که اگر منافع آمریکا را تهدید کند، دستاورد کمونیزم است و اگر به کمونیست ها بتازد، ساخته امریکا است و اگر به هر دو تاخت، موجی است که از انگلستان یا فرانسه برانگیخته، و اگر به آمریکا، شوروی، انگلیس و فرانسه همه یکجا حمله برد آنوقت است که نهضت فاشیست است و مرتجع و در این هنگام از «تاس» همان نغمه را می شنویم که از «بی بی سی» و در «أمانیته» همان را می خوانیم که در «تایمز» و آنوقت همه بر مرگ آزادی و دموکراسی اشک می ریزند.

انسجام و نظام بیشتری داشت و لذا بهتر قابل کنترل بود.

۳- نفوذ به داخل روستاها: علاوه بر مورد دوم که منجر به کنترل بیشتر رژیم

بر روی شخصیت‌های با نفوذ روستاها می‌شد، اصلاحات ارضی بعنوان گامی در جهت افزایش نفوذ رژیم در میان دهقانان و روستائیان و کسب اعتبار و پایگاه در دل آنان به حساب می‌آمد. علاوه بر تأثیر روانی این طرح، نفوذ اداری و تشکیلاتی رژیم به روستاها که از طریق تشکیلات تعاونیهای روستائی، بانک کشاورزی، خانه انصاف، شرکتهای سهامی زراعی، سپاهیان دانش و ترویج آبادانی و نظایر آن انجام می‌گرفت نیز قابل توجه است.

ب: اهداف اقتصادی

۱- ایجاد گرایش و زمینه برای گسترش صنایع مصرفی: رژیم گذشته با طرح

اصلاحات ارضی در واقع زمینه مناسبی در جهت جذب سرمایه و امکانات مالی ثروتمندان به سمت فعالیتهای خدماتی و صنایع مصرفی فراهم آورد و با این اقدام خود شدیدترین ضربات را بر پیکر نظام اقتصادی نسبتاً خود کفای جامعه ما وارد آورد. اصلاحات ارضی موجب شد مالکین با پولی که از فروش اراضی خود بدست آورده بودند و با هدایت دولت در زمینه‌هایی از صنعت و خدمات سرمایه‌گذاری کنند که بازده سریع و سود بیشتری را به همراه داشت و طبعاً این خواسته‌ها در گسترش صنایع مونتاژ و مصرفی قابل تحقق بود.

۲- گشودن بازارهای روستایی به روی تولیدات صنایع داخلی و خارجی: با حذف

مناسبات گذشته و بخصوص با وارد کردن منابع مالی چون وامهای بانک کشاورزی که بدون برنامه و هدایت نشده به زارعان پرداخت می‌شد عملاً راه ورود مصارف شهری به روستاها باز شد و بتدریج اقتصاد نسبتاً خود کفای حاکم بر روستاها به اقتصاد مصرفی تبدیل شد و سیل تولیدات کارخانجات مونتاژ داخلی یا اجناس وارداتی به روستاها سرازیر شد.

۳- تأمین نیروی کار ارزان برای صنایع مونتاژ: تأمین نیروی کار

ارزان برای صنایع مونتاژ از جمله ضروریاتی بود که رژیم گذشته می‌بایست به آن اقدام می‌کرد. این نیرو به وسیله جریان مهاجرت از روستا به شهر که بخشی از آن بعنوان هدف مستقیم و بخشی دیگر بعنوان پیامد اجتناب ناپذیر

نحوه اجرای اصلاحات ارضی بود تأمین گردید. تفصیل بیشتر در این زمینه را به بحث مهاجرت موکول می‌کنیم.

مراحل اصلاحات ارضی^۱

اجرای اصلاحات ارضی از سال ۱۳۴۱ آغاز گردید و تا پایان سال ۱۳۵۱ بطول انجامید. در طی این مدت سه مرحله عمده را میتوان مشاهده کرد.

مرحله اول اصلاحات ارضی: طبق قانون اولیه اصلاحات ارضی که از سال ۱۳۴۱ به اجرا گذاشته شد میزان مالکیت برای هر فرد در تمام ایران به یک ده شش دانگ محدود گردید^۲. و مالکین مجبور بودند مازاد بر آن را به دولت بفروشند. این زمینها به صورت دسته‌جمعی به زارعان به نسبت میزان نسق آنها واگذار گردید. علاوه بر حفظ مالکیت یک ده شش دانگ که قانون رسماً به مالکین اجازه داده بود تا سال ۴۳ مواد الحاقی دیگری به قانون اضافه شد که این امتیازات را بیشتر کرد بطوری که به هر یک از زن و فرزندان مالک هم اجازه داشتن یک ده شش دانگ داده شد و علاوه بر همه اینها مالک می‌توانست تا ۵۰۰ هکتار از اراضی خود را نیز در صورتی که با تراکتور شخم بزند و از کارگر روز مزد استفاده نماید از شمول قانون اصلاحات ارضی معاف کند. مطابق آمار رسمی رژیم در مرحله اول اصلاحات ارضی که رسماً در مهر ماه ۱۳۴۳ به پایان رسید تعداد ۱۶۰۰۰ ده که حدود ۱۹/۵ درصد کل اراضی قابل کشت کشور را در برمی‌گرفت از مالکان خریداری و به حدود ۷۵۰ هزار رعیت واگذار گردید^۳.

مرحله دوم اصلاحات ارضی: قانون این مرحله از بهمن ماه ۱۳۴۳ به اجراء در آمد و طبق آن به مالکانی که دهات خود را از مرحله اول مستثنی کرده بودند انتخاب یکی

۱ - در توضیح مراحل اصلاحات ارضی و نظامهای بهره‌برداری خانوادگی، سرمایه‌داری ارضی و کشت و صنعت‌ها که بعد از اصلاحات ارضی بوجود آمده یا گسترش یافتند. سیاستهای توسعه روستائی از جزوه جامعه‌شناسی روستائی ایران (تألیف دکتر مصطفی از کیا از انتشارات دانشکده علوم اجتماعی و تعاون دانشگاه تهران) نیز استفاده شده است.

۲ - صفحه ۴۴ کتاب انقلاب سفید منتسب به شاه معدوم.

۳ - بانک مرکزی، گزارش سالانه ۱۳۴۹

از راه‌حل‌های زیر را پیشنهاد کرد.

۱- اجاره دهات و اراضی به رعایا: اجاره به صورت نقدی و براساس متوسط عواید سه ساله قبل از اجرای قانون صورت می‌گرفت. مدت اجاره ۳۰ سال و میزان اجاره هر ۵ سال یکبار، قابل تجدید نظر بود.

۲- فروش اراضی به رعایا: در این مورد، زمین بر اساس توافق دو جانبه مالک و رعایا در مورد قیمت آن به رعایا فروخته می‌شد.

۳- تقسیم زمین به نسبت بهره مالکانه: در این حالت، زمین بر طبق عرفی که در تقسیم محصول معمول بوده است میان ارباب و رعایا تقسیم می‌گردید. به عبارت دیگر زمین بر اساس حق السهمی که هر یک از دو طرف از محصول دریافت می‌کرد تقسیم می‌شد.

۴- تشکیل واحدهای سهامی زراعی: در این صورت، مالک و رعایا واحد تولیدی مشترکی تشکیل می‌دادند و سهم هر یک از دو طرف از محصول بر اساس میزان دارائی آنان در این واحد تعیین می‌گردید. این مورد در واقع نوعی پیشنهاد برای کسانی بود که راه حل سوم را پذیرفته بودند.

۵- خرید حق ریشه زارع: مالکانی که میزان زمین زیر کشت آنان از حداکثری که قانون معین کرده بود تجاوز نمی‌کرد می‌توانستند حق ریشه رعایای خود را خریداری کنند.

از راه‌حل‌های فوق عملاً بیش از ۸۰ درصد مالکان راه حل اول را پذیرفتند و املاک خود را به اجاره زارعان واگذار کردند و بخصوص با توجه به حق تجدید نظری که در میزان اجاره پیدا کرده بودند نه تنها چیزی از دست ندادند بلکه نوعی تضمین دولتی در مورد بهره مالکانه خود نیز پیدا کردند. آنچه به طور خلاصه می‌توان گفت این است که در این مرحله زارعان به هیچ وجه به آرزوهائی که وعده‌های رژیم در دل آنان ایجاد کرده بود نرسیدند و این موضوع اختلاف و درگیری‌های آشکار و پنهانی را بین زارعان و مالکان بویژه اجاره دادن موجب شد.

مرحله سوم اصلاحات ارضی: با بروز نارضایتی زارعان طی سالهای ۱۳۴۷ تا ۱۳۴۹ مرحله سوم اصلاحات ارضی به اجرا درآمد. بر طبق قوانین الحاقی سال ۱۳۴۸ راه حل‌های مرحله دوم اعتبار خود را از دست دادند و صرفاً انتخاب یکی از دو راه به مالکان پیشنهاد شد.

۱ - زمین زراعی بین مالک و اجاره‌داران به نسبت بهره مالکانه متداول تقسیم گردد.

۲ - زمین زراعی به زارعان فروخته شود. قیمت زمین معادل دوازده برابر اجاره سالیانه‌ای که زارع می‌پردازد معین شده بود. ولی از آنجا که دولت مداخله‌ای در تعیین قیمت زمین بعمل نیاورد بسیاری از مالکان زمین را به قیمت بالاتر از آن بفروش رساندند و نیز مالکانی که بر اساس بهره مالکانه زمین را بین خود و رعایا تقسیم کردند، اراضی مرغوب را سهم خود قرار دادند.



به هر حال تا پایان اجرای مراحل سه گانه اصلاحات ارضی در سال ۵۱ مجموعاً ۳۳٪ خانواده‌های روستائی صاحب زمین شدند و چون از پیش هم ۲۵٪ خرده مالک بودند به این ترتیب پس از اصلاحات ارضی ۵۸٪ خانواده‌های روستائی ایران در زمره خرده مالکین قرار گرفتند^۱. ولی با این حال هنوز ۹ میلیون هکتار یعنی ۴۰ درصد زمین‌های زراعی کشور در اختیار مالکین باقی ماند و آنها توانستند به اشکال مختلف از جمله به بهانه کشت مکانیزه یا با نفوذ و رشوه دهی، این زمینها را از شمول اصلاحات ارضی بر کنار بدارند. بیشتر این نوع املاک در دشت گرگان، مغان، خراسان و خوزستان تمرکز یافته بود.

اثرات اصلاحات ارضی در روستاهای ایران

اصلاحات ارضی که به تقلیل نسبی قدرت مالکان در روستاها انجامید باعث انتقال این قدرت از مالک به روستائیان نگردید بلکه سبب بسط و توسعه قدرت دولت شد. گذشته از این تأثیر سیاسی، اثرات اصلاحات ارضی را می‌توان در سه زمینه قشرهای اجتماعی، تولیدات کشاورزی و شیوه‌های تولید زراعی بررسی کرد.

۱ - تأثیر بر قشرهای اجتماعی: برای بررسی تأثیر اصلاحات ارضی بر قشرهای اجتماعی دست اندرکار روستاها، وضعیت سه گروه قابل مطالعه است.

الف - زارعان: در مناطق مختلف کشور به تناسب شرایط اقلیمی و تعداد زارعانی

۱ - نقل از «دهقان، زمین و انقلاب» نوشته احمد اشرف، صفحه ۱۱

به بر روی زمینهای اربابی کار می کردند و نیز به تناسب نقش و موقعیتی که زارعان قبل از اصلاحات ارضی در نظام زارعی داشتند مقدار زمینی که به آنها واگذار گردید یکسان نبود. آنچه واقعیت داشت این بود که ۶۵ درصد زارعانی که صاحب زمین شده بودند کمتر از پنج هکتار زمین دریافت کردند و حدود ۲۷ درصد بین ۵ تا ۸ هکتار و فقط ۸ درصد بیش از ۱۰ هکتار زمین بدست آوردند. بدیهی است زارعانی که اراضی متعلق به آنها حدود ۳ هکتار بود و به دلیل کمبود آب و سایر امکانات نیمی از آن را نیز می بایست به آیش بگذارند، قادر به تأمین درآمد مورد نیاز نباشند و لذا یا مجبور به کار روز مزد برای مالکین همان روستا می شدند و یا مهاجرت می کردند. پاره ای از مطالعات گواه بر این است که حدود ۹۰ درصد از زارعان این گروه که خود شامل ۵۰ درصد کل جمعیت روستائی بوده اند، از روستا مهاجرت کرده اند. البته این وضع شامل آن دسته از زارعانی که بدلائل مختلف زمینهای بیشتری در اختیار داشتند نمی شد و میزان مهاجرت در این گروه به دلیل وابستگی بیشتری که به زمین داشتند و نیز بدلیل امکان کسب درآمد بیشتر، از گروه نخست کمتر بود.

ب - مالکان عمده: مالکان عمده سابق، پس از اصلاحات ارضی اکثراً به صورت مالکین زمینهای زراعی مکانیزه، بازرگانان عمده و صاحبان صنایع در ترکیب جدید قشر حاکم قرار گرفتند. ولی در کنار مالکین سابق که اکنون به صورت سرمایه داران ارضی ظاهر شده بودند عده کمی از سربنده ها و آبیاران نیز زمینهای زیادی بدست آوردند و این مجموعه همراه با بعضی سوداگران روستا یا شهر ترکیب جدیدی از مالکین زمینهای زراعی را به وجود آوردند که زمینهای آنها ۴۰ درصد کل اراضی را تشکیل می داد. این مجموعه با استفاده از امکانات و اعتبارات دولتی و نیز با در اختیار گرفتن ابزار مکانیزه به انواع جدیدی از تولید زراعی روی آوردند که بعداً مورد بحث قرار می گیرد.

ج - خوش نشینان: واژه «خوش نشینان» عمدتاً شامل کارگران زراعی روزمزد، کارگران ساختمانی، سوداگران، پيلهوران و مأموران دولتی می شود. چون این مجموعه وضعیت همگونی نداشتند تأثیر اصلاحات ارضی بر آنها نیز یکسان نبود. موقعیت سوداگران و پيلهوران نسبت به گذشته به مراتب بهتر شد زیرا نیازهای مالی و اعتباری زارع که قبلاً توسط مالکان رفع می شد پس از اصلاحات ارضی به دلیل فقدان نهادهای

دولتی یا عدم کارآئی آنها، عملاً او را به سوی سوداگران سوق می‌داد. و به این ترتیب این گروه فرصتی یافتند تا بعنوان واسطه وارد عمل شده، وامهای با بهره بسیار زیاد به زارعان دادند و در مقابل، محصولات آنها را پیش خرید کردند. این جریان به نحو چشمگیری موقعیت مالی و نفوذ اجتماعی آنها را بالا برد. در مقابل، کارگران روستائی به دلیل آنکه با اصطلاح صاحب نسق نبودند از اراضی زراعی تقسیم شده بی‌نصیب ماندند و در پی آن به علت تنزل رشد کشاورزی و روی آوردن مالکان به زراعت مکائیزه، موقعیت اقتصادی و اجتماعی اسف‌باری پیدا کردند که این خود موجب مهاجرت گسترده این گروه گردید. و اما مأموران دولتی و دست‌اندرکاران نهادها و مؤسسات روستائی که پس از اصلاحات ارضی بوجود آمده بودند وضع و موقعیت مناسبی یافتند و بخصوص صاحب نفوذ سیاسی و اجتماعی گسترده‌ای شدند که این خود امتیازات اقتصادی را نیز به همراه داشت

۲- تأثیر اصلاحات ارضی بر تولیدات کشاورزی: بطور کلی سهم بخش کشاورزی در رفع نیازهای اقتصادی کشور پس از اصلاحات ارضی گمأ و کیفاً پائین آمد که عوامل متعددی در این امر نقش داشتند: اولاً با حذف یا کاهش قدرت خان و ارباب در روستا عملاً مدیریت تولید زراعی سنتی از هم‌پاشید در حالیکه هیچ‌یک از نهادهای رسمی و دولتی نتوانستند جایگزین مناسبی برای این مدیریت شوند. ثانیاً روستاها به دلایلی که در فصل مهاجرت شرح داده خواهد شد از نیروی انسانی خالی شد و بسیاری از اراضی واگذار شده به دهقانان عملاً با کاهش بازده روبرو شدند. ثالثاً سرمایه‌گذاری دولت در بخش کشاورزی پس از اصلاحات ارضی روند نزولی عمده‌ای داشته و از ۳۰ درصد کل بودجه در برنامه عمرانی دوم (۱۳۴۱ - ۱۳۳۸) به ۶/۵ درصد در برنامه عمرانی پنجم (۱۳۵۷ - ۱۳۵۲) کاهش یافت. رابعاً سیاست دولت در قیمت‌گذاری محصولات کشاورزی و تثبیت قیمت محصولات اساسی که هرچند به سود مصرف‌کننده بود ولی عملاً به زیان تولیدکننده داخلی بود، موجب رکود فعالیتهای کشاورزی گردید.

از نظر کیفی نیز مجموعه عواملی که باعث شد فعالیتهای عمده کشاورزی بخصوص تلاش سرمایه‌داران ارضی به سمت محصولات تجاری و پر سود همچون صیفی‌جات و باغداری متمایل شود، عمده‌ترین ضربه را بر تولیدات زراعی وارد آورد و

کیفیت نوع محصولات را به سمت نیازهای غیر اساسی سوق داد.

۳- تأثیر اصلاحات ارضی بر شیوه‌های تولید زراعی: از جمله آثار اصلاحات ارضی، تحول در نظامهای گذشته و ظهور اشکال جدیدی از بهره‌برداری زراعی می‌باشد که ذیلاً به شرح آن می‌پردازیم.

الف - بهره‌برداری دهقانی: با اصلاحات ارضی، نظام بنه‌بندی و انواع شیوه‌های مبتنی بر مدیریت ارباب، از میان رفت و از شیوه‌های گذشته، نظام بهره‌برداری خانوادگی که قبل از آن صرفاً به خرده مالکان اختصاص داشت از نظر کمی گسترش یافت. در حقیقت با اصلاحات ارضی بر تعداد خرده مالکانی که به صورت خانوادگی بهره‌برداری می‌کردند افزوده شد. البته همچنانکه قبلاً اشاره شد با وجود افزایش کمیّت، این نوع واحدها عملاً نتوانستند موفق باشند و شرکت‌های تعاونی که نظراً می‌بایست خلأ ارباب را پر می‌کرد جز مقروض کردن دهقانان به واسطه‌ها کمک دیگری به آنها نکرد^۱ و منابع آب‌ده که عمدتاً در نواحی مرکزی به صورت قنات در اختیار دهقانان قرار گرفت به علت ضعف بنیه مالی آنان و عدم وضع مقررات خاص توسط دولت، رو به تخریب رفت. قطعه‌قطعه شدن اراضی و کوچک بودن قطعاتی که به زارعان تعلق گرفت نیز از جمله دلایل عدم موفقیت آنها و رکود فعالیت کشاورزی در آن اراضی است.

ب - بهره‌برداری مبتنی بر اجاره‌داری (مقاسمه و تلمبه‌کاری): این نوع بهره‌برداری بتدریج پس از اصلاحات ارضی در ایران رایج شد و در دههٔ اخیر شدیداً گسترش پیدا کرد. در توضیح این نوع بهره‌برداری باید گفت:

۱ - بین مالک و اجاره‌دار قرارداد اجاره‌ای به مدت معین که با رضایت طرفین قابل تمدید می‌باشد منعقد می‌شود. مالک این زمینها معمولاً یا از جمله مالکانی هستند که در شهرها فعالیت‌های عمده دیگری دارند و خود مستقیماً فعالیت زراعی ندارند یا از خرده مالکانی هستند که به دلیل محدودیت امکانات، مخارج آنها در ده تأمین نمی‌شود و به صورت دائم یا فصلی به شهرها مهاجرت کرده‌اند.

۲ - مالک فقط آب و زمین می‌دهد و نیروی کار، بذر، وسایل کشاورزی و بطور

کلی، مدیریت تولید با اجاره‌دار است.

۳ - اجاره‌داران غالباً از زارعان نسبتاً مرفه و متخصص در کشت صیفی‌جات هستند که عمدتاً از نواحی اطراف قم، اصفهان و یزد به مراکز اجاره‌داری آمده‌اند ولی معمولاً در زندگی اجتماعی منطقه شرکت ندارند و به عنوان گروه‌های حاشیه‌ای محسوب می‌شوند.

۴ - در این واحدها اغلب کشاورزی به صورتی است که با وجود استفاده از وسایل پیشرفته و مکانیزه، نیروی کار زیادی نیز بکار گرفته می‌شود که به صورت مزدبگیر کار می‌کنند و بازده آن نسبت به واحدهای خانوادگی، به مراتب بیشتر است.

۵ - از جمله خصوصیات عمده این نوع بهره‌برداری ارتباط قوی اجاره‌داران با میدان‌داران شهری و سلف‌خران است که به عنوان مراکز اعتبار مالی و کمک‌های اقتصادی و نیز فروشنده انحصاری محصولات، عملاً سهم مهمی از درآمد این واحدها را به خود اختصاص می‌دهند.

۶ - در نوع خاصی از این بهره‌برداریه‌ها که به تلمبه‌کاری موسوم است و بیشتر در جلگه خوزستان و دشت جیرفت و نواحی هرمزگان رایج است معمولاً مدت اجاره طولانی‌تر است و اجاره‌داران به حفر چاه عمیق و نیمه عمیق یا نصب موتور پمپ برای برداشت آب از رودخانه‌ها پرداخته و به کشت صیفی‌جات می‌پردازند.

ج - بهره‌برداری مبتنی بر شرکتهای سهامی زراعی: با گذشت چند سال از اجرای مراحل اول اصلاحات ارضی و ظهور عوارض منفی همچون قطعه‌قطعه شدن اراضی و بهم خوردن نظام اجتماعی تولید، برنامه ایجاد شرکتهای سهامی زراعی مطرح شد و بالاخره در دیماه ۱۳۴۶ قانون تأسیس این شرکته‌ها به تصویب رسید. در ماده اول این قانون، هدف از تشکیل این شرکته‌ها چنین بیان شده است: «به منظور فراهم نمودن موجبات افزایش درآمد سرانه کشاورزان و امکانات همه‌جانبه برای بکار بردن ماشین‌آلات کشاورزی... و آشنائی زارعین با اصول و شیوه‌های جدید کشاورزی... و جلوگیری از خرد شدن و تقسیم اراضی مزروعی به قطعات غیر اقتصادی... وزارت اصلاحات ارضی و تعاون روستائی...، شرکتهای سهامی زراعی را تشکیل می‌دهد.»

بنابر ماده دوم این قانون کسانی که در شرکتهای سهامی زراعی شرکت می‌کنند حق استفاده مطلق و دائم اراضی را که مالک آن می‌باشند از دست می‌دهند و متناسب با

ارزش این حق و موقعیت زمین مربوطه تعدادی از سهام شرکت را دریافت می‌کنند^۱. در عمل این شرکتها با دشواریها و مسائلی روبرو شدند.

اولاً: این شرکتها بافت اجتماعی ده و روابط روستائی را بهم می‌زد و اصولاً واحد ده را به عنوان واحد اقتصادی اجتماعی در هم می‌ریخت و واحدهای خاصی که گاه تاده روستا را شامل می‌شد بوجود می‌آورد و این طبیعتاً با تنشها و مسائل اجتماعی، روانی که اثرات منفی فراوان داشت همراه بود.

ثانیاً: ترکیب نامتجانس افراد و اختلاف چشمگیر میزان سهام که تا ۲۰۰ برابر می‌رسید نطفه ناسازگاری و تضاد منافع را در درون این شرکتها به همراه داشت و موجب یأس و بی‌ رغبتی سهامداران کوچک گردید؛ چرا که در مواردی مقدار درآمد حاصل از سهامشان کمتر از درآمد قبلیشان نیز شده بود. در مقابل سهامداران عمده از کمکهای بلاعوض و سایر امتیازات واگذاری شده از طرف دولت به این شرکتها، استفاده‌های کلانی می‌بردند.

ثالثاً: از دست دادن حق مطلق استفاده از زمینهای مزروعی و عدم آزادی و اختیار، زارعان را از لحاظ روانی در وضعیت نامناسبی قرار می‌داد و نوعی ناسازگاری عمومی را باعث می‌شد. وجود مدیر عامل این شرکتها که قانوناً از مهندسین کشاورزی بوده و عملاً مدیریت مطلق را بعهده داشتند در این امر کاملاً مؤثر بود.

رابعاً: ارتباط و دخالت گسترده دولت و اعمال سیاستها و برنامه‌های فرمایشی و گرفتاری ناشی از روابط بوروکراتیک اداری نیز از عوامل فلج‌کننده این شرکتها بود. این مسأله هنگامی بیشتر روشن می‌شود که بافت ناسالم اداری و مناسبات مبتنی بر رشوه‌خواری که از خصائص عمومی ادارات دولتی بود در نظر گرفته شود.

د- واحدهای بزرگ کشاورزی خصوصی: این واحدها که به سرمایه‌داری ارضی نیز تعبیر شده است، پس از اصلاحات ارضی گسترش یافتند، برای گسترش این واحدها عوامل زیر را می‌توان مؤثر دانست:

۱- مستثنی شدن اراضی مکانیزه از اصلاحات ارضی موجب شد مالکان حتی‌الامکان به این نوع بهره‌برداری روی آورند.

۲ - سیاستهای کشاورزی دولت که در جهت منافع زارعان ثروتمند و سرمایه‌داران ارضی طرح‌ریزی شده بود با پرداخت وام و اعتبارات لازم آنها را در امر گسترش این واحدها که با سرمایه‌گذاری وسیع و به خدمت گرفتن تکنولوژی پیشرفته همراه بود یاری نمود.

۳ - رشد تکنولوژی و امکان استفاده از سموم دفع آفات نباتی و بذره‌های اصلاح‌شده و به خدمت گرفتن امکانات فنی برای آبیاری و تسطیح اراضی، زمینه مناسبی را برای سرمایه‌گذاری زراعی فراهم آورد. از سوی دیگر تکنولوژی، کاهش وابستگی به نیروی زارع را موجب شد و به این ترتیب اشتیاق سرمایه‌داران را به این نوع بهره‌برداریه‌ها افزایش داد.

از خصوصیات عمده این واحدها، می‌توان به این موارد اشاره کرد:

الف - مدیریت کامل و همه جانبه مالک.

ب - استفاده وسیع از تکنولوژی.

ج - بکارگیری کارگران زراعی روزمزد بدون تعلق گرفتن حقوق و امتیازاتی در زراعت به آنها.

د - عدم وابستگی نسبی به واسطه‌ها و سلف‌خرها در امر فروش محصولات

ه - وسعت و یکپارچگی اراضی (بین ۱۰۰ تا ۵۰۰ هکتار).

و - انتخاب روش تک محصولی یا حداقل، کاهش تنوع تولیدات.

ز - بازده زیاد و کیفیت مرغوب محصولات.

این نوع بهره‌برداری بیشتر در مناطق خراسان، گرگان، دشت‌مغان، فارس و اصفهان متمرکز شده بود.

ه: واحدهای کشت و صنعت: واحدهای کشت و صنعت در مقیاس جهانی، مؤسسات

تجاری - تولیدی بزرگی هستند که بر اساس سازمان‌دهی فنی و ترکیب علمی عوامل مختلف مؤثر در تولید و توزیع محصولات کشاورزی به مثابه جزیره‌های اقتصادی بزرگی در دل کشورهای مختلف اما تقریباً مستقل از آنها عمل می‌کنند. بطوری که پیش از آنکه بخشی از اقتصاد ملی هر یک از کشورها باشند جزئی از بازار جهانی به حساب می‌آیند و مالکیت و مدیریت آنها عمدتاً در دست شرکتهای بزرگ بین‌المللی است.

اصطلاح کشت و صنعت یا کشت تجاری را می‌توان چنین تعریف کرد: «کشت

تجاری شامل عملیاتی است که تمام مراحل، اعم از عملیات تولید در مزارع، انبارداری، تبدیل محصولات زراعی به مواد غذائی مصرفی، بسته‌بندی و توزیع آن را در بر می‌گیرد.» در ایران از سال ۱۳۴۷ قانون مربوط به تأسیس مؤسسات کشت و صنعت به تصویب رسید^۱. بموجب تبصره ماده یک همین قانون وسعت اراضی هر یک از این کشت و صنعت‌ها نباید از حدود ۵۰۰۰ هکتار کمتر باشد^۲.

این قانون به بخش دولتی، بخش خصوصی و سرمایه‌گذاران خارجی، قانوناً امکان داد تا با استفاده از امکانات و حمایت‌های گسترده دولت در مقیاس‌های بسیار وسیع به فعالیت زراعی پردازند. امکانات و امتیازاتی که دولت به این شرکت‌ها اختصاص داده بود بسیار گسترده بود. بخشی از آن عبارتند از^۳:

۱- تسطیح اراضی، تأمین آب، کانال‌کشی، سیم‌کشی برق، احداث جاده تا داخل اراضی به قطعات ۱۰۰۰۰ متری توسط وزارت آب و برق (نیرو).

۲- پرداخت وام‌های کلان به آنها بطوری که صرفاً در سال ۱۳۵۳، سیزده شرکت کشت و صنعت هر یک بطور متوسط ۱۰۰ میلیون ریال وام دریافت داشتند (ظاهراً بهره وام‌ها تنها ۲ درصد بوده است).

۳- عدم پرداخت مالیات و حقوق گمرکی برای واردات ماشین‌آلات زراعی، بذر و کود و آزادی فروش واردات فرسوده شده بدون پرداخت آن حقوق.

۴- تعیین اجاره بهائی در حدود ۱۲۰ تومان در سال برای هر هکتار از اراضی تحویلی به کشت و صنعت‌ها.

۵- قرارداد اجاره‌ها ۳۰ سال بود و برای تجدید آن نیز شرکت قبلی حق تقدم داشت.

۱- ماده اول قانون تأسیس شرکتهای بهره‌برداری از اراضی سدها مصوب ۱۳۴۷/۳/۶: «به وزارت آب و برق اجازه داده می‌شود به منظور حداکثر بهره‌برداری از منابع آب و زمین قابل آبیاری از سدها و تأسیسات آبیاری مربوط به اراضی زیر سدها با رعایت برنامه توسعه کشاورزی و دامپروری و عمران کشور به تشکیل شرکتهای کشت و صنعت با سرمایه دولت، یا با سرمایه‌های حقوقی داخلی یا خارجی و یا سرمایه‌های شرکتهای مختلط دولتی با سرمایه‌های داخلی یا خارجی اقدام نماید».

۲- البته پاره‌ای از سرمایه‌داران ارضی که وسعت اراضی تحت فعالیتشان کمتر از این مقدار هست نیز واحد خود را کشت و صنعت نامیده‌اند.

۳- جزوه واحدهای کشت و صنعت از انتشارات وزارت کشاورزی.

۶ - حمل و نقل احشام متعلق به کشت و صنعت‌ها از خارج بدون پرداخت هزینه حمل و نقل.

۷ - تعیین و تضمین حداقل قیمت خرید محصولات کشت و صنعت‌ها توسط دولت.

۸ - و بالاخره تأمین تسهیلات لازم برای اینکه این شرکتها بتوانند سود سرمایه خود را به خارج منتقل کنند.

با توجه به این امتیازات بود که سیل سرمایه‌گذاران خارجی برای انجام فعالیتهای کشاورزی روانه ایران گردید.

بر همین اساس وزارت کشاورزی تا پایان سال ۱۳۵۴ با ۳۰۰ سرمایه‌گذاری خارجی موافقت‌نامه‌هایی امضاء کرده بود که به آنها اجازه می‌داد برای ایجاد واحدهای مکانیزه کشت و صنعت به ایران بیایند. و تا سال ۱۳۵۷ جمعاً ۱۴ شرکت مهم که ۲۲۷ هزار هکتار زمین زیر کشت داشتند وارد شدند.^۱

برای استقرار این واحدها، سازمان آب و برق خوزستان اراضی متعلق به زارعان را با قیمت نازلی به اجبار خرید و بمنظور یکپارچه کردن اراضی مورد نیاز کشت و صنعت‌ها ۵۸ ده را با خاک یکسان کرد. طبق برآوردهائی که شده حدود ۳۰۰ هزار نفر از اهالی روستاهائی که زیر سد قرار داشتند در نتیجه تأسیس واحدهای کشت و صنعت زمینهای خود را از دست دادند^۲ و یا روانه شهرها شده یا بعنوان کارگر روزمزد به خدمت کشت و صنعت‌ها درآمدند. البته تا سال ۱۳۵۶، پنج شهرک نیز برای این اهالی ساخته شد که حدود دو هزار خانوار را در خود جای داد ولی ساختمان این شهرکها بگونه‌ای بود که اصلاً برای زندگی خانوار زارع مناسب نبود. این مردم نه فقط مهمترین منبع درآمد و تأمین معاش خود را بلکه ماهیت جامعه‌شناختی و هویت فرهنگی و محلی خود را نیز از دست داده بودند.

این شرکتها با همه امتیازات و امکاناتی که دریافت کرده بودند از یک طرف توليداتشان در جهت تأمین نیازهای اساسی جامعه نبود بلکه بیشتر در جهت رفع نیازهای بازار بین‌المللی قرار داشتند، از طرف دیگر با وقوع انقلاب اسلامی تا آنجا که مقدور

۱ - به نقل از جزوه واحدهای کشت و صنعت از انتشارات وزارت کشاورزی.

۲ - تحولات اخیر در نظام زمینداری، احمد اشرف، صفحه ۲۱.

بود سرمایه‌ها را به خارج انتقال دادند و به این ترتیب به صورت واحدهائی شدیداً مقروض با مشکلات اجتماعی اقتصادی فراوان در اختیار دولت جمهوری اسلامی قرار گرفتند.

مهاجرت به شهرها

مقدمه و تعریف

مسئله مهاجرت بی‌رویه روستائیان به شهرها، از جمله عوارض و نتایج اصلاحات ارضی است که به هنگام بحث درباره پیامدهای اصلاحات ارضی می‌بایست بدان پرداخته می‌شد ولی از آنجا که این مسئله صرفاً یک مسئله روستائی نبوده بلکه سگه‌ای دورویه است که هرچند یک روی آن مربوط به روستاست ولی روی دیگر آن به مسائل شهر و سیاستهای اقتصادی، اجتماعی و برنامه‌ریزیهای که در زمینه توسعه شهرها انجام می‌گیرد مربوط است؛ از این لحاظ بررسی آنرا به بحث مستقلی اختصاص دادیم. مقدمتاً باید توضیح دهیم، واژه مهاجرت که به معنی «ترک دیار گفتن و در مکان دیگر اقامت کردن است»^۱ هرچند به‌طور عام، شامل مهاجرت مورد نظر ما نیز می‌شود ولی در این بحث مقصود ما از مهاجرت، مفهوم خاصی است که باید به آن توجه داشت. منظور ما هر نوع جابه‌جائی و نقل مکان و تغییر دیار نیست، بلکه منظور «تغییر دائم یا موقت محل سکونت کسانی است که در روستاها و یا در نواحی اطراف شهرهای کوچک ساکن بوده و به شهرهای بزرگتر روی آورده‌اند و در این جابه‌جائی، نیروی کار آنها که عمدتاً در خدمت بخش کشاورزی بوده است به بخش صنعت و خدمات منتقل شده است.» اگر بخواهیم باز هم از این دقیقتر صحبت کنیم باید بگوئیم همه این نوع مهاجرتها نیز منظور ما نیست چرا که در میان همین گروه نیز دو دسته متمایز وجود دارد. دسته اول کسانی هستند که به علت داشتن استعداد و ذوق خاص و یا توانائیهای ویژه در این جابه‌جائی، خود را به امکانات و مراکز علمی و فنی که معمولاً در شهرها متمرکز

است می‌رسانند و از این طریق ضمن رشد و تعالی معنوی خود، بیشترین خدمت را به جامعه عرضه می‌دارند. این گروه هر چند از نظر کمی محدودند ولی مهاجرت آنها نه تنها مطلوب و قابل قبول بلکه ضروری است. دسته دوم کسانی هستند که این جابه‌جائی و تغییر موقعیت شغلی و مکانی، فرصتی برای بروز شکوفائی استعدادهای نهفته در درون آنها نیست بلکه اکثراً با همان حدود از دانش و مهارت قبلی به بخشهای جدید جذب شده و از نظر اقتصادی از عناصری تولیدکننده و کم‌مصرف به عناصری غالباً غیر تولیدی و پرمصرف تبدیل شده‌اند. بدیهی است آنچه مورد نظر ماست بررسی مسائل همین دسته اخیر است و از این پس هرجا از مهاجرت سخن می‌گوئیم منظور جابه‌جائی و تغییر مکان بی‌رویه این گروه است که به عنوان یک بیماری اجتماعی باید به شناخت و درمان آن پرداخت.

علل و عوامل مهاجرت

همچنانکه قبلاً اشاره شد در بررسی این مسئله، از یکسو باید به وضعیت روستاها و عواملی که ماندن در آنها را نفی و راندن از آنها را ایجاب می‌کند پرداخت و از سوی دیگر به عوامل موجود در شهرها که به روی روستائیان حقیقتاً یا سربگونه لبخند می‌زنند توجه داشت. در مباحث بعدی عوامل دسته اول را، تحت عنوان «دافعه‌های روستا» و دسته دوم را با نام «جاذبه‌های شهر» بررسی خواهیم کرد. نکته‌ای که قبل از آغاز بررسی این عوامل باید متذکر شویم این است که آنچه به عنوان «دافعه روستا» یا «جاذبه شهر» مطرح می‌شود نباید امری طبیعی که مقتضای زندگی روستائی یا شهری است تلقی شود. به عبارت دیگر وضعیت روستاهای ما با آن همه دافعه که از آن یاد می‌کنیم، همراه با سیمای فریبنده شهرها، که مشترکاً عامل اصلی این مهاجرت‌های بی‌رویه هستند نباید مسئله‌ای عادی یا امری تصادفی تلقی شود، بلکه اهداف و برنامه‌هایی از پیش تعیین شده در این امر نقش تعیین‌کننده داشته‌اند که این برنامه‌ها مبتنی بر هرچه بیشتر وابسته کردن کشور و در جهت نابودی منابع و امکانات فرهنگی و اقتصادی آن بوده است و ما در بررسی اهداف و نتایج اصلاحات ارضی به پاره‌ای از این برنامه‌ها اشاره کردیم.

دفاعه‌های روستا

دفاعه‌های روستا را در ابعاد گوناگونی همچون ابعاد فرهنگی، اجتماعی، اقتصادی، فنی و طبیعی و رفاهی، می‌توان مطرح کرد.

۱ - بعد آموزشی و فرهنگی: مسئله دسترسی به امکانات آموزشی و کسب علم و فضیلت، موضوعی است که در حال حاضر نقش نسبتاً مهمی در گرایش به شهرها ایفا می‌کند. این موضوع یا موجب مهاجرت عمومی اعضای خانواده جهت دسترسی فرزندان به امکانات آموزشی می‌شود و یا حداقل فرزندان روستاها را به شهرها کشانده و به این ترتیب نسل دوم خانواده، دیگر روستائی نخواهد بود. البته این امر اگر در سطوح تحصیلات عالی و در مورد اقلیت ممتاز از نظر هوش و استعداد تحصیلی انجام می‌گرفت، امری طبیعی و حتی مطلوب بود ولی مشکل اینجاست که این موضوع در مورد دوره آموزش عمومی و تحصیلات قبل از دانشگاهی نیز صادق است و درصد نسبتاً مهمی از فرزندان روستائی، از همین مجرای تحصیلات عمومی از ده فاصله می‌گیرند و غالباً این فاصله موجب قطع ارتباط تدریجی آنها از روستا می‌شود.^۱

از نظر فرهنگی، مطابق ارزشها و معیارهای اجتماعی که در طول حاکمیت رژیم پیشین در جامعه حاکم شده بود، اصولاً وابستگی به روستا و انتساب به ده، نوعی ضد ارزش محسوب شده و تحقیر اجتماعی را به دنبال داشت تا جائی که واژه «دهاتی» به راحتی نوعی توهین به حساب می‌آمد. بدیهی است در چنین فرهنگی، فرار از زندگی روستائی و پناه بردن به شهر، به خودی خود ارزشمند و مطلوب تلقی شود.

۲ - بعد اجتماعی: در موارد متعددی، مسائل اجتماعی موجب مهاجرت از روستا به شهر می‌شود. یکی از این نوع مسائل، ازدواج است. غالباً مردان جوان روستائی که به دلایل مختلفی به شهر آمده‌اند همسر خود را از همان روستاهای خود انتخاب می‌کنند و در عمل، این دختر روستائی است که به شهر آورده می‌شود نه اینکه مرد به روستا بازگردد. مورد دوم، روابط خانوادگی و ارتباط‌های خویشاوندی است. معمولاً با مهاجرت یک عضو یا یک خانواده روستائی به شهر، به دلیل قوی بودن روابط عاطفی

۱ - تفصیل این بحث همراه با آمار و ارقام مربوطه در مقاله جامعه‌شناسی آموزش و پرورش در ابتدای

همین کتاب آمده است.

و لزوم برقراری ارتباط نزدیک با خویشاوندان، در ابتدا رفت و آمد متقابل بین آنها زیاد است ولی به تدریج این رفت و آمدها موجب می شود سایر خانواده های فامیل نیز جای پائی در شهر پیدا کنند و به شهر مهاجرت نمایند. مورد سوم، اختلافات و درگیریهای محلی یا خویشاوندی و قبیله ای است. چه بسا خانواده هایی که به دلیل دعوای و اختلافاتی که با سایر اعضای خویشاوندان یا هم ولایتی های خود پیدا کرده اند عملاً آنچنان عرصه بر آنها تنگ شده است که ماندن در روستا برایشان مقدور نبوده است. به عنوان چهارمین مورد باید به مسئله کنترل اجتماعی شدید روستا و هنجارشکنی توجه کنیم. گاهی ممکن است یک روستائی یا یکی از فرزندان او تحت شرایطی، از هنجارهای پذیرفته شده در روستا تخطی کند. در چنین وضعیتی به دلیل آنکه، در روستا محیط، کاملاً محدود بوده و همه افراد تحت نظارت و شناسائی کامل قرار دارند این هنجارشکنی موجب میشود آن خانواده چنان تحت فشار تحقیرها و سرزنشهای اهالی محل قرار گیرد که راه نجات را در پناه بردن به محیط بدون کنترل حاشیه شهرها بداند. مثلاً خانواده ای که فساد اخلاقی یکی از اعضای آن آشکار شده یا در شرایط فعلی جامعه فرضاً وابستگی فکری یا عملی او با گروه های سیاسی مطرود آن روستا، مطرح باشد، به سختی می تواند در آن محیط به زندگی خود ادامه دهد.

۳ - بعد اقتصادی: در بعد اقتصادی معمولاً مسائلی از قبیل بیکاری دائم یا فصلی، کمی دستمزد، گران بودن کالا و خدمات مورد مصرف روستائی، غیراقتصادی بودن امکانات کشاورزی و پایین بودن نرخ محصولات زراعی مطرح می شود که مختصراً به شرح آنها می پردازیم.

الف - در طی دو دهه گذشته بیکاری در روستا به چند دلیل افزایش یافت. اولاً متناسب با رشد جمعیت که در دهه های اخیر شتاب گرفته بود، سرمایه گذاری در امر گسترش اراضی زراعی و دسترسی به آب مورد نیاز صورت نگرفت و به این ترتیب روستاها نتوانستند نیروی کار اضافه شده را جذب کنند. ثانیاً با ورود ابزار و وسائل صنعتی و تکنولوژی زراعی به روستاها، در بسیاری از موارد، ماشین جای کارگر زراعی را گرفت و به این ترتیب تقاضای نیروی کار را کاهش داد. ثالثاً قشر عظیمی از خوش نشینان روستائی در برنامه اصلاحات ارضی به طور کلی به حساب نیامدند و چنانکه گفته شد موقعیت شغلی و اجتماعی خود را از دست دادند. در کنار این موارد به دلیل

آنکه فعالیت‌های کشاورزی در فصولی از سال تقریباً راکد است حتی نیروهای شاغل روستا نیز در این ایام بیکارند و چون از قبل برای این ایام برنامه‌ای طرح نشده بود، تعداد زیادی از آنها به دنبال کار، موقتاً به شهرها روی می‌آوردند ولی این رفت و آمدهای فصلی بتدریج با یافتن امکانات شغلی دائم در شهرها، موجب مهاجرت دائمی آنها می‌گردید.

ب - دستمزد فعالیت‌های زراعی و میزان درآمد روستائیان از فعالیت‌های کشاورزی نیز در مقایسه با سطح درآمد در شهرها، پایین است و این امر در گرایش به شهرها نقش مؤثری دارد.

ج - در کنار پایین بودن سطح درآمد و دستمزد در روستا، معمولاً کالا و خدمات مورد نیاز روستائیان با اضافه شدن هزینه نسبتاً زیاد حمل و نقل و سود چندین واسطه به دست آنها می‌رسد و به این ترتیب در مقایسه با شهرها، نرخ کالا و خدمات در روستاها گران‌تر است. این امر بویژه هنگامی که مسئله پرداخت سوبسید به مصارف عمومی در شهرها مطرح شد، بنحو بارزتر و عمومی‌تری ظاهر شد بطوری که حتی در مورد کالاهائی چون، نان، گوشت، شیر، مرغ و نظایر آن نیز روستائیان عملاً می‌بایست وجه بیشتری نسبت به شهرنشینان می‌پرداختند.

د - به دلیل کمی وسعت اراضی و قطعه قطعه بودن زمین‌هایی که در اختیار خرده مالکین^۱ قرار داشت و نیز به دلیل نداشتن توانائی مالی، استفاده از تکنولوژی کشاورزی میسر نبوده و در نتیجه بازده آن کم و غیر اقتصادی بود. در مواردی نیز خرده مالکین برای دستیابی به حداقل وسائل کشاورزی مدرن به منابع مالی موجود در روستا که اکثراً واسطه‌ها و نزول خواران بودند روی می‌آوردند ولی به علت بالا بودن نرخ بهره، روز بروز بدهی آنها بیشتر می‌شد بطوری که معمولاً فروش همان مقدار جزئی آب و ملکی که در اختیار داشتند، تنها راه ادای قرضشان بود و به این ترتیب آخرین انگیزه‌های ماندن در روستا را نیز از دست می‌دادند.

ه - همان سلسله عواملی که موجب می‌شد روستائیان کالاهای مورد نیازشان را

۱ - اعم از خرده مالکینی که قبل از اصلاحات ارضی وجود داشتند یا زارعینی که مشمول قانون اصلاحات ارضی شده و مختصر زمینی بدست آورده بودند.

گراوتر بخرند، به‌هنگام فروش محصولات نیز نقش منفی خود را ایفاء می‌کردند و عملاً روستائیان محصولات خود را با قیمت بسیار نازلتری نسبت به قیمت شهرها می‌فروختند. فقدان امکانات انبارداری و سردخانه، دوری از شهر و عدم دسترسی به بازار فروش و نیز نیاز شدید به پول و داشتن بدهی یا تعهدات قبلی به سلف‌خران از جمله عواملی بودند که روستائی را مجبور به فروش سریع و ارزان محصولات به واسطه‌ها می‌کردند.

۴ - بعد فنی و طبیعی: در این بعد مسائلی چون خشک شدن قنوات یا پائین رفتن سطح آبهای زیرزمینی، خسارات ناشی از سیل و زلزله، بروز پاره‌ای بیماریه‌ای دامی یا آفات زراعی و وقوع خشکسالی مطرح می‌شود.

با انجام اصلاحات ارضی، در بسیاری از موارد، از طرفی نیروی مالی و مدیریت ارباب برای حفظ و نگهداری قنوات برداشته شد و چیزی جایگزین آن نگردید. و از طرف دیگر ضعف بنیه مالی زارعان و تفرق آنان مانع از رسیدگی و مرمت آنها شد. علاوه بر آن، حفر کنترل نشده چاههای عمیق و نیمه عمیق که غالباً توسط قشر ثروتمند دست‌اندر کار امور زراعی انجام گرفت در بسیاری از مناطق موجب پائین رفتن سطح آبهای زیرزمینی گردید. این دو عامل مجموعاً باعث خشکیدن و یا غیرقابل استفاده شدن بسیاری از قناتها گردید و دهات و روستاهای زیادی را بی‌رونق و ساکنان آنها را روانه شهرها کرد. جاری شدن سیل و یا وقوع زلزله نیز از جمله حوادث طبیعی است که می‌توانست موجب خرابی قناتها، خسارات کلی به مزارع، تخریب بناها و نظایر آن گردیده و روستائیان بی‌پناه را که اندوخته کافی برای تحمل این خسارتها را ندارند روانه شهرها کند. بروز آفات و بیماریه‌ای دامی یا زراعی نیز به نحو خفیف‌تری همین نقش را ایفاء می‌کرد. حدوث خشکسالی‌های متوالی نیز از جمله عوامل مهاجرت روستائیان به شهرها می‌گردد. در این مورد مهاجرت گسترده و عمومی سیستانیه‌ها به سایر مناطق کشور که در سال ۱۳۵۰ بعثت بروز نوعی خشکسالی ناشی از قطع آب هیرمند توسط دولت افغانستان انجام گرفت، نمونه‌ای بارز و آشکار است.^۱

۱ - به غیر از مسائلی که تاکنون بیان شد، عواملی همچون تهدید و ارعاب عناصر بانفوذ یا گروههای

جاذبه‌های شهر

در مورد جاذبه‌های شهر باید بگوئیم، بدیهی است مواردی که به عنوان دافعه روستا بیان شد غالباً بعنوان نقطه مقابل آن، به صورت عناصری جذاب و یا فریبنده در شهرها مطرح می‌شوند. ولی برای پرهیز از تکرار و اطالة کلام، ما به دو مورد که صرفاً در رابطه با شهرها طرح می‌شود می‌پردازیم.

۱- وجود موارد گوناگونی از اشتغال کاذب مثل ماشین‌شوئی و دستفروشی در شهرها عاملی است که موجب می‌شود مهاجران روستائی، از حداقل دغدغه خاطر برای امرار معاش برکنار بوده و با اصطلاح این شغلها نوعی تضمین برای کسب حداقل درآمد می‌باشد.^۱

۲- فریبندگی ظاهر و وجود امکانات رفاهی و تفریحی و تازگی و تنوع شرایط نیز از جمله جاذبه‌های شهرهاست. البته غالباً جاذبه شهرها در رابطه با فقر و محرومیت روستاها عنوان می‌شود و چنین تصور می‌شود که مسئله اصلی، گرسنگی روستائیانی است که برای سیر کردن شکم خود و خانواده خویش به شهرها روی می‌آورند. این موضوع هر چند ممکن است واقعیت داشته باشد ولی پدیده مهاجرت مورد نظر را به تمامی تفسیر نمی‌کند. بلکه آنچه منطقی است این است که بگوئیم عده‌ای از گرسنگی به شهر می‌آیند و عده‌ای از سیری و برای خرج کردن پول خود راهی شهرها می‌شوند و به این ترتیب جاذبه شهرها دو بعد اصلی دارد، یکی انواع و اقسام راههای کسب درآمد بیشتر و دیگر زمینه‌های متنوع و گسترده برای تبدیل درآمد مالی به رفاه و تجمل و احیاناً



سیاسی و وقوع جنگ و اشغال نظامی و خطرات و صدمات ناشی از آن نیز موجب مهاجرت‌های اجباری شده و به تدریج با طولانی شدن این نوع اقامت‌های اجباری، علائق و دلبستگی‌هایی به وجود می‌آید که ممکن است مانع از بازگشت به مناطق اولیه گردد. مهاجرین جنگ تحمیلی عراق علیه جمهوری اسلامی نمونه عینی این مسأله است. همچنین فقدان پاره‌ای امکانات رفاهی از قبیل، امکانات بهداشتی، تفریحی، ورزشی و نظایر آن نیز ممکن است به عنوان دافعه‌های روستا محسوب گردد.

۱- البته در کنار این شغلهای کاذب، نهادها و مؤسسات صنعتی و خدماتی شهرها نیز برای جذب این مهاجرین روستائی معمولاً دهانی گشاده دارند.

پیشنهادهای برای درمان بیماری مهاجرت

همچنانکه قبلاً اشاره شد، مهاجرت بی‌رویه روستائیان به شهرها و پیدایش یک یا چند شهر بسیار پر جمعیت که مصرف‌کننده بخش اعظم درآمد و منابع مالی کشور است مسئله عامی است که تقریباً تمامی کشورهای جهان سوّم با آن مواجهند. شگرد قدرتهای استکباری در تحمیل چنین وضعیتی به کشورهای تحت سلطه هر چند به مقتضای موقعیت‌های خاص هر کشور با ویژگی‌هایی همراه است ولی دارای فرمول عمومی واحدی است و آن تبدیل اقتصاد نسبتاً خودکفا و مستقل کشورها به اقتصادی وابسته است که بر اساس آن روستاها به عنوان مراکز تولید ملی و برآورنده نیازهای اساسی، رو به ویرانی گذاشته و در مقابل شهرهایی با جمعیت متراکم که فاقد توانائی و امکانات تولیدی است با حلقومی گشاده برای بلعیدن و مصرف هر چه بیشتر بوجود می‌آید. طبیعی است در چنین وضعیتی، اهرم فشار مناسبی در اختیار قدرت سلطه‌گر قرار می‌گیرد و یک یا چند شهر پر جمعیت بسان سرهای بسیار بزرگی بر پیکر اقتصاد کشورهای جهان سوّم سنگینی کرده و تعادل آنرا بر هم می‌زند. بدیهی است هر نظام انقلابی که هدفش تحقق استقلال واقعی است در مقابل این توطئه باید موضع‌گیری

۱ - خوشبختانه، زمینه‌های لذت‌جوئی و عیاشی و مراکز فساد و فحشا، که بخشی از جلوه‌های جاذبه دروغین شهرها بود پس از انقلاب اسلامی، تا حد بسیار زیادی از بین رفته است ولی متأسفانه روند نامطلوب مهاجرت، همچنان سیر صعودی داشته که به برخی از دلایل آن اشاره می‌کنیم:

اولاً ویژگی برخی پدیده‌های اجتماعی نظیر مهاجرت این است که به عنوان بازتاب و نتیجه بلند مدت مجموعه‌ای از برنامه‌ها و اقدامات اقتصادی و اجتماعی است و لذا امری نیست که پس از برطرف شدن موجبات اولیه، بلافاصله آثار و نتایج آن نیز قطع شود. به این ترتیب روند عمومی مهاجرت فعلی را باید بسان جریان سیلی دانست که هر چند بارندگی در ارتفاعات قطع شده ولی ویرانگری سیل در دشت همچنان تا مدتی ادامه دارد.

ثانیاً پاره‌ای از نابسامانیهای سالهای اولیه انقلاب، فضای کنترل نشده‌ای را در شهرها بوجود آورد که امکان دستیابی به درآمدهای بی‌ضابطه و مشاغل کاذب را بیشتر کرد.

ثالثاً جهت‌گیری عمومی نظام جمهوری اسلامی به نفع مستضعفین، عملاً در مرحله اول پاره‌ای امتیازات برای اقشار محروم شهری فراهم آورد که بعضی موضع‌گیریهای نسنجیده نیز آنرا تشدید کرد.

مناسب و واقع بینانه‌ای داشته باشد و سیاست عمومی خود را در جهت تعدیل این روند تنظیم کند. بدین صورت باید درمان بیماری مهاجرت بی‌رویه روستائیان به شهرها، مقام و موقعیت خاصی را در مجموعه طرح‌ها و برنامه‌ها به خود اختصاص دهد. در اینجا با توجه به واقعیتهای و ویژگیهای خاص ایران، برای درمان این بیماری، مسائل و پیشنهاداتی را به شرح زیر دسته‌بندی می‌کنیم:

۱ - تعیین چارچوب حقوقی و قانونی: انجام اقدامات بنیادی در زمینه کشاورزی و مسائل روستائی قبل از هر چیز منوط به روشن بودن وضعیت حقوقی و قانونی عوامل اصلی مؤثر در روستاست. مسلماً تعیین تکلیف اراضی مزروعی و تدوین و اعلام موضع حقوقی نسبت به مالکیت آب و زمین و حدود آن، به همه دست‌اندرکاران مسائل روستائی اعم از واحدهای اجرائی و نهادهای دولتی و مردم، امکان می‌دهد افق آینده را به روشنی در نظر گرفته و براساس محدوده قانونی خویش برای فعالیتهای خود برنامه بلند مدت تنظیم نمایند.

۲ - بالا بردن سطح درآمد روستائیان: رسیدن به چنین هدفی مستلزم انجام اقداماتی بدین شرح است:

الف - بالا بردن بازده فعالیتهای زراعی و روستائی از طریق ایجاد امکانات لازم برای بخدمت گرفتن تکنولوژی مناسب و اطلاعات علمی و فنی مربوط به کاشت، داشت و برداشت محصول.

ب - ایجاد کارهای جنبی همچون صنایع دستی برای مقابله با بیکاریهای فصلی و تأمین درآمدهای تکمیلی.

ج - بیمه محصولات کشاورزی و تضمین خرید تولیدات با قیمت تثبیت شده و در صورت لزوم پرداخت مابه‌التفاوت قیمت.

د - ایجاد شرایط و امکانات دسترسی روستائیان به کالا و خدمات مورد نیاز با قیمتی لااقل مساوی شهرها.

ه - ایجاد تسهیلات لازم برای حمل و نقل و بازاریابی، انبارداری و رساندن محصول در زمان معین به مراکز مصرف با حداقل عناصر واسطه.

و - حمایت مالی از فعالیتهای روستائی از طریق اعطای وامهای نظارت شده.

۳ - افزایش توان بخش کشاورزی برای جذب نیرو: بدیهی است به تناسب

رشد عمومی جمعیت کشور و فزونی نیاز به تولیدات کشاورزی، و نیز با در نظر گرفتن رشد جمعیت روستائی، باید امکان جذب نیروهای جدید فراهم آید و این مستلزم برنامه‌ریزی و اجرای طرحهای وسیع آبرسانی و تسطیح اراضی و احیاء زمینهای موات می‌باشد.

۴ - فراهم آوردن امکانات لازم برای تأمین سلامت جسمی و روحی روستائیان: در این زمینه باید توزیع خدمات عمومی بین شهر و روستا به نحوی متعادل صورت گیرد و امکانات آموزشی و بهداشتی و تفریحی در حدی قابل قبول برای روستاها فراهم آید.

۵ - ممانعت از تجلی جاذبه‌های غلط یا دروغین در شهرها: دستیابی به این هدف منوط به انجام اقدامات زیر است:

الف - لغو تدریجی سوبسیدهای شهری به طوری که نوع محصولات زراعی و دامی در روستاها ارزانتر از شهرها باشد.

ب - مقابله جدی و پیگیر با شغل‌های کاذب و ممانعت از دستفروشی و دکه‌داری در شهرها.

ج - تعیین محدوده شهرها و ممانعت از زاغه‌نشینی و ایجاد موانع در امر دستیابی مهاجرین به خدمات شهری.

د - رسانه‌های گروهی، مشکلات و نارسائیهای زندگی حاشیه‌نشینان شهرها را بازگو کرده و تصور غلط دستیابی به امکانات رفاهی را بخصوص با توجه به سیاستهای آینده، به روستائیان تفهیم نمایند.

ماحصل کلام اینکه هر روستائی باید هنگامی که مهاجرت به شهر به ذهنش خطور می‌کند، انبوهی از مشکلات و موانع را پیش رو داشته باشد و ساکنین شهرهای بزرگ نیز راه‌حل پاره‌ای از مسائل خود را در بازگشت به روستا یا شهرهای کوچکتر بیابند.

۶ - بعد ارشادی و معنوی راه‌حلها: آنچه تاکنون در باب راههای علاج و مقابله با بیماری مهاجرت بی‌رویه گفته شد نکاتی منطقی و ضروری است ولی نظام جمهوری اسلامی که مبتنی بر فرهنگ غنی اسلام و متکی بر ایمان و اعتقاد مردم مسلمان است در کنار راه‌حل‌های معمول و مرسوم، از توانائی و امکانات بالقوه‌ای برخوردار است که نظامهای مادی جهانی در اشکال گوناگون آن، بکلی از این امکان بی‌بهره‌اند. مطابق

فرهنگ اسلامی، اعتقاد انسانها و ایمان درونی آنها دارای آنچنان نقش عظیمی است که می‌تواند تمام انگیزه‌ها و کشش‌های مادی و حیوانی انسان را تحت الشعاع خود قرار داده و حتی به موضعگیری در جهت مقابل و مخالف آن تمایلات و ادار سازد و اساساً انقلاب اسلامی و امکانات مقابله و دفاع آن را در مقابل توطئه‌های بی‌شمار قدرتهای استکباری در پرتو همین اصل می‌توان تفسیر کرد. مطابق این اصل اساسی، اگر ما بتوانیم ذهنیت مردم را نسبت به مسائل روستائی و ضرورت‌های مورد نظر، روشن کنیم و آنها وظیفه الهی و دینی خود را در قبال این مسائل، از زبانی مورد اعتماد و اطمینان بشنوند و بدانند، در چنین وضعیتی دیگر، مسائل مادی و رفاهی هرگز به عنوان موانع غیر قابل عبور تلقی نخواهد شد.

به این ترتیب در جمهوری اسلامی باید به طریق مختلف فرهنگ منحطی که تعلق به روستا را ضد ارزش تلقی می‌کرد زدوده شود و عزت و شرف کشاورزان و جایگاه والای فعالیتهای کشاورزی و تولید ارزاق در فرهنگ اسلامی برای مردم هر چه بیشتر بازگو شود. در فرهنگ اسلامی اصولاً فعالیت کشاورزی امری بیشتر معنوی است تا اقتصادی. مثلاً حضرت امام صادق (ع) می‌فرماید، بکارید که اگر پرندگان هم خورند مثل این است که صدقه داده‌اید. در جای دیگر می‌فرماید، زارع گنج مردم است. حدیث دیگری است که می‌فرماید، مسلمانی که یک درخت می‌کارد، هرچه از آن بخورند صدقه است و هرچه از آن دزدیده شود صدقه است.

حضرت علی (ع) می‌فرماید، کسی که آب دارد و خاک هم دارد اما چیزی ندارد که بخورد، خداوند او را از لطفش دور می‌کند.

امام سجاد (ع) می‌فرماید من که کشت می‌کنم برای درآمدم نیست برای این است که شکم گرسنه‌ای از کاشته من سیر شود.

مجموعه این سخنان معصومین (ع) و موضع‌گیریهای رهبر انقلاب و حضرت آیت‌الله العظمی منتظری که در هر فرصتی اهمیت و ارزش مادی و معنوی کار مردم زحمت‌کش روستا را گوشزد نموده‌اند، بیانگر این موضوع است که باید بتوانیم در کنار راه‌حلهای اقتصادی و فنی، به انگیزه‌های الهی و اعتقادی مردم روستا به اندازه کافی توجه کنیم و آنها نقش حساس و سرنوشت‌ساز خود را در این جبهه تولیدی بخوبی احساس کنند. مردم زحمت‌کش ما باید بدانند که تا وقتی شعار نه شرقی نه غربی از

حلقوم‌هایی برمی‌خیزد که هر صبح و شام غذای شرقی و غربی را می‌بلعند، نمی‌تواند محتوای جدی و عملی به خود گیرد. و باید مطمئن بود که اگر مردم به نقش خود و وظیفه دینی و تکلیف الهی خودشان در این زمینه آشنا شوند و باور کنند که پیروزی اسلام و تثبیت انقلاب اسلامی به کوشش و تلاش و حتی تحمل محرومیت آنها در روستا بستگی دارد یقیناً به وظیفه خود عمل خواهند کرد. و منتظر دریافت پاداش و امتیازات مادی نمانده و متناسب با صرفه‌های اقتصادی محض عمل نخواهند کرد^۱. البته همه این سخنها به معنی نفی ضرورت انجام همان اقدامات فنی و اقتصادی ذکر شده نیست بلکه بمعنی امیدواری به توان بالای این نظام و عدم غفلت از نیروی عظیم معنوی است که موفقیت طرحها و برنامه‌ها را در مقایسه با نظام‌هایی که از این نیرو محروم بوده‌اند در حد بسیار بالاتری تضمین می‌کند.

سیاست‌های توسعه روستائی

در این قسمت از بحث، سعی می‌کنیم سیاست‌های گوناگونی را که در زمینه توسعه روستائی در کشورهای مختلف جهان اتخاذ گردیده مورد بررسی قرار دهیم تا به نکات قوت و ضعف آنها آشنا شویم. با توجه به این هدف و با نگرشی مقدماتی به سیاست‌های متخذه، بطور کلی آنها را می‌توان به دو دسته متمایز تقسیم کرد.

الف: روش بهبود و اصلاح ب: روش دگرگون سازی.

الف - روش بهبود و اصلاح

خصیصه عمده این روش، قبول و پذیرش روابط حقوقی و مناسبات اجتماعی

۱ - این همان فرهنگی است که ملت مسلمان ایران را در جنگ تحمیلی قدرتهای استکباری علیه انقلاب اسلامی از آنچنان توانی برخوردار ساخته است که محاسبات مادی کورانیشان را در هم ریخته و به بازی گرفته است. بدیهی است مردم در عمل به تکلیف دینی خودشان در این جهاد مقدس، مثلاً محاسبه نکردند که در مقابل بدی آب و هوای جبهه چند درصد پاداش می‌گیرند!

موجود و اساس این سیاست، اصلاح شیوه‌های تولید زراعی و دامی و انطباق هر چه بیشتر آن شیوه‌ها با پیشرفت‌های علمی و فنی بدون انجام تحول و دگرگونی در نظام اقتصادی و اجتماعی جامعه است. این روش معمولاً توسعه کشاورزی و به کارگیری شیوه‌های نوین تولید را، از درون نظام تولید دهقانی تشویق و هدایت می‌کند. تعریفی که بانک جهانی از این روش ارائه داده بدین شرح است: «پیشرفت تدریجی در شیوه‌های زراعی و دامی دهقانان از طریق کاربرد جنبه‌های روان‌شناختی و تکنیکی دهقانان به منظور افزایش میزان بهره‌وری، بدون ایجاد دگرگونی اساسی در نظام‌های حقوقی و اجتماعی و سنتی». براساس این تعریف، روش بهبود و اصلاح با نظام زمین‌داری و روابط حقوقی موجود تعارض و مخالفتی ندارد.

این سیاست در اغلب کشورهای جهان سوم که به طور مستقیم یا غیرمستقیم تحت نفوذ سیاست‌های جهان سرمایه‌داری قرار دارند به کار گرفته شده است و یکی از تکنیک‌های آن افزایش کارهای ترویجی در میان جمعیت کشاورزان است.^۱

البته تمام کشورهای که سیاست‌های متخذه آنها در نهایت بر این شیوه متکی است وضعیت مشابهی ندارند و روش‌های آنها طیف گسترده‌ای را بوجود می‌آورد که در یک سوی آن، رفرم‌های کاملاً ظاهری است و در سوی دیگر آن تحولات نسبتاً اساسی است که حداکثر اصلاحات فنی و تکنیکی را در شیوه‌های تولید کشاورزی بعمل می‌آورند و از آن تعبیر به «انقلاب سبز» می‌شود. پیروی از سیاست «انقلاب سبز» که کامل‌ترین

۱ - نکته‌ای که ممکن است مطرح شود این است که در پاره‌ای از کشورهای جهان سوم که تحت سلطه جهان سرمایه‌داری هستند و مطابق گفته ما می‌بایست قاعداً از روش بهبود و اصلاح تبعیت کنند، طرح‌هایی چون اصلاحات ارضی را که ظاهراً مناسبات حقوقی و اجتماعی را تغییر می‌دهد و نظام مالکیت زمین را به صورت موجود نمی‌پذیرد به مرحله اجرا گذاشته‌اند و این عمل با ویژگی روش اصلاح منافات دارد. در پاسخ می‌گوئیم، در این کشورها هر چند به دلایل عمدتاً سیاسی بخشی از مناسبات حقوقی مربوط به مالکیت زمین دچار تغییراتی شده است. ولی این به معنی درهم ریختن مناسبات حقوقی و نظام اقتصادی جامعه نیست زیرا معمولاً چنین نظام‌هایی هر چند مالکیت‌های بزرگ زراعی را در شکل ارباب و رعیتی نفی می‌کنند ولی اصل مالکیت‌های گسترده را - چه در مورد اراضی مکانیزه و چه در بخش‌های صنعت و خدمات - می‌پذیرند و حتی مورد حمایت جدی قرار می‌دهند. به این ترتیب مناسبات حقوقی و اجتماعی موجود را در کلیت آن می‌پذیرند و با آن مخالفتی ندارند ولی پاره‌ای مصلحت‌اندیشی‌های سیاسی ممکن است آنها را وادار به انجام تغییرات ظاهری کرده باشد.

شکل روش بهبود و اصلاح است، در حقیقت روشی است که بیشترین اصلاحات را در شیوه کشاورزی بعمل آورده و دستاوردهای علمی و تکنولوژیک را در بالاترین مقیاس، به خدمت گرفته است.^۱

عمده‌ترین ضعف‌های روش بهبود و اصلاح را به تناسب شدت و ضعف اصلاحات انجام شده، میتوان چنین برشمرد:

۱ - عدم تغییر جدی وضعیت روستاها: این امر در مورد آن دسته از کشورها که طرحها و برنامه‌های اصلاحی آنها در حد فعالیت‌های ارشادی و ترویجی باقیمانده و سرمایه‌گذاری و برنامه‌ریزی عمیقی را در جهت اصلاح کشاورزی بعمل نیاورده‌اند صادق است. در اینگونه موارد معمولاً، طرحها در جهت توسعه روستاها و رونق کشاورزی، نتیجه‌چندانی نداشته و در عمل، روند ویرانی روستاها و فزونی جمعیت مصرف‌کننده شهرها، ادامه پیدا می‌کند. بطوری که حتی بودجه و مخارجی که در جهت فعالیت‌های ترویجی و آموزش روستائیان هزینه می‌شود بعلت عدم برنامه‌ریزی‌های مناسب و ناهمگونی سیاستها، عملاً در خدمت جریان مهاجرت پذیری شهرها قرار می‌گیرد. بعنوان مثال در چنین طرح‌هایی، آموزش‌های فنی و خدماتی به جوانان روستائی داده می‌شود ولی این جوانان با اخذ گواهینامه‌های مربوطه، و با مهارتی که کسب کرده‌اند عملاً شرایط جذب شدن در بازار مشاغل شهری را پیدا کرده و بدون آنکه با تخصص‌های بدست آمده در جهت بهبود وضعیت روستای محل سکونت خود، کاری انجام داده باشند به شهرها روی می‌آورند.^۲

۲ - تشدید نابرابری‌های اقتصادی و اجتماعی: درمورد گروهی از کشورها که در چارچوب روش بهبود و اصلاح، طرح‌های اصلاحی آنها در زمینه توسعه روستائی از

۱ - البته گاهی ممکن است طرح‌هایی از نوع «انقلاب سبز» در کشورهایی که تحت سلطه نظام سرمایه‌داری غرب نیستند نیز بمورد اجرا گذاشته شده باشد ولی چون اجرای این طرحها، منوط به ایجاد تحولات اساسی در نظام زمین‌داری نیست و نظام حقوقی موجود را در هر شکل آن می‌پذیرد، در زمره سیاست بهبود و اصلاح قرار می‌گیرد.

۲ - براساس مطالعه‌ای که در مورد کلاسهای آموزش همراه با حرفه در ایران انجام گرفته است حدود ۷۵ درصد کسانی که آموزش دیده بودند اظهار تمایل می‌کردند که در شهرها به کار بپردازند. به نقل از جزوه سوادآموزی و اثرات اقتصادی و اجتماعی آن، تألیف کاظم ایزدی، از انتشارات مؤسسه مطالعات و تحقیقات اجتماعی دانشگاه تهران - جلد دوم صفحه ۷۳ و ۷۴.

عمق بیشتری برخوردار است و بودجه و هزینه‌های صرف شده و امکانات و امتیازات واگذار شده نسبتاً زیاد است، عملاً نابرابریهای اقتصادی تشدید می‌شود و ثروت و نفوذ اقشار رده بالا، شدیداً افزایش می‌یابد. دلیل این امر این است که در اینگونه کشورها، چارچوب حقوقی و نظام اجتماعی موجود که غالباً غیر عادلانه است پذیرفته شده و آنگاه بودجه‌ها و امکانات در چنین زمینه‌ای هزینه و توزیع می‌شود. بدیهی است در چنین وضعیتی آنها که از امکانات مادی و نفوذ اجتماعی بیشتری برخوردارند بیشترین درصد این امتیازات را بخود اختصاص می‌دهند و حتی مقررات و آئین‌نامه‌های مربوطه، این روند را تسهیل و ترویج می‌کند.

البته از نظر بازدهی و رونق کشاورزی، اجرای چنین طرح‌هایی ممکن است موفقیت‌آمیز باشد و بر میزان تولیدات و کیفیت و مرغوبیت آنها بیفزاید.

۳- **تحکیم وابستگی:** پیروی از سیاست بهبود و اصلاح در مقیاسی که اصطلاحاً انقلاب سبز نامیده شد، علاوه بر تشدید نابرابری اقتصادی، وابستگی فنی و اقتصادی کشورها را نیز تحکیم می‌کند. زیرا اجرای طرح‌های «انقلاب سبز» بکارگیری پیشرفته‌ترین ابزار و وسایل کشاورزی و استفاده از جدیدترین مطالعات و کشفیات علمی مربوط به آب و زمین و بذر و کود و سموم دفع آفات و نظایر آن را ایجاب می‌کند. این علوم و تکنیک‌ها در این مقیاس منحصرأدر اختیار کشورهای سلطه‌گر قرار دارد و کشورهای جهان سوم، غالباً فاقد امکانات و ظرفیت فنی و علمی مورد نیاز در طرح‌های «انقلاب سبز» می‌باشند و حتی در موارد بسیاری نیروی انسانی مورد نیاز این طرح‌ها را نیز در اختیار ندارند. به این ترتیب، پیروی از این سیاست در اغلب موارد حضور و نفوذ بیگانه در بخش کشاورزی را موجب گشته و عملاً دست نیافتنی‌ترین بخش اقتصاد کشورهای مربوطه را در اختیار قدرتهای سلطه‌گر قرار می‌دهد.

اجرای طرح‌های «انقلاب سبز» علاوه بر آنچه گفته شد، در بسیاری از موارد موجب نابسامانی و درهم ریختگی اکوسیستمهای طبیعی شده و عوارض محیطی - زیستی را نیز بدنبال دارد.

ب - روش دگرگون‌سازی

در پاره‌ای از کشورهای جهان، که بر اثر وقوع انقلابهای اجتماعی یا از طریق

کودتا و انقلابهای فرمایشی، حکومتهایی با گرایش مارکسیستی بر سر کار آمده‌اند، نوعی سیاست را در مورد روستاها، اعمال کرده‌اند که از آن تعبیر به روش دگرگون‌سازی می‌شود. اساس این روش، عدم پذیرش نظام حقوقی و مالکیت موجود است. در این روش، مالکیت زمینهای کشاورزی، ملغی و اراضی کلاً در اختیار دولت قرار می‌گیرد و کشاورزان بعنوان صاحبان اصلی زمین که دولت نمایندگی آنها را بعهده دارد، بر روی این زمینها کار کرده و از دولت حقوق دریافت می‌کنند. به این ترتیب تمایز اصلی بین روش بهبود و اصلاح و روش دگرگون‌سازی، در نوع برخورد این دو روش با مسئله نظام حقوقی و مالکیت ارضی است. در روش دگرگون‌سازی، همه امور مربوط به زراعت و کشاورزی، اعم از طرح و برنامه و سیاست‌گذاری و تشکیلات اجرایی و مدیریت، توسط دولت و مأموران دولتی انجام می‌گیرد و کشاورزان، بعنوان نیروی انسانی مطیع و فرمانبر، مجری طرحهای دولتی به حساب می‌آیند و این دولتها هستند که به تناسب امکانات اقتصادی و فنی و براساس سیاست عمومی خودشان، اصلاحاتی در شیوه‌های کشت و بهره‌برداری بوجود می‌آورند.

اجرای سیاست‌های دگرگون‌سازی در کشورهای کمونیستی نیز در عمل، مطابق آنچه نظراً گفته شد انجام نمی‌گیرد و بدلیل ناکامی‌هایی که اجرای این طرحها بر اثر لغو کامل مالکیت‌ها بوجود آورده، فعلاً در این کشورها، لغو مطلق مالکیت ارضی به آینده محول گردیده و مالکیت ارضی یا باغات اختصاصی برای کشاورزان را هر چند در سطح محدود، پذیرفته‌اند.

نقاط ضعف عمده این روش عبارتند از:

۱ - پیدایش نظام بورکراتیک و دیوان‌سالاری گسترده: تمرکز کلیه امور برنامه‌ریزی و اجرا و مدیریت فعالیتهای مربوط به کشاورزی و روستاها در نهادهای دولتی، موجب بروز و ظهور دیوان‌سالاری گسترده‌ای می‌شود که نیروهای انسانی فراوانی را در سلسله مراتب مدیریتها و بازرسیهای مربوطه در خود جای داده و هزینه‌های جاری هنگفتی را بر نظام اقتصادی کشور تحمیل می‌کند.

۲ - سلب انگیزه‌های شخصی و کاهش بازده: اجرای سیاست‌های دگرگون‌سازی چون با لغو مالکیت‌های شخصی و اشتراکی کردن تولید همراه است و در همان حال، اداره و هدایت عمومی مزارع نیز بعهده کشاورزان نیست، موجب می‌شود که

رابطه مشخص و مستقیمی بین کار و تلاش افراد با منافع دریافتی آنها وجود نداشته باشد. بدیهی است چنین شرایطی، انگیزه‌های شخصی را از کشاورزان سلب نموده و متعاقب آن بازده و کیفیت محصولات کاهش می‌یابد و این دقیقاً همان مسئله‌ای است که سیاست‌گزاران آن کشورها را وادار کرده است تا از اصول اعلام شده خود دست برداشته، بین سیاست‌های کشاورزی مورد نظرشان و دیدگاهها و عملکردهای نظام‌های سرمایه‌داری در این زمینه نیز سازشی بوجود آورده، مالکیت اراضی و باغات خصوصی را برای کشاورزان به رسمیت بشناسند.

البته اگر مادر اینجا بین منافع مادی شخصی کشاورزان و انگیزه‌های آنان رابطه مستقیم برقرار کرده و گفته‌ایم کاهش اولی لزوماً به کاهش دومی نیز منجر می‌شود، این رابطه مطلق و فراگیری نیست که در همه حالات صادق باشد. بلکه این رابطه را ما با توجه به نظام اعتقادی و جهان‌بینی مارکسیستی که این سیاست‌ها بر اساس این مکتب و در چارچوب اصول آن انجام می‌گیرد برقرار کرده‌ایم و معتقدیم که بینش مارکسیستی که محصور و محدود به ماده و مادیات است هنگامی که منافع مادی شخصی را از افراد گرفت منطقاً چیز دیگری را نمی‌تواند جایگزین آن کند و لذا دلیلی برای حفظ آن انگیزه‌ها باقی نمی‌ماند.

اهداف و اقدامات جمهوری اسلامی در زمینه توسعه روستائی

اگر بخواهیم ریشه انحراف و ضعف‌های سیاست‌های «بهبود و اصلاح» و «دگرگون‌سازی» را بیان کنیم باید به بینش مادی سیاست‌گزاران آنها که قائل به کرامت و ارزش معنوی انسان نیستند اشاره کنیم؛ زیرا که در هر دو شیوه، تعالی معنوی انسان به هیچ وجه مورد نظر نیست. در روش بهبود و اصلاح، رشد اقتصادی که به معنی بالا رفتن تولید و بازده اقتصادی است هدف اصلی به حساب آمده و به کیفیت توزیع این بازده و بهره‌ای که انسانها از آن می‌برند توجهی ندارد. به این ترتیب، در چارچوب این روش، افزایش بازدهی، هر چند موجب مخوف‌ترین نابرابریهای اقتصادی و اجتماعی گردد مطلوب و مورد نظر است. در مقابل، مکتب دگرگون‌سازی ظاهراً به مسئله نابرابریهای اقتصادی توجه دارد و نظراً، برای دستیابی به برابری اقتصادی، نظام مالکیت و مناسبات حقوقی اراضی را در شکل موجود آن بکلی نفی کرده و رشد

اقتصادی را صرفاً در چارچوب نظام مالکیت دولتی تعقیب می‌نماید به این ترتیب در این شیوه نیز انسان در حد یک موجود مادی صرف که تابع بی‌چون و چرا و اسیر و محکوم نظام مالکیت است قلمداد می‌شود و به انگیزه‌ها و اراده و اختیار انسان توجهی نمی‌شود. در نظام دولت سالاری و دیکتاتوری حزبی شرق، برنامه‌ها چنان تدوین می‌شود که اراده آزاد و خلاقیت انسانها را به بند می‌کشد و مغزها و بازوها، شبیه مهره‌ها و دندانه‌ها، جاسازی می‌شوند.

نظام جمهوری اسلامی بر اساس اتکاء به تعالیم اسلام و پیروی از خط مشی نه شرقی نه غربی، در زمینه توسعه روستائی نیز هیچیک از دو روش مذکور را نپذیرفته است، و راهی را در پیش گرفته است که هر چند در کوتاه مدت مشکلاتی را به همراه دارد ولی در بلندمدت می‌تواند روش کاملاً جدیدی را به ملل محروم جهان عرضه کند. به این ترتیب سیاست عملی و نظام یافته جمهوری اسلامی در قبال مسائل توسعه روستائی، می‌بایست با استفاده از تعالیم اسلام و بر اساس قانون اساسی و با کسب دانش و تجربه و بتدریج از طریق نهادها و ارگانهای ذیربط تدوین و به اجرا گذاشته شود. و البته طی مدتی که از پیروزی انقلاب اسلامی گذشته اقدامات و فعالیتهائی توسط ارگانهای مختلف در ارتباط با مسائل روستائی انجام پذیرفته است که هم بیانگر روش ابتکاری و غیر تقلیدی این نظام است و هم چشم‌انداز سیاست‌های آینده را تا حدودی می‌نمایاند. ما در این قسمت به پاره‌ای از این اقدامات اشاره می‌کنیم تا در آینده با توجه به چارچوبهای حقوقی و قانونی که تدوین می‌شود بحث جامع‌تری را دنبال کنیم.

۱ - تشکیل شوراهای اسلامی روستائی: یکی از عمده‌ترین ویژگیهای نظام جمهوری اسلامی، اعتقاد به ارزش و شخصیت انسانی مردم روستا است و بر همین اساس، جهاد سازندگی که به حق موفق‌ترین نهاد ابتکاری جمهوری اسلامی در خدمت به روستاهاست، طرح تشکیل شوراهای اسلامی روستا را به مرحله اجراء گذاشته است. هدف عمده این طرح ارزش دادن به انسانهای محروم و مستضعفی است که سالیان دراز تحت ظلم و ستم جباران به سر برده‌اند. با اجرای طرح شوراهای اسلامی روستا، تصمیم‌گیری و اداره امور روستا عمده‌تاً توسط افراد صالح محلی انجام می‌گیرد و به این ترتیب شخصیت و هویت روستائیان، محور اساسی تصمیم‌گیری در امور روستائی است. بر اساس این هدف، جهاد سازندگی تا پایان سال ۶۲، حدود ۳۰ هزار شورای

اسلامی روستایی را با ضوابط مشخص و از طریق رأی مستقیم و مخفی مردم تشکیل داده است.

۲ - تشکیل هیئت‌های ۷ نفره واگذاری زمین: قبلاً دانستیم که در روش بهبود و اصلاح، نظام‌های حقوقی و مالکیت موجود، غالباً به همان صورت پذیرفته می‌شود و در چارچوب آن نظامات، طرح‌های اصلاحی و خدمات کشاورزی ارائه می‌گردد و لذا کسانی که در آن شرایط ناعادلانه از امکانات مالی و نفوذ بیشتری برخوردار بوده‌اند بیشترین سهم را از این خدمات به خود اختصاص می‌دهند. نظام جمهوری اسلامی، نه طبق سیاست‌های دگرگون‌سازی، نظام حقوقی و مالکیت موجود را به کلی نفی کرده و نه مطابق روش بهبود و اصلاح، در بست آنرا پذیرفته است. بلکه با تشکیل هیئت‌های ۷ نفره واگذاری زمین دو هدف عمده را تعقیب کرده است: اول آنکه مطابق اصل ۴۹ قانون اساسی، امکانات و امتیازاتی را که اشخاص زورگو و متنفذ از راه‌های نامشروع در روستاها به خود اختصاص داده بودند از طریق مقامات ذیصلاح قانونی، از آنها بازپس گرفته و در اختیار صاحبان اصلی آنها یعنی روستائیان محروم قرار داده است. دوم آنکه مطابق بند ۲ اصل چهارم و سه قانون اساسی که تأمین امکانات کار برای همه به منظور رسیدن به اشتغال کامل را وظیفه دولت می‌داند، از طریق هیئت‌های واگذاری زمین، اراضی موات و زمینهای جدیدی را که با سرمایه‌گذاری دولت احیاء می‌شود به روستائیان فاقد امکانات شغلی، واگذار می‌نماید. به این ترتیب زمینه مناسبی فراهم می‌آید تا اعتبارات و خدماتی که دولت در جهت اصلاح وضعیت کشاورزی و روستاها اختصاص می‌دهد، به نحو نسبتاً عادلانه‌ای توزیع گردد. در اجرای همین هدف، تا آخر سال ۶۲ بیش از ۷۰۰ هزار هکتار از اراضی در اختیار زارعان قرار گرفته است.^۱

۳ - طرح مراکز خدمات روستائی: تشکیل مراکز خدمات روستائی و

۱ - مطابق آمار دریافت شده از دفتر مرکزی هیئت‌های ۷ نفره واگذاری زمین، به غیر از واگذاری اراضی، وسایل و امکانات زیادی نیز از طرف همین هیئت‌ها در اختیار زارعان قرار گرفته است که پاره‌ای از آنها بدین شرح است. تراکتور ۷۰۰۰ دستگاه، چاه عمیق و نیمه عمیق ۳۵۰۰ واحد، پمپ و موتورآلات ۱۰۰۰۰ دستگاه، وام پرداختی ۱۷ میلیارد ریال.

۲ - هدف از تشکیل این مراکز طبق آئین‌نامه اجرائی عبارت است از: توسعه فعالیت‌های کشاورزی،

فعالیت‌های آن عمدتاً مبتنی بر هدفهای زیر است:

۱ - عدم دخالت مستقیم دولت در کار تولید.

۲ - عرضه خدمات فنی، ترویجی و توزیع وسایل و امکانات کشاورزی و دامی.

۳ - ارتباط مستمر بین تحقیق و اجرا. به این معنی که مراکز خدمات روستائی،

نیازهای تحقیقی روستاها عملی را به مراجع و مراکز تحقیقاتی منعکس کرده و بالعکس نتایج عملی تحقیقات را برای اجرا در سطح روستاها ترویج می‌کنند.

۴ - خدمات جهاد سازندگی: تشکیل جهاد سازندگی که یکی از ابتکارات نظام

جمهوری اسلامی است نقش عمده‌ای در رسیدگی به روستاها و عمران و آبادانی آنها داشته است. این نهاد انقلاب اسلامی که عمدتاً جوانان متعهد و فعال دانشگاهها را در درون خود جای داده است با استفاده از ایمان و شوق سرشار این جوانان در جهت خدمت به مستضعفین و فارغ از ضوابط و مقررات خشک اداری، در ظرف مدتی که از تشکیل آن گذشته است خدمات بسیار زیادی به روستاها نموده است که در مقایسه با سازمانها و مؤسسات رسمی و دولتی مشابهی که در سایر کشورهای جهان ارائه خدمات روستائی را بعهده دارند از موفقیت چشمگیری برخوردار بوده است. فعالیتهای جهاد سازندگی دارای آنچنان ابعاد متنوع و وسیعی است که با معیارهای رسمی، کمتر وزارتخانه یا سازمان دولتی می‌تواند به این گستردگی عمل نماید. در حال حاضر با تبدیل این نهاد انقلاب اسلامی به وزارتخانه جهاد سازندگی انتظار می‌رود، عملکرد «جهاد گونه» را با امتیازات رسمی یک وزارتخانه باهم تلفیق نموده، الگوی کاملی از یک نهاد دولتی با کارائی و ضوابط اسلامی ارائه نماید. فعالیتهای جهاد سازندگی به ابعاد مختلفی چون، آبیاری و کشاورزی و دامپروری، عمرانی، فنی و بهداشتی تقسیم می‌شود که در هر یک از این ابعاد، آمار خدمات انجام شده، حاکی از موفقیت قابل

روستائی و عشایری از طریق عرضه خدمات فنی، اعتباری، زیربنائی، رفاهی، آموزشی، تحقیقی، ترویجی، تهیه و تجهیز و توزیع وسایل و لوازم کشاورزی و دامی و ارائه تسهیلات.

به نقل از برنامه اول توسعه اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی جمهوری اسلامی ایران، جلد دوم - فصل

پنجم صفحه ۳۰.



به جز مواردی که یاد شد، فعالیتهای بنیاد مسکن انقلاب اسلامی در زمینه ایجاد منازل مسکونی و کمیته امداد امام خمینی با ارائه خدمات نقدی و جنسی و نیز اجرای طرح شهید رجائی (ارائه کمک نقدی و جنسی به افراد ۶۰ سال به بالا) از جمله فعالیتهائی است که بعد از پیروزی انقلاب اسلامی در سطح روستاها انجام گرفته است. بانک کشاورزی و سازمان تعاون امور روستاها نیز سازمانهایی دولتی هستند که سابقاً نیز وجود داشته‌اند ولی بعد از پیروزی انقلاب اسلامی، نقش فعالتری در خدمت به روستائیان ایفا کرده‌اند.

هم‌اینک با اولویتی که دولت در توسعه اقتصادی کشورمان برای بخش کشاورزی قائل شده است و با تشکیل شورای عالی کشاورزی که متشکل از مسئولین درجه اول کلیه وزارتخانه‌ها و نهادهای مرتبط با امور روستاهاست و مسئولیت هماهنگی و برنامه‌ریزی فعالیتهای را بعهده دارد، انتظار می‌رود در ظرف چند سال آینده در سطح روستاهای کشورمان شاهد تحولات بیشتری که درخور انقلاب اسلامی است باشیم.

۱ - براساس آماری که جهاد سازندگی به مناسبت ۲۲ بهمن ۱۳۶۲ انتشار داده است بخشی از فعالیتهای آن بدین شرح است:

عمرانی و فنی: ساختن حمام و مدرسه ۶۰۰۰ واحد مسجد و درمانگاه ۱۵۰۰ واحد، خانه برای مستضعفین ۲۵۰۰ واحد، راه روستائی ۲۴۰۰۰ کیلومتر، لوله‌کشی آب ۵۰۰۰ روستا، برق‌رسانی ۳۰۰۰ روستا، پل ۱۰۰۰۰ مورد.

کشاورزی و آبیاری: سد خاکی و سیل‌بند ۲۸۴۰ واحد، حفر چاه عمیق و نیمه‌عمیق ۴۸۰۰ حلقه، احداث و لایروبی قنوات ۱۲۸۰۰ رشته، واگذاری تراکتور و کمباین ۳۱۰۰۰ دستگاه، تهیه و توزیع بذر و سم ۱۳۵۰۰۰ تن، توزیع کود ۲۱۰۰۰۰ تن، واکسیناسیون و درمان دام ۱۴۱ میلیون رأس، واگذاری دام ۶۳۵۰۰ رأس.





قیمت در تمام کشور ۸۰ ریال